

بازاندیشی توسعه



توسعه با کرامت

خودکفایی، محلی سازی و پایان فقر

تام جی. پلر و مت وارنر

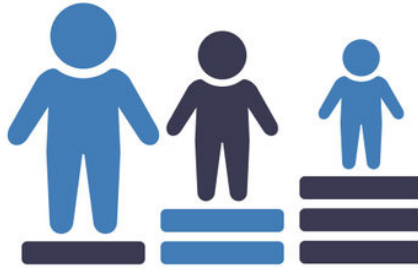
مترجم: زرین رحمانی



توسعه با کرامت

خودکفایی، محلی‌سازی و پایان فقر

تام جی. پالمر و مت وارنر



مترجم: زرین رحمانی



د افغانستان د اقتصادي او حقوقي مطالعاتو موسسه
موسسه مطالعات اقتصادي و حقوقي افغانستان
Afghanistan Economic & Legal Studies Organization

توسعه اندیشه‌ها برای یک افغانستان صلح‌آمیز و مرفه

شناسنامه کتاب

نام کتاب به زبان فارسی: توسعه با کرامت: خودکفایی، محلی سازی و پایان فقر

نام اصلی کتاب به انگلیسی: DEVELOPMENT WITH DIGNITY
Self-determination, Localization, and the End to Poverty

نویسنده:

تام جی. پالمر و مت وارنر

TOM G. PALMER AND MATT WARNER

مترجم:

زرین رحمانی

اهتمام و ویراستاری:

عبدالقاهر بهشتی

ناشر:

موسسه مطالعات اقتصادی و حقوقی افغانستان (AELSO)

طرح جلد و صفحه آرا:

سلیمان حیدری

تیراژ:

۱۰۰۰ جلد

ایمیل:

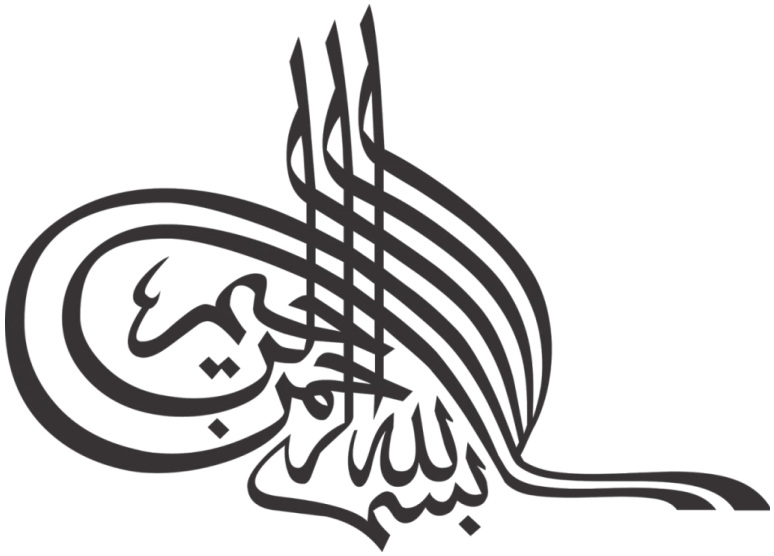
publications@AELSO.org

صفحه انترنتی:

www.AELSO.org

ISBN 987-6935-3-4789-3

© کلیه حقوق چاپ و تکثیر این کتاب در افغانستان به موسسه مطالعات اقتصادی و حقوقی افغانستان (AELSO) تعلق دارد. هر نوع کاپی برداری و تکثیر الکترونیکی بدون اجازه کتبی ناشر ممنوع می باشد. متخلف مورد پیگرد قانونی قرار می گیرد.



سخن ناشر

موسسه مطالعات اقتصادی و حقوقی افغانستان (AELSO) با افتخار، کتاب «توسعه با کرامت» را به چاپ می‌رساند. این کتاب اثری ارزشمند در راستای تبیین راهکارهای نوین توسعه و گسترش اندیشه‌های مؤثر برای دستیابی به یک افغانستان مرفه و توسعه‌یافته می‌باشد. در این راستا، لازم است از ابتکارات و تلاش‌های ارزشمند این موسسه در ترویج اندیشه‌های نوآورانه و عملی که زمینه‌ساز تحول و پیشرفت در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی و حقوقی کشور بوده است، به عنوان منبع الهام و راهنمایی در مسیر توسعه پایدار، یادآوری گردد. موسسه AELSO با نشر مجموعه‌ای از کتاب‌های تأثیرگذار و کاربردی، نقش بارز در ایجاد افق‌های نوین فکری، علمی و عملی برای پیشرفت کشور داشته و زمینه‌های تحقق توسعه‌ای پایدار را فراهم نموده است.

این کتاب با بهره‌گیری از تحلیل‌های عمیق و مطالعات میدانی، تحلیل‌های ژرف نظری، و روایت‌هایی از جوامعی چون هند، بوروندی، نپال و افغانستان، به بررسی مفهومی می‌پردازد که در شرایط کنونی افغانستان بیش از پیش نیازمند توجه است؛ کرامت انسانی به عنوان محور اصلی توسعه پایدار. نویسندگان با ارائه رویکردی نو و انسانی، نشان می‌دهند که چگونه می‌توان با تأکید بر ارزش‌های محلی، عدالت اجتماعی و مشارکت فعال مردم، از مسیرهای سنتی و تحمیلی فاصله گرفت و به سوی توسعه‌ای واقعی و سازگار با کرامت انسانی، حرکت نمود.

در شرایطی که بسیاری از الگوهای توسعه‌ی تحمیلی و نسخه‌های کلیشه‌ای کارآمدی خود را در افغانستان از دست داده‌اند، کتاب حاضر پیشنهاد می‌کند که راه نجات در بازاندیشی مفاهیم توسعه و در اولویت قرار دادن کرامت انسانی، مشارکت محلی، اصلاحات حقوقی، و عدالت اجتماعی نهفته است. این اثر تلاشی است برای پیوند میان دانش و عمل، میان نظر و تجربه، و میان توسعه و انسان.

ما در موسسه مطالعات اقتصادی و حقوقی افغانستان بر این باوریم که انتشار این اثر، گامی مؤثر در جهت تحول اندیشه‌های توسعه‌ای در کشور و تأییدی بر ارزش‌های انسانی و عدالت اجتماعی است که برای دستیابی به یک جامعه پایدار ضروری می‌باشد. این کتاب نه تنها برای جوانان، پژوهشگران، اندیشمندان و متخصصان حوزه توسعه، بلکه برای سیاست‌گذاران و نهادهای بین‌المللی نیز منبعی ارزشمند جهت اندیشه و عمل خواهد بود.

امیدواریم که خوانندگان و علاقه‌مندان دانش توسعه و کرامت انسانی با مطالعه‌ی این اثر، از دیدگاه‌های نو و بی‌بدیل ارائه‌شده بهره‌مند گردیده و در مسیر تحقق توسعه واقعی و شایسته‌ی کرامت انسانی در افغانستان، گام‌های مؤثری بردارند.

بسوی توسعه‌ی با کرامت در افغانستان

موسسه مطالعات اقتصادی و حقوقی افغانستان (AELSO)

فهرست عناوین

صفحه	عنوان
۱	سرآغاز.....
۵	مقدمه.....
۲۳	۱. کرامت.....
۴۵	۲. کرامت و نوآوری.....
۵۵	۳. کرامت و کارآفرینی.....
۷۳	۴. کرامت و دموکراسی.....
۸۵	۵. عدم کرامت حکومت استبدادی.....
۱۰۳	۶. عدم کرامت در کمک‌های توسعه‌ای.....
۱۱۷	۷. کرامت و نهادها.....
۱۳۵	۸. کرامت و علم.....
۱۵۷	۹. کرامت و ترویج نوآوری.....
۱۷۳	۱۰. توسعه‌ای با کرامت.....
۱۹۳	نتیجه‌گیری.....

پیشگفتار^۱

شما به این کتاب واضح و فصیح نیاز دارید. بی‌درنگ آن را بخوانید. زمانی برای اتلاف وقت ندارید. به‌خصوص اگر هنوز، همانند بسیاری در این روزها، باور دارید که راه غنی شدن ملی، سرمایه‌گذاری‌های دولتی برای مردم، برنامه‌ریزی صنعتی، کمک‌های خارجی و بانک جهانی است.

از تجربه عمیق و گسترده در کشورهای فقیر و همچنین مطالعات گسترده در زمینه سیاست و فلسفه، مت وارنر و تام جی. پالمر به‌خوبی دریافته‌اند که درباره چه چیزی صحبت می‌کنند. عنوان کتاب آن‌ها از بیانیه دردناک مادر محمد بوعزیزی، فروشنده تونسی که در سال ۲۰۱۱ برای اعتراض به زورگیری‌های تحقیق‌آمیز پولیس از او، بنزین بر روی خود ریخت و خود را آتش زد، گرفته شده است. او همانند هر انسانی دیگر با صدای بلند اعلام کرد: "کرامت قبل از نان."

نباید نان را دست‌کم گرفت. زنی که شکمش از نان پر است، دست‌کم این نیاز را برطرف کرده و می‌تواند به چیزهای عالی‌تر مانند تحصیل کردن، لباس پوشاندن به فرزندانش و دعا کردن به خدایش بپردازد. باین‌حال، انسان‌ها مکرراً کرامت را بر نان ترجیح می‌دهند. آن‌ها برای فرزندانشان سختی می‌کشند، در جنگ‌هایی مانند نبرد سم وارد می‌شوند، و برای اعتراض به تحقیق‌های تحمیل‌شده توسط ستم‌گران، جانشان را به خطر می‌اندازند. وارنر و پالمر می‌گویند که کرامت بسیار ستوده می‌شود اما کمتر مورد مطالعه قرار می‌گیرد. آن‌ها در اینجا به مطالعه کرامتی نمی‌پردازند که از دیدگاه راست‌گرایان مبتنی بر مقام است یا از دیدگاه چپ‌گرایان مبتنی بر غرور ضد کرامت، بلکه به کرامت لیبرالی انسان؛ "درک مدرن از کرامت [که] نوآوری سریع را ممکن ساخته است." و این نه‌تنها نوآوری در نان بلکه کرامت روح انسانی را نیز ممکن می‌سازد.

اعمال چنین مفهومی برای توسعه اقتصادی، یک پیشرفت بزرگ نسبت به سیاست‌های وابستگی راست‌گرا و چپ‌گرا است که مردم را به رعیت و کودکان تقلیل می‌دهند.

به جای آن، به شهروندان چینی حداقل کرامت داده می‌شود که کسب و کاری راه‌اندازی کنند یا به شانگهای نقل مکان کنند (حتی اگر هنوز حق رأی به آن‌ها داده نشده باشد)، و درآمد فردی با نرخ ۱۰ درصد در سال، شروع به رشد می‌کند. اگر همین کرامت به شهروندان هندی داده شود (اما با حق رأی‌دهی با عزت)، نتیجه تنها کمی کمتر ثروت‌آفرین و بیشتر محترمانه خواهد بود.

یکی از کرامت‌ها حق رأی است. همان‌طور که سیاه‌پوستان جنوبی در ایالات متحده می‌توانستند در دهه ۱۹۶۰ به شما بگویند، کرامت نقطه اصلی است، نه این ادعای مشکوک که رأی دادن همیشه منجر به تصمیمات خوب می‌شود. اما کرامت دیگری نیز حق کار کردن و خرید و فروش به دلخواه شماست، که با پول (پزو یا روپیه)‌های خود رأی می‌دهید. در هر دو مورد، برای رأی دادن به نامزد دیگر یا کار کردن در کارخانه‌ای دیگر، شما حق "نه" گفتن را دارید.

در قرن نوزدهم، یک اروپایی ساده‌لوح از یک مرد آزاد در منطقه «پودر ریور» در مونتانا و ایومینگ پرسید: "رئیس شما کیست؟" مرد پاسخ داد: "هنوز به دنیا نیامده است." او اجازه داشت و بنابراین کرامت داشت، و حق "نه" گفتن را داشت.

لیبرالیسم وارنر و پالمر را می‌توان "بزرگ‌سال‌گرایی" نامید. سایر سیاست‌ها؛ چه راست‌گرایی، چه چپ‌گرایی، یا حتی وسط‌گرایی همه بزرگ‌سالان را مانند کودکان بد یا کودکان غمگین می‌بینند. بیچاره‌ها، بیچاره‌ها، آن‌ها منتظرند که تغذیه شوند. برعکس، بزرگ‌سالان باید با عزت و احترام مورد برخورد قرار گیرند، زیرا آن‌ها حق دارند از آزادی و اصول سیاسی دموکراتیک که براساس شهروندی است، برخوردار شوند.

این برابری در اجازه است، اما با ایده‌های سوسیالیسم کامل که وعده‌ی برابری در نتیجه یا فرصت را می‌دهد، تفاوت دارد. اهداف سوسیالیسم، مانند برابری کامل در نتیجه یا فرصت برای همه، در عمل دست‌یافتنی نیستند. به طور طبیعی و در ذات این اهداف، تحقق آن‌ها غیرممکن است. در ذات خود این اهداف، چنین چیزی نمی‌تواند ممکن باشد.

به هر حال، مردم از نظر قد، هوش، تخیل، زیبایی و توانایی ضربه زدن به توپ به طور شگفت‌انگیزی متفاوت هستند. برابری کامل نیاز به قطع کردن گل‌های بلند دارد. فراموش کنید برابری ادعا شده در درآمد دلاری؛ اگر من به اندازه شما زیبا یا خلاق نباشم، برابری کامل محقق نشده است. بیایید تیزاب روی صورت شما بریزیم یا میخی در سر شما فرو کنیم؛ آنگاه شما و من برابر خواهیم بود. مشکل را متوجه می‌شوید.

اما آزادی لیبرالی یعنی اینکه مردم بتوانند بدون فشار دولتی یا سنتی، کار و زندگی کنند، وعده‌ای است که می‌توانیم به آن پایبند باشیم. مثل بوعزیزی که پولیس هر روز از او رشوه می‌خواست. این آزادی به مردم اجازه می‌دهد که با توانایی‌های خود برای کمک به دیگران کار کنند. این همان راه بلوغ اجتماعی است. بوعزیزی فقط

می‌خواست خانواده‌اش را حمایت کند و به‌عنوان یک تاجر کوچک، احترام داشته باشد، و این چیزی بود که دولت از او دریغ کرد.

دولت‌ها به طور منظم چنین کاری می‌کنند، مثلاً با گفتن "نه" به یک کوبایی که می‌خواهد مرغ‌ها را به صورت خصوصی پرورش دهد و به فروش رساند، یا با گفتن "نه" به یک آمریکایی-آفریقایی فقیر که می‌خواهد موهای افراد را به حرفه‌ای برای امرار معاش بیافد. در یک لیبرالیسم بزرگ‌سالانه، حق گفتن "نه"، همان‌طور که در ماده دهم بیانیه حقوق آمریکا آمده است، "برای مردمان محفوظ است."

مردم در کشورهای فقیر تحقیرهای عمیقی را تجربه می‌کنند و به همین دلیل است که، همان‌طور که نویسندگان ما نشان می‌دهند، همچنان فقیر باقی می‌مانند. از سال ۱۷۷۶ به طور مکرر ثابت شده است که پایان فقر از ایده‌های جدید افراد با کرامت ناشی می‌شود، نه از حمایت‌گرایی دولتی، بهبودهای داخلی یا برنامه‌های اقتصادی که از پایین دست می‌آیند.

ویژگی اصلی دنیای مدرن، زوال تدریجی سلسله‌مراتب در برابر لیبرالیسم است. ایده بالغ این است که به مردم اجازه داده شود، همان‌طور که بریتانیایی‌ها می‌گویند، "یک فرصت داشته باشند." برده‌داری را پایان دهید. زنان، مهاجران و همجنس‌گرایان را آزاد کنید.

اجازه دادن به مردم برای دست‌یابی به فرصت‌ها، منجر به اولین رشد اقتصادی پایدار در تاریخ شده است، یک غنای بزرگ برای هر فرد با افزایش حیرت‌انگیز ۳۰۰۰ درصدی. بله، سه هزار درصد، از سال ۱۷۷۶ تا امروز. واکسن‌ها به جای خون‌گیری، هواپیماها به جای گاری‌ها، و کرامت به جای زیردست بودن در مقابل سلسله‌مراتب کهن ارباب‌ها، شوهرها و مقامات دولتی آمده است.

این غنای بزرگ ادامه دارد و ادامه خواهد داشت، اگر سیاست‌های زندگی‌بخش وارنر و پالمربر وعده‌های خیالی مردی بر اسب سفید یا زنی در دفتر توسعه غلبه کنند. هدف و مقصد کرامت است، اما ابزار رسیدن به آن نیز کرامت است. کرامت را در اولویت قرار دهید و بقیه چیزها به دنبال آن خواهد آمد. از سال ۱۷۷۶ تا ۲۰۲۲، این‌گونه بوده است.

فرمول فعلی بانک جهانی با عنوان "نهادهای را اضافه کنید و هم بزیند" کار نمی‌کند (همان‌طور که فرمول قبلی‌اش با عنوان "کمک خارجی را اضافه کنید و هم بزیند" نیز مؤثر نبود). شما می‌توانید یک چاه لوله‌کشی عالی را در یک قریه پاکستانی نصب کنید، اما اگر از روستاییان تعهد و همکاری نگیرید تا مالکیت آن نهاد را به عهده بگیرند، همان‌طور که وارنر و پالمربر می‌گویند، آن چاه تنها به یک بنای فرسوده تبدیل خواهد شد.

وارنر و پالمر استدلال می‌کنند که "فقط وجود ادارات و قوانین کافی نیست." "حاکمیت قانون... بر اخلاق استوار است." "نهادهای ممکن است (یا حداقل ممکن است به نظر برسند) وسیله‌ای باشند که از طریق آن مشکلات تعهد حل می‌شود، اما این وسایل تنها به اندازه اصولی که کسانی که آن‌ها را مدیریت می‌کنند، مؤثر هستند."

به عبارت دیگر، نهادهای نتایج هستند، نه علل. همان‌طور که وارنر و پالمر می‌گویند، آن‌ها "با زندگی عمومی مشارکتی ایجاد می‌شوند": مالکیت چاه لوله‌کشی، تجربه شورای شهر نیوانگلند، توانایی خرید و فروش، رأی دادن و قدم زدن در جاده‌ها بدون اینکه توسط پولیس مورد اذیت و آزار قرار بگیرند. الکسیس د. توکویل در مورد ایالت‌های غیر برده‌دار ایالات متحده که در سال ۱۸۳۱ مشاهده کرده بود، چنین گفت و سه سال بعد نیز همین موضوع را درباره کشور خود که به‌طور معمول به دولت‌گرایی گرایش داشت، در کتاب "رژیم قدیم و انقلاب فرانسه" تکرار کرد. او در سال ۱۸۳۵ نوشت:

نگاهی به تحولی که زندگی سیاسی در انگلستان به روح انسانی داده است؛ دیدن اینکه انگلیسی‌ها ... با این حس الهام‌گرفته‌اند که می‌توانند هر کاری انجام دهند ... من عجله‌ای برای پرسش اینکه آیا طبیعت برای او بنادر درست کرده یا زغال‌سنگ یا آهن به او داده است، ندارم.

درست است، و منبع واقعی موفقیت نهادهای — آزادی و کرامت که به انگلیسی‌ها داده شده است.

آنچه شما احساس می‌کنید کرامت است"، وارنر و پالمر در مورد آزادی اقتصادی می‌نویسند. "شما تبدیل به یک مالک شده‌اید، که به معنای این است که به عنوان حامل حقوق و مسئولیت‌ها شناخته می‌شوید." فیلسوفان سیاسی پیشین مانند جفرسون در ادعای خود که تنها افراد دارای ملک باید شهروندان کامل باشند، درست بودند. اما آن‌ها این را اشتباه فهمیدند که در دنیای بزرگ غنی‌سازی، با حذف برده‌داری، هر فردی در کره زمین یک مالک ملک است، زیرا هر شخص، همان‌طور که لاک نوشته، "ملکی در وجود خود دارد"، و من نیز اضافه می‌کنم، در وجود خودش.

به‌طور کلیدی، وارنر و پالمر به‌طور قوی استدلال می‌کنند که کرامت یک مفهوم جهانی است. نه تنها، همان‌طور که دیکتاتورهای غیر اروپایی در توجیه حملات خود به کرامت انسانی ادعا می‌کنند، "غربی." کرامت دموکراتیک باید در اولویت قرار گیرد، هم به عنوان علت و هم به عنوان معلول، وسیله و هدف. به عنوان مثال، این فکر که "مدل چینی" وجود دارد که در آن دیکتاتوری بی‌کرامت منجر به نتایج بهتری نسبت به لیبرالیسم دموکراتیک می‌شود، نادرست است. چین بعد از سال ۱۹۷۸ با اعطای مجوز محرمانه به کارآفرینان رشد کرد، که مشابه آن چیزی است که در قرن هجده در بریتانیا

اتفاق افتاد. این تمرکز قدرت مائو نبود، که شی جین پینگ اکنون در حال احیای آن است، بلکه رویکرد لسه فر بود که نتیجه بخشید. و این روند ادامه خواهد داشت.

شما بدون شک فردی سخاوتمند، عادل و خوش‌نظر هستید. شما آرزو دارید که رنج‌دیدگان جهان بالا بیابند. اما بدانید که اخیراً این امر محقق شده است، نه از طریق بانک جهانی، بلکه از طریق آزادی و کرامت آن. در سال ۱۹۶۰، چهار میلیارد نفر از هر پنج میلیارد نفر بر روی کره زمین تنها با ۲ دلار در روز زندگی می‌کردند. اکنون میانگین درآمد جهانی به ۴۵ دلار در روز افزایش یافته است. یک میلیارد نفر از هفت میلیارد نفر کنونی هنوز هم در سطح ۲ دلار باقی مانده‌اند. اگرچه این پیشرفت قابل توجهی است، اما باقی‌مانده همچنان شرم‌آور است. من می‌دانم که شما می‌خواهید این شرم را پایان دهید و تمام جهان را به کرامت انسانی کامل برسانید. پس چه باید کرد؟

اول، گوش دادن به سیاستمداران را متوقف کنید. دوم، به وارنر و پالمر گوش دهید.

سرآغاز

تام جی. پالمرو و مت وارنر

در همکاری‌های خود با اتاق‌های فکر مختلف، ما به سنتی طولانی توجه کرده‌ایم که بر احترام به اولویت‌ها و دیدگاه‌های محلی تأکید دارد. این سنت بخشی از تلاش‌های ما برای حفظ استقلال اتاق‌های فکر است، عنصری که برای اعتبار آن‌ها ضروری است. تعهد ما به استقلال، تأثیر مستقیم بر استراتژی جهانی اعطای کمک‌های مالی داشته است؛ استراتژی‌ای که به تنوع منابع مالی میان دریافت‌کنندگان بالقوه اهمیت می‌دهد.

با این وجود، آنچه از همه مهم‌تر است، باور ما به اهمیت دانش محلی در تعیین و هدایت تغییرات اجتماعی است، به‌ویژه تغییرات نهادی که برای پیشرفت جوامع حیاتی‌اند. در سال گذشته، ما به بحث‌های گسترده‌تری درباره آینده «محلی‌سازی» توجه کردیم؛ مفهومی که به‌عنوان استراتژی‌ای مؤثر برای رفع نابرابری‌های قدرت و اصلاح کاستی‌های سنتی در نظام کمک‌رسانی مطرح شده است. نظامی که به‌دلیل عمل کرد ضعیف و مشکلات جدی، مورد انتقاد قرار گرفته است.

این دغدغه، ما را بر آن داشت که در این مباحث مشارکتی جدی‌تر داشته باشیم و از سازمان‌ها و کارشناسان متعددی که در مسیر تحقق «محلی‌سازی» به ما کمک کردند، بیاموزیم. هم‌زمان، تجربیات چند دهه‌ی اخیر، به ما درس‌های عملی برای پیشبرد مؤثر این رویکرد آموخته است.

در سال گذشته، همه‌گیری کووید ۱۹ بسیاری از برنامه‌ها، از جمله سفرها و تعهدات ما را مختل کرد. اما این فرصت را در اختیار ما گذاشت تا آموخته‌هایمان را در قالب یک چارچوب منظم و امیدوارکننده برای بررسی ایده «استعمارزدایی از توسعه» تدوین کنیم. این کتاب نتیجه‌ی آن تلاش‌هاست.

این اثر در نقطه‌ی تلاقی عمل توسعه، اقتصاد، جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی، و نظریه‌های اخلاقی و سیاسی قرار دارد. همه این حوزه‌ها به بررسی مفهومی کمک می‌کنند که ما معتقدیم جوهره‌ی «محلی‌سازی» در اصیل‌ترین شکل آن است: کرامت فرد.

بر این اساس، کتاب به پرسش‌های مهمی در حوزه توسعه اقتصادی و سیستم‌های نهادی و قانونی پاسخ می‌دهد و مدل‌های مختلف توسعه دموکراتیک و استبدادی را مقایسه می‌کند. تفکر مدرن درباره کرامت، نقش محوری در نتایج توسعه دارد؛ همان‌طور که ما استدلال می‌کنیم، این مفهوم در اصلاح کمک‌ها نیز اهمیت روزافزونی یافته است.

در سراسر این کتاب، با مثال‌هایی از افرادی که دیدگاه‌های محلی خود را برای توسعه شکل داده‌اند، اهمیت کرامت انسانی را به تصویر می‌کشیم. امیدواریم این نگاه، الهام‌بخش علاقه‌مندی بیشتر به قدرت و ارزش «محلی‌سازی» باشد.

هدف نهایی این کتاب دوگانه است. از یک سو، می‌خواهیم توجه بیشتری را به افراد و سازمان‌های محلی جلب کنیم که کارشان آینده‌ای روشن‌تر را برای عمل توسعه نوید می‌دهد. از سوی دیگر، امیدواریم با سازماندهی مفاهیم مدرن کرامت انسانی، به نهادها، سازمان‌های غیردولتی، دانشگاهیان و اتاق‌های فکری که بر توسعه تمرکز دارند، اهمیت این ایده‌ی جهانی را نشان دهیم و به یافتن نقاط مشترک جدید کمک کنیم؛ حتی فراتر از مرزبندی‌های ایدئولوژیک گذشته.

در نهایت، هدف ما این است که در بررسی این مسائل و همچنین ارائه راه‌حل‌های منحصر به فرد و محلی، به‌خوبی به پیچیدگی‌ها و ظرافت‌های این مسیر پاسخ دهیم.

سیاس گزاری

در حوزه کار ما، ارزش یادگیری مشترک به‌طور جدی در مدل گنجانده شده است. ما قطعاً همان سطح کنجکاوی و اشتیاق را نسبت به موضوعات این کتاب احساس نمی‌کردیم، اگر نه به‌واسطه شبکه جهانی از دوستانی که بینش زیادی در زمینه راه‌حل‌هایی که در جوامع محلی خود ایجاد کرده‌اند، به ما داده‌اند. به‌طور خاص، مصاحبه با پارث شاه به ما نگاهی عمیق به زندگی کارآفرینانه و با کرامت فروشندگان خیابانی در هند داد. کار بی‌وقفه ایمابل مانیر کیزا در بوروندی افسانه‌ای را که تغییرات بزرگ فقط با بودجه‌های کلان و تخصص‌های خارجی ممکن است، رد کرده است. آرپیتا نیپال در نیپال به ما نشان داد که چگونه طراحی‌های خارجی می‌توانند در زمینه‌های محلی نامناسب و غیرواقعی باشند. همچنین به بسیاری از کارآفرینان خلاق برای بینش‌ها و الهام‌بخشی‌هایشان بدهکاریم، به‌ویژه رکها دی، یک آینده‌نگر که فرصت‌های بزرگی را برای ساخت‌وساز با بامبو می‌بیند؛ ورونیکا کانالس، که اراده‌اش برای تسلط بر دانش تجارت ابزارآلات با اشتیاقش برای ارائه رضایت مشتری هم‌خوانی دارد؛ و پاپا کوریاندر، که ثابت کرده است استعداد‌های بزرگ کارآفرینی زمانی ظهور می‌کنند که اقتصادها بیشتر فراگیر شوند. کسانی که در خط مقدم توسعه هستند، چیزهای زیادی برای یاد دادن به ما دارند اگر ما آماده یادگیری باشیم.

به‌طور قطع، ما به بسیاری از محققان و اندیشمندان بزرگی که به ما کمک کرده‌اند تا خودمان و جهان را بهتر درک کنیم، سپاس گزاری‌یم. شناختن یک شخص از نزدیک و دوست خطاب کردن او بسیار فروتنانه است، و ما از صمیم قلب از دیردری مک کلاسکی برای ارائه‌ی مقدمه‌ی سخاوتمندانه به این کتاب و ارائه‌ی پیشنهادات مهم در جریان نگارش، تشکر و قدردانی می‌کنیم.

به علاوه، ما به بیل ایسترتلی که کارش بر تفکر ما تأثیر زیادی داشته است، مدیونیم. همچنین به سیمئون جانکوف، نوح الهرموزی و پیتیر بوتکه که نقدهایی بر نسخه‌های اولیه ارائه داده‌اند و پیشنهادهای و تشویق‌های مفیدی ارائه کرده‌اند، و به گرچازان داس برای نوشته‌هایش و بحث‌های بی‌قیاس، قدردانی می‌کنیم و برای گفتگوهای بی‌نهایت ارزشمند درباره نقش دارما (راه درست) و اهمیت و سختی، شناختن و انجام دادن کار درست، که بدون آن نه دموکراسی و نه بازارها نمی‌توانند فواید اصلی توسعه را فراهم کنند، سپاس گزاری‌یم. بسیاری از آموزگاران صبور، از جمله مرحوم پاول هاینی و لئونارد لیگیو، به ما کمک کردند تا اهمیت داستان‌های زندگی فردی که معمولاً از سوی دیگران نادیده گرفته می‌شود، درک کنیم.

همکاران ما در شبکه اطلس هر روز با صداقت، هوش، و تعهد بی‌وقفه خود برای بهبود جهان، به‌ویژه برای کسانی که از فرصت‌ها محروم شده‌اند، به ما انگیزه می‌دهند. برد لیپس الگویی برای اصالت و سخاوت است؛ لیال سوئیچ، الگویی برای برتری در تمام کارهایی که انجام می‌دهیم؛ آماندا اشورث، برای تشویق و راهنمایی‌های تخصصی‌اش در فرایند انتشار؛ کیسی پایفر، برای اینکه همیشه افرادی را که در خط مقدم توسعه هستند در ذهن ما نگه می‌دارد؛ و تمام دیگر اعضای تیم که نمونه‌های از سخت‌کوشی، تعهد به هدف کمک به دیگران، و روحیه‌های شاد هستند. در طول این کتاب، بر اهمیت پاسخ‌گویی در اشکال مختلف تأکید می‌کنیم. هیچ‌کس بهتر از رئیس هیئت مدیره ما، دی گییس، این ارزش را در کارهای ما محقق نمی‌سازد. او الهام‌بخش ماست تا هر روز بهتر شویم. این موضوع در مورد رؤسای پیشین هیئت مدیره ما، لیندا و تستون و دن گراسمن، نیز صلق می‌کند، کسانی که همچنان آن‌ها را به‌عنوان مشاوران خردمند خود می‌شناسیم.

افراد بسیاری سخاوتمندانه از کار ما حمایت کرده‌اند و امیدواریم یادگیری‌های مشترکی که در سراسر این کتاب ارائه می‌دهیم، شایسته اعتمادی باشد که به ما داشته‌اند. به‌ویژه، از هیئر تمپلتون دیل و ایمی پروکس در بنیاد جان تمپلتون تشکر می‌کنیم که الهام‌بخش ما برای دستیابی به قله‌های جدید بودند و همچنین کار بسیاری از کارآفرینان خط مقدم را که در کشورهای سراسر جهان برای ایجاد فرصت و رفاه برای جوامع خود تلاش می‌کنند، تقویت کردند. ما همچنین عمیقاً و برای همیشه مدیون مرحوم دونالد جی. اسمیت هستیم که میراث او با رهبری دقیق و اندیشمندانه جولی اسمیت، ریچارد گرینبرگ، جان هارتسل و اسکات باربی گرامی داشته می‌شود. دوست فقیدمان، جرج ام. یاگر، نیز سرمایه‌گذاری‌های سخاوتمندانه‌ای در کاهش فقر انجام داد و مکالمات پربراری در زمینه اقتصاد سیاسی و تغییرات اجتماعی و اقتصادی داشت. راب گرانیری، ربکا دان و فیل هاروی نیز از حامیان کلیدی بودند، در کنار بسیاری دیگر، که امیدواریم همه آن‌ها نقش خود را در موفقیت‌های شرکای ما به رسمیت بشناسند.

ما همچنین از کولین دوران بابت تجزیه و تحلیل داده‌ها، مارکوز امین و دارا اکانگر بابت حمایت در ویراستاری و از هلنا هرد و متیو شایبروک در راولتج بابت تشویق، صبر و راهنمایی‌هایشان در طول فرآیند انتشار سپاس‌گزاریم. در پایان حداقل کاری می‌توانیم، از همسران ما، سانرام و کریسی، یک سپاس‌گزاری ویژه بدهکاریم که صبور و پشتیبان بوده‌اند. آنها شاید به زودی یک گروه پشتیبانی برای افرادی با همسرانی که مشغله ذهنی زیادی دارند، راه‌اندازی کنند.

مقدمه

چرا کرامت مهم است

در تاریخ ۱۶ دسامبر ۲۰۱۰، در شهر سیدی بوزید در دورافتاده‌ترین منطقه تونس، حدود ساعت ۱۰ شب، محمد بوعزیزی، مرد جوانی که تنها نان‌آور خانواده‌ای بزرگ بود، ۲۰۰ دالر قرض کرد تا سبزیجات را به‌طور عمده بخرد. قصد او این بود که فردای آن روز آن‌ها را از چرخ دستی خود در بازار بفروشد. فردای آن روز، حدود ساعت ۱۰:۴۰ صبح، پولیس به او در بازار نزدیک شدند و شروع به آزار و اذیت او برای گرفتن رشوه کردند. این چیزی بود که او پیش از این نیز بارها تجربه کرده بود. بوعزیزی از نوجوانی به این شیوه برای امرار معاش خانواده‌اش کار می‌کرد.

دوست نزدیک وی، حاجالوی جعفر، بعداً گفت: «از زمانی که یک کودک بود به او بدرفتاری می‌کردند. او به این امر عادت داشت.» جعفر تجربه محمد بوعزیزی در کسب‌وکار را این‌گونه خلاصه کرد: «من دیدم که او تحقیر می‌شد.» بعد از اینکه پولیس پولی را که در اختیار نداشت از او مطالبه کرد، آنها او را متوقف کرده و سپس او را مورد ضرب و شتم قرار داده، به او بی‌احترامی کرده و بر او تَف انداختند. آنها کالا و اقلام او را در سرک ریختند و ترازویی را که برای وزن کردن سبزیجات خود استفاده می‌کرد، که مهم‌ترین دارایی او بود، از او گرفتند.

بدون ترازو و درآمد فروشی که به منظور بازپرداخت قرض‌هایش نیاز داشت، بوعزیزی با ورشکستگی روبه‌رو شد. حتی بدتر از آن، مقامات دولتی در انتظار عمومی او را مورد توهین و اهانت قرار داده بودند. او دوباره توسط مقامات دولتی که در برابرشان پاسخ‌گو نبودند، تحقیر شده بود. با جمع‌آوری هرچه که می‌توانست، به دفتر والی رفت تا سعی کند ترازویش را پس بگیرد، اما هیچ‌کس به او کمک نکرد. آنها او را نادیده گرفتند و در چشم‌شان او نامرئی بود، چرا که در نظر آنان هیچ کرامتی نداشت. او به آنها گفت: «اگر مرا نادیده می‌گیرید، خودم را به آتش

خواهم کشید.» اما آنها همچنان از کمک کردن امتناع ورزیدند. بوعیزی رفت و به زودی با یک ظرف پטרول بازگشت. او در وسط راه ایستاد و خود را با سوخت آغشته کرد. پیش از آنکه خود را به شعله‌ها بسپارد، بوعیزی - مردی مایوس که از اموالش، سرمایه‌اش و کرامتش محروم شده بود، فریاد زد: «چگونه انتظار دارید من امرار معاش کنم؟» او در تاریخ ۴ ژانویه ۲۰۱۱ درگذشت.

به گفته لیلا، خواهر محمد بوعیزی، «در سیدی بوزید، کسانی که هیچ ارتباطی ندارند و پول رشوه ندارند، تحقیر و توهین می‌شوند و اجازه زندگی به آنها داده نمی‌شود.» یک سال پس از این عمل وحشتناک، مادر بوعیزی درباره معنی مرگ پسرش تأمل کرد. او بیست‌وسه سال تحقیر، باج‌گیری، آزار و اذیت و ستم را از سوی مقامات «کسانی که به افرادی مثل ما اجازه زندگی نمی‌دهند» تحمل کرده بود، توصیف کرد. او در مورد عمل پسرش محمد چنین نتیجه گرفت.

وقتی که او خود را به آتش کشید، تنها به خاطر گرفتن ترازوهایش نبود. این مسئله درباره کرامت او بود. کرامت قبل از نان. اولین نگرانی محمد، کرامت او بود. «کرامت قبل از نان».

هیچ شخصی اهمیت نان را تردید نمی‌کند. گیاه‌شناسان تلاش می‌کنند تا توانایی ما را در تأمین تغذیه از خاک بهبود بخشند، دانشی که در سال‌های اخیر به شکلی غیرقابل تصور پیشرفت کرده است. همچنین، اقتصاددانان تلاش می‌کنند تا شرایط بهتری برای تولید غذا را درک و ترویج کنند. گیاه‌شناسان بر روی گیاهان، کیمیاگری خاک و مسائل مشابه متمرکز هستند و اقتصاددانان بر روی تعاملات انسانی، نهادهای، قوانین و رویه‌های حاکم بر آنها. با این حال، به ندرت به یکی از مهم‌ترین عوامل برای شکوفایی انسان‌ها پرداخته می‌شود: کرامت. کرامت بنیاد آزادی دموکراتیک و توسعه اجتماعی و اقتصادی است. بنابراین عنوان ما چنین است: «توسعه با کرامت: خودکفایی، محلی‌سازی و پایان فقر.» کرامت، توسعه و خودکفایی در همه جای دنیا، در کشورهای ثروتمند و فقیر، در شرق، شمال، غرب و جنوب با هم گره خورده‌اند، گاهی محکم‌تر و گاهی آزادتر، اما این ارتباط همیشه وجود دارد.

کرامت بنیان جدایی‌ناپذیر حکومت دموکراتیک است. این کرامت شهروند است که در حقوق خود مصئون است و از سوی مقامات و هموطنانش مورد احترام قرار می‌گیرد، و همین امر از رشد و شکوفایی فردی محافظت می‌کند. بنجامین کنستان به طور معروف «آزادی قدیم» را با «آزادی مدرن» مقایسه کرد. او آزادی قدیم را به عنوان خودمختاری

جمعی توصیف کرد که با «تسلیم کامل فرد به اقتدار جامعه» سازگار بود، در حالی که آزادی مدرن را «آزادی فردی» دانست. عصر مدرن، عصر پیشرفت، تجارت و توسعه، عصر آزادی فردی است. کنستان ما را هشدار داد که نباید به راحتی از تعیین خودمختاری جمعی یا انتخاب عمومی شهروندان چشم‌پوشی کنیم. خطر آزادی قدیم این بود که انسان‌ها، با تمرکز کامل بر تأمین سهم خود از قدرت اجتماعی، ممکن بود ارزش کمی برای حقوق و لذت‌های فردی قائل شوند.

خطر آزادی مدرن این است که، در بهره‌گیری از استقلال شخصی خود و پیگیری منافع خاص، ممکن است حق مشارکت در قدرت سیاسی را به راحتی از دست بدهیم. صاحبان قدرت تنها نگران این هستند که ما را به این کار تشویق کنند. آنها حاضرند ما را از همه انواع دردسرها معاف کنند، به جز آنهایی که به اطاعت و پرداخت مربوط می‌شوند! آنها به ما خواهند گفت: «در نهایت، هدف تلاش‌های شما، انگیزه زحمات شما، موضوع همه امیدهای شما چیست؟ آیا این خوشبختی نیست؟» خوب، این خوشبختی را به خود ما واگذار کنید و ما آن را به شما خواهیم داد. نه، آقایان، نباید آن را به آنها واگذار کنیم. صرف نظر از اینکه چنین تعهد مهربانانه‌ای چقدر تأثیرگذار باشد، باید از مقامات بخواهیم که در محدوده خود باقی بمانند. بگذارید آنها فقط به عدالت محدود شوند. ما مسئولیت خوشبخت بودن برای خودمان را بر عهده می‌گیریم.

آیا ما می‌توانیم با سرگرمی‌ها و تفریحات خوشبخت شویم، اگر این تفریحات هیچ تضمینی نداشته باشند؟ و چگونه می‌توانیم تضمینی پیدا کنیم، بدون آزادی سیاسی؟ آقایان، انکار آزادی سیاسی، همانند نادانی و دیدگاهی سطحی است که چون در طبقه اول زندگی می‌کند، برایش اهمیتی ندارد که خانه‌اش روی ریگ بنا شده باشد.

نه تنها عاقلانه، بلکه با کرامت است که انسان به عنوان یک شرکت‌کننده برابر در حکومت دموکراتیک، جایگاه خود را به عنوان بحث‌کننده، رأی‌دهنده یا صاحب‌منصب انتخابی بگیرد. کسانی که به طور کامل از کرامت شهروندی و آزادی فردی چشم‌پوشی می‌کنند، در نهایت هردو را از دست خواهند داد. کرامت، نه استبداد، بلکه حکومت دموکراتیک را در میان شهروندان آزاد و برابر می‌طلبد. کنستانت، آتن دموکراتیک را به عنوان استثنایی از توصیف کلی خود از دوران باستان برجسته می‌کند:

درک تحقق خودمختاری دموکراتیک، که تنها در مثال آتن به‌طور اجمالی ترسیم شده بود، برای درک تجربه مدرن توسعه با حفظ کرامت انسانی مفید است.

در دوران باستان، جمهوری‌ای وجود داشت که در آن فردیت انسان به نفع بدنهٔ جمعی قربانی نمی‌شد. این جمهوری، معروف‌ترین جمهوری‌ها بود؛ حدس می‌زنید که من از آتن صحبت می‌کنم. تحقق خودگردانی دموکراتیک، که تنها در مثال آتن به‌طور مختصر بیان شده بود، برای درک تجربه مدرن توسعه با کرامت مفید است.

استبداد اقلیت‌ها و اکثریت‌ها

حکومت دموکراتیک استبداد اقلیت را رد می‌کند، زیرا به رضایت اکثریت نیاز دارد که از طریق روش‌های مختلف تصمیم‌گیری جمعی حاصل می‌شود. همچنین، این نوع حکومت استبداد اکثریت را نیز مردود می‌داند، چرا که به حاکمیت قانون و حفاظت قانونی از آزادی‌های فردی متعهد است.

به عبارت دیگر، حکومت دموکراتیک مستلزم وجود محدودیت‌های مشخصی بر قدرت هر دو اقلیت و اکثریت است. بدون محدودیت‌هایی که بر پایه قانون اساسی، قوانین و اصول حاکم باشند، دموکراسی‌ها ممکن است به حکومت‌های استبدادی تبدیل شوند.

پوپولیس‌م مستبدانه، هرچند بر اکثریت‌گرایی تکیه دارد، اما به دموکراسی آسیب می‌رساند. زیرا زمانی که یک اقلیت به‌عنوان «دشمن مردم» معرفی شده و با محدودیت بر آزادی بیان ساکت شود، دیگر امکان شناخت واقعی آنچه اکثریت فکر می‌کنند یا ترجیح می‌دهند وجود نخواهد داشت.

در نظام‌های دموکراتیک، اقلیت‌ها می‌توانند از طریق تغییر نظرات به اکثریت تبدیل شوند. اما هنگامی که مردم از بیان عقاید خود ترس داشته باشند، آنچه در فرآیند رأی‌گیری بازتاب می‌یابد دیگر نظر واقعی اکثریت نیست، بلکه ترس است.

اسکات گوردون اشاره می‌کند که دموکراسی‌های مدرن مبتنی بر قانون اساسی «دموکراتیک» هستند زیرا مشارکت گسترده شهروندان عادی در شکل‌گیری سیاست‌های عمومی در آن‌ها وجود دارد. در عین حال، این نظام‌ها «قانون اساسی» هستند، به این معنا که مکانیزم‌های نهادی برای کنترل قدرت و حفاظت از منافع و آزادی‌های شهروندان، از جمله اقلیت‌ها، در آن‌ها تعبیه شده است.

یکی از مؤلفه‌های اصلی حکومت دموکراتیک، وجود اپوزیسیون وفادار است. زمانی که یک حزب جای حزب دیگر را در کنترل پارلمان یا کنگره می‌گیرد، حزبی که قبلاً در رأس قدرت بود، به‌عنوان اپوزیسیون وفادار عمل می‌کند. آن‌ها به خیابان‌ها نمی‌ریزند یا دست به تخریب و خشونت نمی‌زنند فقط به این دلیل که انتخابات را باخته‌اند.

اما چنین وفاداری غیرممکن یا دست‌کم بسیار بعید است، اگر بازندگان، که اکنون اپوزیسیون هستند، از این بترسند که شکست در انتخابات به معنای ازدست دادن همه‌چیز باشد: اموالشان، دارایی‌هایشان، حقوقشان، و حتی شاید جانشان. یکی از اصول اصلی دموکراسی، پذیرش شکست با کرامت است.

زمانی که یک حزب یا فرد در انتخابات شکست می‌خورد، باید اطمینان داشته باشد که کرامت و حقوقش در برابر قانون محفوظ خواهد ماند. بدون وجود یک اپوزیسیون وفادار، دموکراسی پایدار نمی‌ماند. سیاست دموکراتیک نباید بر پایه تحقیر یا نابودی مخالفان بنا شود، بلکه باید مبتنی بر رقابت سالم برای به دست آوردن قدرت باشد. احزاب باید بدانند که حتی در صورت شکست، حقوق و جایگاه انسانی آن‌ها تهدید نخواهد شد.

حتی مستبدترین دیکتاتورها نیز ناچار بودند عواقب وحشتناک حکومت غیردموکراتیک را بپذیرند. مائو تسه‌تونگ، در سال ۱۹۶۲، پس از قحطی بزرگی که جان میلیون‌ها نفر را گرفت، در گردهمایی هفت هزار نفر از مقامات ارشد حکومتی و حزبی چنین اعتراف کرد:

«بدون دموکراسی، شما هیچ درک و شناختی از آنچه در سطوح پایین‌تر جریان دارد نخواهید داشت. وضعیت موجود برای شما مبهم خواهد ماند و قادر نخواهید بود نظرات کافی از همه طرف‌ها را گردآوری کنید... در چنین شرایطی، سطوح بالای رهبری مجبور خواهند شد براساس اطلاعات یک‌سویه و نادرست تصمیم‌گیری کنند.»

اگرچه او هرگز واقعاً آن درس را نیاموخت، اما وحشتی که ایجاد کرد باید برای همیشه یادآور محدودیت‌های شدید توسعه‌ی اقتدارگرایانه باشد. همان‌طور که سیاستمدار و تاریخ‌نگار فرانسوی، فرانسوا گیزو، بیان کرد، این تواضع؛ به یاد داشتن اینکه ممکن است ما اشتباه کنیم، آزادی‌های دموکراتیک را ضروری می‌سازد.

در همان لحظه‌ای که فرض می‌کند اکثریت درست است، فراموش نمی‌کند که ممکن است اشتباه باشد و دغدغه‌اش این است که به اقلیت فرصت کامل بدهد تا ثابت کند که در واقع درست است و در نوبت خود به اکثریت تبدیل شود. احتیاط‌های انتخاباتی، مذاکرات در مجالس مشورتی، انتشار این مذاکرات، آزادی مطبوعات، مسئولیت‌پذیری وزیران، همه‌ی این ترتیبات با هدف اطمینان از اینکه اکثریت تنها پس از اینکه خود را به‌خوبی اثبات کرده است اعلام شود، برای این است که آنها را مجبور کند همواره مشروعیت خود را اثبات کنند، برای حفظ خود، و اقلیت را در موقعیتی قرار دهند که بتواند قدرت و حق اکثریت را به چالش بکشد.

انکشاف اقتصادی و رفاه، تنها موضوع کار بیشتر نیست، بلکه موضوع پیشرفت است. همان‌طور که دیردري مک‌کلاسیکی نشان داده است: «ثروت ما از انباشت خشت‌برخشت، یا مدرک تحصیلی برمدرک تحصیلی، یا مبلغ بانکی بر مبلغ بانکی به‌دست نیامده است، بلکه از انباشت ایده‌برایده به‌دست آمده است.» پیشرفت در رفاه بشر از افزایش فرصت‌های کاری یا انجام کار بیشتر به‌وجود نمی‌آید، بلکه از تغییرات نوآورانه، مثل جایگزینی چرخ‌دستی‌ها به‌جای سبدها، و تلگراف‌ها به‌جای کبوترهای نامه‌رسان به‌دست می‌آید. این امر نوآوری می‌طلبد، که از طریق تجربه و آزمون سنجیده می‌شود، و برای این کار نیاز به آزادی است تا انسان بتواند با کار، زمان و دارایی‌های خود آزمایش کند و ارزش بیشتری خلق کند. توسعه زمانی اتفاق می‌افتد که مردم از کرامت آزادی برای انتخاب‌های خود برخوردار باشند، زیرا این آزادی به آنها اجازه می‌دهد تا از دانش خود برای حل مشکلات فقر استفاده کنند. توسعه زمانی اتفاق می‌افتد که مردم به‌عنوان بزرگسالانی با فرضیه‌ی آزادی مورد احترام قرار گیرند، به‌طوری که فرض می‌شود آنها آزادند تا به‌تنهایی ریسک کنند، بدون اینکه از مقامات بالاتر اجازه بگیرند. آزادی آنها تحت نظارت قرار می‌گیرد، نه توسط موجودات برتر (چه والدین، پادشاهان و ملکه‌ها، کمیسارها و مقامات، یا کمیسیون‌ها و رؤسا)، بلکه توسط حاکمیت قانون و اصول یا توافقات اخلاقی که به حاکمیت قانون معنا می‌دهد.

علاوه بر این، تأمین آزادی برابر خود یک جزء مهم توسعه است، همان‌طور که آمارتیا سن استدلال کرده است: «آزادی ورود به بازارها می‌تواند خود مشارکتی چشم‌گیر در توسعه باشد، به‌ویژه بدون در نظر گرفتن اینکه مکانیزم بازار چه تأثیری بر رشد اقتصادی یا صنعتی‌سازی داشته باشد یا نداشته باشد.» تأمین آزادی برابر به بسیاری از افراد و گروه‌های متنوع این امکان را می‌دهد که از دانش و استعدادهای

منحصربه‌فرد خود استفاده کنند تا در همکاری‌های سودمند متقابل شرکت کنند و بدین ترتیب رفاه مشترک را ایجاد کنند.

این همان روندی است که اهداف توسعه از طریق آن به‌دست می‌آید. «تقسیم دانش» که در این فرآیند وجود دارد، بر پایه‌ی این شناخت است که هر فرد دانشی دارد که دیگران از آن بی‌خبرند. این یکی از اصولی است که در استراتژی‌های غالب توسعه‌ی امروزی به‌شدت نقض می‌شود یا به‌درستی ارزش‌گذاری نمی‌گردد، اگر کاملاً نادیده گرفته نشود. به همین دلیل ما معتقدیم که این اصل، کلید روشن کردن مسیر بهتر برای آینده است.

توسعه تنها با دسترسی به کالاهای مادی و کالاهای ابزاری سنجیده نمی‌شود؛ همچنین کالاهایی وجود دارند که مردم به‌خاطر خودشان به آن‌ها ارزش می‌دهند. ما نان را به این دلیل ارزش می‌گذاریم که به ما تغذیه می‌دهد. ما به کرامت به‌خاطر خودش، نه به‌خاطر چیز دیگری، ارزش می‌دهیم. ارتباط میان کرامت، دموکراسی و توسعه به‌طور کلی تقویت‌کننده‌ی یکدیگر است، همان‌طور که استدلال خواهیم کرد. کرامت هم نهاده‌ای است و هم محصول نهایی؛ پایه‌ای برای آزادی دموکراتیک و رفاه اقتصادی و در یک چرخه فضیلت‌مندان، خود محصول دموکراسی و توسعه است. دموکراسی و توسعه به‌طور گسترده مورد مطالعه قرار گرفته‌اند، اما نقش کرامت کمتر مورد توجه قرار گرفته است. استثنای قابل توجهی در این زمینه، انتشار کتاب «عصر بورژوازی» توسط تاریخ‌نگار اقتصادی دپردری مک‌کلاسیکی بوده است.

تحقیق و بی‌کرامتی

همانند بسیاری از مفاهیم، می‌توان کرامت را از طریق نفی آن و تجربه‌ی تحقیر و رنج ناشی از بی‌کرامتی درک کرد. این تجربه‌ی روزمره محمد بوعلیزی و اشخاص بی‌شماری دیگر مانند او بود. چنین تجربه‌های تحقیرآمیز در میان فقیرترین اقشار جهان، اکثریت در کشورهای فقیر و اقلیت در جوامع ثروتمند، امری شناخته‌شده است. در کشورهای ثروتمند نیز مثال‌هایی از آن به‌وضوح قابل مشاهده است. تجربه‌ی متوقف شدن توسط پولیس به دلیل رانندگی به‌عنوان یک فرد سیاه‌پوست، نه تنها ناراحت‌کننده است، بلکه عملی توهین‌آمیز و تحقیرآمیز محسوب می‌شود. تجربه‌ی افرادی که به‌دلیل فروش تکی سیگرت به‌جای فروش آن به‌صورت بسته‌های دستگیر می‌شوند، نه تنها آزاردهنده و ناراحت‌کننده است، بلکه یک عمل تحقیرآمیز نیز محسوب می‌شود. در مورد اریک گارنر، چنین برخوردی منجر به مرگ آهسته‌ی وی در نتیجه‌ی خفگی توسط پولیس شد.

برخورد با یک درخواست‌کننده به دلیل فردی بی‌قدرت در صدور مجوز کسب‌وکار در اداره‌ی دولتی و سپس رد درخواست برای راه‌اندازی کسب‌وکار یا ادامه‌ی فعالیت، نه تنها هزینه‌بر است بلکه یک نوع تحقیر نیز محسوب می‌شود. پیامدهای اجتماعی چنین وضعیتی قابل توجه است. در بسیاری از کشورهای در حال توسعه، اندازه‌ی اقتصاد «پنهان» که شامل کسانی است که ناچار به کسب درآمد خارج از بازار رسمی هستند، بسیار زیاد است و یکی از دلایل ادامه‌ی فقر آن‌ها به‌شمار می‌رود. از آنجایی که شما در چارچوب قانونی نیستید، اجرای صلح‌آمیز قراردادهای جمع‌آوری بدهی‌ها، اصرار بر حقوق قانونی، انتقال مالکیت‌ها یا دسترسی به سیستم مالی رسمی و نرخ‌های بهره‌ی پایین که قانونیت فراهم می‌کند، دشوار است. اگر در اقتصاد «پنهان» فعالیت کنید، احتمالاً هرگز نمی‌توانید کسب‌وکارتان را توسعه دهید.

در بوروندی، یکی از فقیرترین کشورهای جهان، حق پیوستن به بازار رسمی با حمایت‌های قانونی که به یک تجارت‌دارای جواز تعلق می‌گیرد، به‌شدت توسط بوروکراسی به نفع بوروکرات‌ها و تاجران و هم‌پیمانان آنان محدود شده است. در نتیجه، این سیستم تنها برای بازیگران بزرگ که ارتباطات خوبی دارند و توانایی پیمودن مسیر پیچیده‌ی مجوزها و رشوه‌ها را دارند، کار می‌کند. اگر فردی در «اقتصاد پنهان» فعالیت کند، پرداخت رشوه‌ها و هزینه‌های بالای دولتی برای او بسیار دشوار است. بلی، شما نمی‌توانید ماه‌ها در این کشور به دفاتر دولتی مختلف مراجعه کنید تا به آن‌ها پرداخت انجام دهید یا وکیلی را برای این کار استخدام نمایید. شما هر روز برای بقا درآمد کسب می‌کنید. به کسب‌وکار خود رسیدگی می‌کنید. بنابراین از بازار رسمی دور می‌مانید و در محیط قانونی همیشه آسیب‌پذیر باقی می‌مانید، همچون سرنوشت محمد بوغزیزی.

این همان آزار و اذیت است که مردی به نام «پاپا کوریاندر» نیز در طول عمر خود در بوروندی تجربه کرده بود. این لقب از کسب‌وکار او نشأت گرفته است، جایی که او محصولات مختلفی با استفاده از گشنیز تولید و به فروش می‌رساند. به زبان خود او، قضیه‌ی زندگی‌اش چنین است:

من اولین فرزند خانواده‌ی با ۱۱ فرزند هستم. من با یک زن ازدواج کرده‌ام و دو فرزند داریم. همچنین چهار فرد دیگر را هم در خانه‌ی خود نگهداری و از آن‌ها مراقبت می‌کنیم. من باید راهی پیدا می‌کردم تا از خانواده‌ام حمایت کنم. پس شروع به فروش آب گشنیز در محله‌ی بوتره کردم. محصول گشنیز فواید صحتی دارد و در مقایسه با سایر محصولات مصرفی در بوروندی، ارزان‌تر است.

زمانی که من کسبوکار خود را شروع کردم، هیچ اسناد رسمی برای فروش محصولاتم نداشتم. من مجبور بودم تحت نظارت مقامات محلی مانند پولیس، مدیر، نیروهای اطلاعاتی و سایر رقبا کار کنم تا نتوانند مرا دستگیر کرده یا به پولیس یا اداره محلی گزارش دهند. در این دوره، واقعا نتوانستم کسبوکار را توسعه دهم.

من به صورت غیررسمی کار می‌کردم، بخاطری که هزینه‌های ثبت یک تجارت بسیار زیاد بود. اگر هزینه‌های رسمی و هزینه‌های غیررسمی دیگر را محاسبه می‌کردم، ثبت‌نام زمان زیادی از ادارات مختلف می‌گرفت. همچنین افرادی بودند که از من هزینه‌های غیررسمی دیگر طلب می‌کردند.

یادم می‌آید که تقریباً ساعت ۵ صبح بود که شش موتر پولیس و خدمات امنیتی دیگر به محل کسبوکار من آمدند. آن‌ها من و همسرم را دستگیر کردند، تمام محصولات کسبوکارم را بازرسی کردند و کسبوکارم را به دلیل نداشتن اسناد ثبت رسمی متوقف کردند. آن‌ها مرا به زندان انداختند. من چندین روز آنجا بودم. در آن زمان به این فکر کردم که کسبوکارم را متوقف کنم، چرا که دیگر زندگی‌ام معنایی نداشت. در واقع، من در کشور خودم نوعی مرگ را تجربه کرده بودم، در حالی که برای زنده ماندن تلاش می‌کردم. صادقانه بگویم که این شرایط بسیار سخت بود.

فکر می‌کنم تصمیم گرفتم با پشتکار و براساس امید ادامه دهم. در بوروندی، ما با این امید زندگی می‌کنیم که فردا بهتر خواهد شد، حتی اگر ندانیم که صبح از خواب بیدار خواهیم شد یا نه. دلایل متعددی برای پذیرفتن خطر و ادامه دادن وجود داشت. در بوروندی، وقتی بزرگ‌ترین فرزند خانواده هستید، فرهنگ شما را موظف می‌کند که از نظر مالی دیگر اعضای خانواده را حمایت کنید. بنابراین من نیز والدین، کاکاها و دیگر اعضای خانواده را داشتم که به کسبوکار من وابسته بودند. مجبور بودم برای بقا در این کشور به ریسک کردن ادامه دهم.

در سال ۲۰۱۸، ثبت کسبوکار در بوروندی آسان‌تر و مقرون به صرفه‌تر شد. کسبوکار من زمانی که به صورت قانونی فعالیت کردم، رشد پیدا کرد. امروزه شروع کردن کسبوکار در بوروندی آسان و ساده است. هزینه‌ی آن تنها ۳۰,۰۰۰ فرانک بوروندی است (در مقایسه با ۱۴۰,۰۰۰ فرانک بوروندی قبلاً). این فرآیند اکنون با داشتن یک سند و کارت هویت در کمتر از چهار ساعت انجام می‌شود.

ما از ۲ کارمند به ۱۳۹ کارمند رسیده‌ایم. از ۲۱ مشتری به ۲۷۱۰ مشتری رسیده‌ایم. همچنین محصولات جدیدی را ایجاد کرده‌ایم. ما صابون گشنیز، ضد عفونی‌کننده‌های دست، آرد کنجد و گشنیز برای کودکان و بزرگسالان تولید می‌کنیم.

در ابتدا، ما از ظروف آشپزی استفاده می‌کردیم. امروز تجهیزاتی داریم که به ما امکان می‌دهد محصولات کشاورزی را در کمتر از ۵ ساعت خشک کنیم. بطری‌های جدیدی با برند گشنیز داریم، مکان جدیدی و سایر تجهیزاتی که به ما امکان می‌دهد محصولات خود را در سریع‌ترین زمان ممکن تولید کنیم.

در ابتدا، تنها یک نقطه فروش در بوجومبورا (بوتره) داشتیم. امروز در ۱۱ ولایت بوروندی حضور داریم. ما در بوبانزا، سیبیتوک، کایانزا، نگوزی، موراموای، گیتگا، موارو، ماکامبا، روموناژ، قریه بوجومبورا و سایر مناطق دیگر هستیم.

من مهارت‌های جدیدی را در زمینه‌های مدیریت، بازاریابی، ارتباطات و دانش دیگر کسب کرده‌ام که به من کمک کرده تا مهارت‌های جدیدی در زمینه‌ی تبدیل محصولات کشاورزی به دست آورم که امروزه از آن‌ها استفاده می‌کنیم. شعار کسب‌وکار من: سرعت، نوآوری، اعتماد و تواضع است.

من پاپا کوریاندر هستم. اینجا مکانی است که من از آن می‌آیم و به آن می‌روم. من از خارجی‌ها دعوت می‌کنم تا بیایند و ببینند چگونه کسب‌وکار من همچنان زندگی مردم کشورم را از طریق این کسب‌وکاری که با نوآوری‌های خود ایجاد کرده‌ایم، تغییر می‌دهد. دو فرزند زیبا و باهوش من اکنون در یکی از بهترین مکاتب اینجا در بوروندی آموزش می‌بینند.

نود درصد از جمعیت اینجا دهاقین هستند. وقتی محصولات خود را تولید می‌کنند، ما آن‌ها را خریداری می‌کنیم و آن‌ها درآمد کسب می‌کنند. پس از اینکه محصولات کشاورزی را که از دهاقین دریافت می‌کنم، پروسس می‌کنم، محصولاتی که آن‌ها به آن نیاز دارند را به آن‌ها می‌فروشم. در حالی که بازرگانان دیگر برای تداوم کسب‌وکار خود به شرکت من یا سایر مناطق مراجعه می‌کنند. ما دانش را به اشتراک می‌گذاریم و یک زنجیره در برابر فقر و بیکاری در جامعه‌ی خود ایجاد می‌کنیم.

سال‌ها، او یک کسبوکار کوچک و محدود را مدیریت می‌کرد، بدون دسترسی به سیستم قانونی که بتواند کسبوکارش را رشد دهد. به همین دلیل، از حمایت‌های پولی‌هایش، قراردادهای اجرایی و حتی حق قانونی برای مقابله با سوءاستفاده‌ی پولیس محروم بود. نهادهایی که بر پاپا کوریاندر و کسبوکارش حکومت می‌کردند، او و کشورش را در فقر نگه داشته بودند. این وضعیت زمانی تغییر کرد که اصلاحات نهادی، دسترسی به جوازهای کسبوکار را فراگیرتر ساخت.

روند صدور جواز کسبوکار ساده‌سازی شد (یعنی قدرت بسیاری از مقامات دولتی در این زمینه محدود گردید) و هزینه‌های آن نیز کاهش پیدا کرد. در سال قبل از این تغییرات، برون‌دی شاهد افزایش ۵ درصدی در تأسیس کسبوکارهای جدید بود. پس از این تغییرات، این رقم به ۴۹ درصد افزایش یافت که شامل کسبوکار پاپا کوریاندر نیز می‌شد.

در مدت کوتاهی پس از دریافت مجوز، کسبوکار «پاپا کوریاندر» به ۱۳۹ کارمند گسترش یافت. کسبوکار «پاپا کوریاندر» به‌عنوان یک نهاد قانونی به رسمیت شناخته شد. او دیگر یک «فرد غیرقانونی» نبود، زیرا کسبوکارش دیگر یک «کسبوکار غیرقانونی» نبود. حذف محدودیت‌ها و تضعیف سیستمی که او را از کسب مجوز محروم کرده بود، به «پاپا کوریاندر» اجازه داد تا مسیر خود را از فقر بیرون بکشد. توسعه پایدار از کرامتی ناشی می‌شود که نیازی به درخواست اجازه از دیگران نداشته باشی، از این که مجبور به پذیرفتن خواسته‌های اصرارآمیز برای رشوه ناشی، و از این که برای دریافت مجوزهایی که باید بدیهی باشی، نیاز به تعظیم و التماس نباشد.

داستان «پاپا کوریاندر» یک عنصر مهم کرامت را برجسته می‌کند، که همان تجربه فعالیت، فعال بودن، و به‌عنوان یک فرد بالغ مورد توجه قرار گرفتن است، نه صرفاً به‌عنوان یک گیرنده منفعل. یکی از بزرگ‌ترین بی‌کرامتی‌ها این است که با بزرگسالان به‌عنوان کودکان رفتار شود، همان‌طور که در بعضی مناطق برای مدت طولانی با افراد رنگین‌پوست این‌گونه رفتار می‌شد، آنها را «پسر» یا «دختر» خطاب می‌کردند، نه «مرد» یا «زن». مجبور بودن برای زندگی خود به‌طور متواضعانه اجازه بخواهید، برای آنچه که متعلق به خودتان است، آزمایش کنید، و تلاش کنید تا یا موفق شوید یا شکست بخورید، این است که از کرامت بزرگسالی محروم شوید.

رویکرد «نهادهای توسعه» در سراسر جهان و نهادهایی که «کمک‌های خارجی» توزیع می‌کنند، که شامل انکار خودکفایی «مشتریان» آنها بوده است.

این لحن به وضوح و بدون شرم توسط اقتصاددانان جان کنت گالبریت تعیین شد. در مصاحبه‌ای با اقتصاددانان جان نیوارک، گالبریت «پذیرش فقر» را به عنوان «خودپایدار» و «چیزی که باید پذیرفت» توصیف کرد. نیوارک سؤال کلیدی را مطرح کرد: «فکر می‌کنم یک نتیجه منطقی که از تمرکز شما بر تعادل فقر می‌توان گرفت، این است که تغییرات معنادار باید از بیرون بیاید. آیا این درست است؟» گالبریت پاسخ داد: «کامل».

دیدگاه مرسوم بود که «اقتصاد توسعه» را شکل داد، و سکون و بی‌حرکی آن همچنان بسیاری از برنامه‌های کمک و توسعه حال حاضر را هدایت می‌کند. ما معتقدیم که گالبریت و نسل‌های متمادی اقتصاددانان توسعه که قبل و بعد از او بودند، نه تنها در اشتباه بودند، بلکه به‌طور گسترده‌ای به فقرای جهان آسیب رساندند. نظریه «دام فقر» که به موجب آن فقرا تنها با راهنمایی و هدایت کارشناسان (و پول مالیات‌دهندگان) متخصص خارجی می‌توانند از آن رهایی یابند، توهین آمیز و تحقیرکننده است. و هنگامی که شکست‌های پی‌درپی به دنبال یکدیگر آمد، پاسخ این بود که به متخصصان بیشتری، قدرت و پول بیشتری نیاز است. متخصصان مکرراً فقرا را تحت حمایت خود قرار داده‌اند، آنها را تحقیر کرده‌اند و فقر آنها را همچنان ادامه داده‌اند، با وجود بهترین نیت‌های خود، زیرا نقش کرامت و عزت نفس در کشف راه‌حل‌های پایدار را نادیده گرفته‌اند. به جای اینکه برای رهایی مردم از «سازگاری با فقر» که آنان را در آن محصور می‌دانند، اقدام کنند، نگرستن به مردم به عنوان بیماران که باید از «بیرون» به آنها رسیدگی شود و بدین ترتیب آنها را فاقد کنترل، عاملیت و مسئولیت برای توسعه خود معرفی کردن، منجر به ایجاد حالت ناتوانی آموخته‌شده می‌گردد. این امر هم توهین آمیز و همراه‌کننده است و احتمال بیشتری دارد که به اقتدارگرایی و تداوم فقر منتهی شود تا اینکه موجب تقویت دموکراسی و توسعه گردد.

با وجود نیات خوب، افراد خارجی باید تواضع را بیاموزند. این امر با پذیرش «معضل بیگانه» آغاز می‌شود، به این معنا که آنهایی که دارای‌های ارزشمندی، دانش تخصصی دارند باید به دانشی که منحصرأ در اختیار کسانی است که با مشکلات خود دست و پنجه نرم می‌کنند، احترام بگذارند. همچنان که بیشتر بزرگسالان بالغ آموخته‌اند، نمی‌توان دیگران را به همان اندازه که خودشان می‌توانند تغییر دهند، تغییر داد. به علاوه، برای اینکه تغییرات توسعه‌ای دوام داشته باشند، باید به عنوان نتیجه‌ای از تلاش مردم آن مناطق که قرار است به آنها خدمت کنند، ظهور پیدا کنند. در مطالعه خود درباره تغییرات نهادی، جامعه‌شناس دبلیو.

ریچارد اسکات بر پیچیدگی‌هایی که در تکامل نهادهای خاص وجود دارد، تأکید می‌کند. حتی اگر توسعه دموکراتیک هدف مشترک ما باشد، هیچ الگویی برای بیگانگان وجود ندارد که بتوانند از آن برای ایجاد نهادهای پایدار در جوامع دیگران استفاده کنند. هرچند نهادهای موفق ممکن است در برخی جوانب مشترک باشند (و مطالعه نهادهای موفق می‌تواند بینش‌های قابل اعتمادی فراهم کند)، اما هر یک دارای ویژگی‌های منحصر به فرد خود هستند که منعکس‌کننده مردم خاص، تاریخ منحصر به فرد آنها و با رفتارهای خاصی است که در آن به خوبی عمل می‌کنند. نه تنها نهادها به عنوان قواعد نوشته شده در قانون اساسی یا قوانین یا مقررات اداری - بلکه چارچوب‌های اخلاقی، اصول‌ها و انتظارات همراه با آنها نیز هستند که امکان عمل کرد نهادها را فراهم می‌کنند. در حالی که قانون اساسی، قوانین و مقررات اداری را می‌توان تقلید کرد، اما اصول‌ها را نمی‌توان.

توسعه پیشرفت است و بر پیشرفت‌ها استوار است، که این خود نیازمند مشارکت فعال آن‌هایی است که از منظر بیرونی «در حال توسعه» تلقی می‌شوند. در واقع، آنها «در حال توسعه» نیستند؛ بلکه خود در حال توسعه خود هستند. آنها کارگزاران هستند، نه بیماران. آنها دانشی دارند که «کارشناسان توسعه» فاقد آن هستند، دانش مکان و زمان که نیازمند حضور در آن جا و آن زمان است، همچنین «دانش ضمنی» که نمی‌توان در صفحات گسترده یا گزارش‌ها ثبت کرد. فرض اینکه آنچه فقرا را تهی می‌کند، دانش است و کارشناسان خارجی آن دانشی را دارند که آنها فاقد آن هستند، به فقرا آسیب گسترده‌ای وارد کرده است، به خصوص وقتی که با اعمال زور و میلیاردها دلار مالیات‌های خارجی پشتیبانی می‌شود. منتقد اولیه اقتصاد توسعه، پل هیل، تأکید داشت که خارجی‌ها باید تواضع به خرج دهند و به دنبال یادگیری از دیگران باشند: «ما باید کشاورز را مطالعه کنیم، نه اینکه او را تحقیر کنیم؛ ما باید فرض کنیم که او کسب‌وکار خود را بهتر از ما می‌داند.» اضافه کرد که منظورش این نیست که هیچ اختلاف دانشی وجود ندارد، «من بر روی کلمه «کسب‌وکار» تأکید دارم، زیرا این به آن معنی نیست که کشاورز از توصیه‌ها و کمک‌های تخصصی ماهرانه ارزش نمی‌گذارد.» هنگامی که بیگانگان دارای مشاوره تخصصی ماهرانه هستند، ممکن است آن را ارائه دهند، اما وقتی ادعای دانش در مورد واقعیت‌های اقتصادی و اجتماعی را دارند که به نحوی برتر از مردمی است که خانواده‌های آنها برای نسل‌ها در یک کشور یا منطقه زندگی کرده‌اند، تقریباً همیشه اشتباه هستند. غم‌انگیز این است که آنها به ندرت از اشتباهات خود درس می‌گیرند، زیرا هزینه‌ها متوجه خودشان نیست، بلکه متوجه مردمی است که به آنها توهین شده و مالیات‌دهندگان کشور مبدأ آنها، که مجبور به تأمین مالی این توهین شده‌اند.

تجربیات توهین‌آمیزی که به طور عمیق با فقر، عدم توسعه، مداخله‌گری خیرخواهانه، استبداد و ستم درهم تنیده شده‌اند، اجتناب‌ناپذیر نیستند. چرخه‌ی توهین، سلطه و فقر شکسته شده است، می‌تواند شکسته شود و در حال شکسته شدن است؛ شکستن این چرخه با ادعا و تأیید کرامت آغاز می‌شود.

جایگزینی کرامت با تحقیر

صدها هزار تونسی که از شهادت وحشتناک بوعزیزی الهام گرفتند و به جاده‌ها ریختند تا دموکراسی را مطالبه کنند، صرفاً به دلیل درخواست برای ثروت مادی به حرکت درنیامدند، هرچند که ثروت مادی می‌تواند چیز بسیار خوبی باشد. آنها به جاده‌ها ریختند تا ریشه علت فقر، تحقیرهایی که در دست قدرت‌های غیرپاسخگو تجربه کرده بودند، پایان دهند. آنها خواهان کرامت بودند. بی‌تردید، شواهد به وضوح نشان می‌دهند که احترام به کرامت محمد بوعزیزی‌های جهان به معنای رفاه بیشتر و نان بیشتر است. اما نانی که با کرامت تولید شده باشد، زیرا به ندرت فقط خواست نان بیشتر است که مردم را به خطر انداختن جان‌شان وادار می‌کند؛ بلکه تقاضای کرامت است، برای چیزی که «بالتر از هر قیمتی است و بنابراین هیچ معادلی ندارد.» به رسمیت شناختن و تأمین حقوق تحت قانون باعث ایجاد رفاه می‌شود، اما در حالی که پادشاه‌های مادی زمان می‌برد تا حاصل شود، کرامت در همان لحظه‌ای که حقوق به رسمیت شناخته می‌شوند، تأمین می‌گردد.

یک مکان شهری یا روستایی که مردمی آن تاکنون هیچ عنوان قانونی در مورد زمین‌شان نداشته‌اند، بروید و شاهد خواهید بود که دریافت سند مالکیت برای اولین بار چه معنایی دارد. در ۷ می ۲۰۱۵، خانم ماریا موتهوپی، یک ساکن ۹۹ ساله ناگواته در آفریقای جنوبی، برای اولین بار سند مالکیت قانونی خانه خود را دریافت کرد. او دو ساله بود وقتی قانون زمین ۱۹۱۳ مالکیت زمین توسط سیاه‌پوستان آفریقای جنوبی را ممنوع کرد. تقریباً یک قرن بعد، وقتی او در دستان خود سند مالکیت خانه خود را گرفت، گفت که «اکنون می‌تواند خوب بخوابد» زیرا بالاخره چیزی برای انتقال به فرزندان خود داشت. وقتی خانواده تام پالمِر سند مالکیت زمین کشاورزی نزدیک رودخانه مکونگ را دریافت کردند، خوشحال بودند. آنها دیگر نمی‌توانستند به صورت قانونی از زمین‌شان محروم شوند و می‌توانستند بدون ترس زندگی و دهقانی کنند.

وقتی که سند مالکیت خود را دریافت می‌کنید، تنها حق برخورداری از ارزش سرمایه یک دارایی را به دست نمی‌آورید، همانطور که با معادله ارزش حال تعیین می‌شود، که در آن ارزش برابر است با مجموع تمام کرایه‌های آینده‌ای که تولید خواهد کرد، با نرخ بهره‌ی تخفیف داده شده است. اینگونه است که ارزیابان و اقتصاددانان به چیزها نگاه می‌کنند و این یک دیدگاه مفید است. اما وقتی که آن سند را در دست دارید، این احساس متفاوتی است. شما تجربه می‌کنید که یک عامل قانونی هستید. به عنوان یک شخص شناخته می‌شوید. وقتی که املاک را خریداری یا فروش می‌کنید، شناخت متقابل وجود دارد، زیرا «قرارداد پیش‌فرض می‌کند که طرفین وارد در آن یکدیگر را به عنوان اشخاص و مالکان املاک شناسایی می‌کنند.»

آنچه شما احساس می‌کنید کرامت است. شما به مالک تبدیل شده‌اید، به این معنی که به عنوان دارنده حقوق و مسئولیت‌ها شناخته می‌شوید. تاریخ و نظریه اقتصادی به ما نشان می‌دهد چه اتفاقی می‌افتد وقتی مردم از حقوق خوب تعریف شده و قانونی لذت می‌برند که می‌توانند به طور داوطلبانه از طریق یک سیستم قانونی نسبتاً کارآمد و عادلانه انتقال یابند. مردم محصولات را کاشته، آن‌ها را پرورش داده، برداشت می‌کنند و آن‌ها را مبادله می‌کنند. مردم خانه‌ها، خرمن‌ها و غرفه‌های بازار را می‌سازند، کسب‌وکارها را راه‌اندازی و گسترش می‌دهند، ماشین‌آلات را می‌سازند و نصب می‌کنند، در تحقیقات سرمایه‌گذاری می‌کنند، پست را تحویل می‌دهند، خرید و فروش می‌کنند و همه کارهای دیگری که باعث افزایش استانداردهای زندگی و دست‌مزدهای واقعی می‌شود را انجام می‌دهند. آن‌ها خود و فرزندان خود را آموزش می‌دهند و واکسینه می‌کنند. آن‌ها زندگی سالم‌تر و طولانی‌تری را تجربه می‌کنند. آن‌ها شکوفا می‌شوند.

آدام اسمیت ملاحظه کرده است که بنیان‌های نهادی برای رفاه هیچ راز و رمزی ندارند: جز اینکه صلح، مالیات‌های آسان، و اداره‌ی مبتنی بر عدالت قابل قبول وجود داشته باشد، چیز دیگری برای رساندن یک دولت به بالاترین درجه ثروت از پایین‌ترین حالت بربریت لازم نیست؛ زیرا بقیه امور به طور طبیعی انجام می‌شود. تمامی دولت‌هایی که این روند طبیعی را مختل می‌کنند، که امور را به مسیری دیگر سوق می‌دهند، یا که تلاش می‌کنند پیشرفت جامعه را در یک نقطه خاص متوقف کنند، غیرطبیعی هستند و برای حفظ خود مجبور به اعمال ظلم و استبداد می‌شوند.

بلند بردن یک کشور به بالاترین سطح ثروت‌مندی، زمان می‌برد تا نتایج پایدار را به بار آورد. احترام به کرامت انسانی به زمان نیاز ندارد تا نتایج را ببار آورد. نتیجه هم‌زمان با عمل است. لذت‌بردن از آن نیازمند زنجیره‌ی استدلال انتزاعی و ارزیابی شواهد تجربی برای ایجاد آثار جانبی نیست. احترام به کرامت انسانی خود پاداش است. این جزئی از زندگی خوب است. مردم برای آن به خودی خود تلاش می‌کنند. همانطور که خانم بوعزیزی گفت، «کرامت قبل از نان».

کرامت و آزادی به‌عنوان مطالبات جهانی، مفاهیمی مدرن هستند. در واقع، پس از اختراع کشاورزی در مناطق مختلف جهان، تجربه طولانی از تحت ستم بودن، به عادت کردن به اطاعت، به زندگی در ترس، به لرزیدن از پیش‌بینی شلاق یا در زمان‌های مدرن‌تر، از صدای در زدن در نیمه‌شب، منجر شد. بعد از پنج‌صد سال بردگی موروثی، برخی ممکن است حتی باور کنند که این وضعیت، حالت طبیعی آن‌ها است؛ در موریتانی، فاطمه منت مامادیو به خبرنگار الینور بورکت گفت: «خداوند مرا برای برده بودن آفریده است، همان‌طور که شتر را برای شتر بودن آفریده است.» برای کسانی که بدون آن بزرگ شده‌اند، کرامت همراه با آزادی گاهی ممکن است یک طعم اکتسابی باشد:

خوشبختانه، چنین شرایط افراطی در طول دو قرن گذشته به سرعت کاهش یافته است، زیرا تقاضا برای کرامت، دموکراسی و توسعه گسترش یافته است. اما پیش از دستیابی به آزادی دموکراتیک، قدردانی از کرامت باید به دست آید. مدت زمانی طول کشید تا ایده‌ی کرامت به یک آرمان جهانی تبدیل شود، هرچند در دو قرن گذشته گسترش این ایده با سرعت شگفت‌انگیزی رخ داده است. در روند جهانی شدن، مفهوم کرامت نه تنها از نظر گستردگی بلکه از نظر محتوا نیز تغییر کرد، همان‌طور که نشان خواهیم داد.

شناسایی کرامت کلید انتقال و گذار از فقر و تحقیر به بالاترین درجه از رفاه، یا حداقل به درجات بالاتر از آن است که آدم اسمیت به آن اشاره کرد. کرامت کلید باز کردن دموکراسی و توسعه، آزادی و رفاه است. آمارتیا سن ما را به چالش کشید تا «نیازهای توسعه را از نظر حذف آزادی‌های ناتمام که اعضای جامعه ممکن است از آن رنج ببرند، ارزیابی کنیم.» این کتاب به این امر اختصاص یافته است.

1 Yasmine Ryan, "The Tragic Life of a Street Vendor," Al Jazeera, January 20, 2011, www.aljazeera.com/features/2011/01/20/the-tragic-life-of-a-streetvendor/.

2 Bob Simon, "How a Slap Sparked Tunisia's Revolution," CBS News, February 22, 2011, www.cbsnews.com/news/how-a-slap-sparked-tunisia-revolution22-02-2011/.

3 Lin Noueihed, "Peddler's Martyrdom Launched Tunisia's Revolution," January 29, 2011, www.reuters.com/article/uk-tunisia-protests-bouazizi/peddlersmartyrdom-launched-tunisia-revolution-idUKTRE70I7TV20110119.

4 Rania Abouzeid, "The Martyr's Mother: An Interview with Mannoubia Bouazizi," Time, December 14, 2011. http://content.time.com/time/specials/packages/article/0,28804,2101745_2102138_2102239,00.html.

5 Hardly any of the agronomists who have made our lives possible will ever be known, but one stands out: Norman Borlaug, whose patient work to increase crop production was honored with a Nobel Peace Prize in 1970. The Nobel Committee acknowledged that "more than any other single person of this age, he has helped to provide bread for a hungry world," www.nobelprize.org/prizes/peace/1970/ceremony-speech/.

6 see Robert Conquest, *The Harvest of Sorrow: Soviet Collectivization and the Terror Famine* (Oxford: Oxford University Press, 1987); Anne Applebaum, *Red Famine: Stalin's War on Ukraine* (New York: Doubleday, 2017); and Frank Dikötter, *Mao's Great Famine: The History of China's Most Devastating Catastrophe, 1958–1962* (New York: Walker Publishing Co., 2010), among many other studies.

7 Benjamin Constant, "The Liberty of Ancients Compared with that of Moderns," <https://oll.libertyfund.org/title/constant-the-liberty-of-ancientscompared-with-that-of-moderns-1819>.

8 See Tom G. Palmer, "The Terrifying Rise of Authoritarian Populism," Reason, September 2019, <https://reason.com/2019/07/14/the-terrifying-rise-ofauthoritarian-populism/>.

9 Scott Gordon, *Controlling the State: Constitutionalism from Ancient Athens to Today* (Cambridge, MA: Harvard University Press, 1999), p. 4.

10 See Mancur Olson, "Democracy, Dictatorship, and Development," *The American Political Science Review*, Vol. 87, No. 3, September 1993, pp. 567–576.

11 Amartya Sen, *Development as Freedom* (New York: Anchor Books 1999), p. 182.

12 François Guizot, *The History and Origins of Representative Government in Europe* (1821; Indianapolis: Liberty Fund, 2002), Lecture 7, p. 63.

13 Deirdre McCloskey, *Bourgeois Equality: How Ideas, Not Capital or Institutions, Enriched the World* (Chicago: University of Chicago Press, 2016), p. xiii.

14 Numerous cases of such inventive tinkering, and of the interaction among multiple parties, often unknown to each other, can be found in Matt Ridley's *How Innovation Works, And Why It Flourishes in Freedom* (New York: HarperCollins, 2019).

15 Sen, *Development as Freedom*, p. 7.

16 Al Baker, J. David Goodman, and Benjamin Mueller, "Beyond the Chokehold: The Path to Eric Garner's Death," *The New York Times*, June 13, 2015, www.nytimes.com/2015/06/14/nyregion/eric-garner-police-chokehold-statenisland.html.

17 Based on an interview of Papa Coriandre conducted in Burundi July 2021 by Aimable Manirakiza. Printed with permission.

18 Interview of John Kenneth Galbraith by John Newark in Aurora Online, in Interviews with John Kenneth Galbraith, ed. James Ronald Stanfield and Jaqueline Bloom Stanfield (Jackson: University of Mississippi Press, 2004), p. 156.

19 For a stark example, see Jeffrey Sachs, Chandrika Bahadur, Guido SchmidtTraub, Jeffrey D. Sachs, Margaret Kruk, and John McArthur, “Ending Africa’s Poverty Trap,” in *Brookings Papers on Economic Activity 1* (Washington, DC: Brookings Institution, 2004), pp. 117–216. For a description of the actual working and the actual impact of Sachs’s policies, backed by hundreds of millions of donor dollars, see Nina Munk, *The Idealist: Jeffrey Sachs and the Quest to End Poverty* (New York: Anchor Books, 2013).

20 See Martin E. P. Seligman, *Helplessness* (New York: W. H. Freeman and Company, 1975).

21 W. Richard Scott, *Institutions and Organizations: Ideas, Interests, and Identities* (Los Angeles: Sage Publications, 2014), p. 82.

22 See Daron Acemoglu and James Robinson, *Why Nations Fail* (New York: Crown Business, 2013).

23 See the criticism of Acemoglu and Robinson’s approach by Deirdre McCloskey, *Bourgeois Equality*, pp. 136–137.

24 *The Tacit Dimension* (Chicago: University of Chicago Press, 1980), “We know more than we can say.” F. A. Hayek, *Law, Legislation, and Liberty* (Chicago: University of Chicago Press, 1973), p. 77.

25 Polly Hill, *Studies in Rural Capitalism in West Africa* (Cambridge: Cambridge University Press, 1970), p. 28.

26 (Immanuel Kant, *Groundwork of the Metaphysics of Morals* (Cambridge: Cambridge University Press, 2012), Prussian Academy Edition 4, pp. 434–435)

27 Eustace Davie, “Amendments to the Land Rights Bill Would Be a Great Injustice,” City Press, August 24, 2020, www.news24.com/citypress/voices/amendments-to-the-land-rights-bill-would-be-a-great-injustice-20200824.

28 The energizing effect of secure and securely transferrable property title has long been known and has been documented effectively by, among others, Hernando de Soto, *The Mystery of Capital* (New York: Basic Books, 2000).

29 G. W. F. Hegel, *Philosophy of Right*, trans. T. M. Knox (Oxford: Oxford University Press, 1952; 1977), p. 57.

30 “Ownership,” Tony Honoré, *Making Law Bind: Essays Legal and Philosophical* (Oxford: Oxford University Press, 1987)

31 Quoted from a now-lost manuscript by Dugald Stewart in “Account of the Life and Writings of Adam Smith, LL.D.” in Adam Smith, *Essays on Philosophical Subjects*, eds. W. P. D. Wightman and J. C. Bryce, Vol. 3 of the Glasgow Edition of the Works and Correspondence of Adam Smith (Indianapolis: Liberty Fund, 1982), p. 322.

32 Elinor Burkett, ““God Created Me to Be a Slave,”” *New York Times Magazine*, October 12, 1997.

33 Sen, *Development as Freedom*, p. 33.



کرامت

نویسندگان اصلی در حوزه توسعه اخیراً شروع به بررسی اهمیت کرامت در طراحی و ارائه کمک‌ها کرده‌اند. ترجیحات گیرندگان به طور منظم نادیده گرفته شده و تحت تأثیر ترجیحات اهداکنندگان قرار می‌گیرد که معمولاً تحت تأثیر منافع ویژه و فرصت‌طلبانه قرار دارند. فقرا به طور مداوم به عنوان افرادی مورد ترحم و در تحقیر کشیدن فقر به تصویر کشیده می‌شوند، نه به عنوان افرادی که شایسته احترام هستند. آگاهی فزاینده‌ای وجود دارد که رابطه اهداکننده/گیرنده می‌تواند یکی از مهم‌ترین عناصر رفاه انسانی، یعنی کرامت فردی، را تضعیف کند. در ماه مارچ سال ۲۰۱۹، محققان موسسه توسعه خارجی نتایج یک تمرین ساده را منتشر کردند. آنها از پناهجویانی که از کمک‌های خارجی استفاده می‌کردند، پرسیدند که کرامت انسانی برای آنها چه معنایی دارد. آنها نتیجه گرفتند که معنای کرامت انسانی بستگی به شرایط و فرهنگ دارد، اما دو مفهوم کرامت انسانی برجسته بودند: کرامت به عنوان احترام و کرامت به عنوان اتکای به خود. آنها از یک پناهنده نقل قول می‌کنند که می‌گوید: «کار کردن سخت و کسب معیشت خود بخش بزرگی از هویت روهینگیایی‌ها و ایده ما از کرامت است.» این نوع بررسی‌ها باید منجر به گسترش تمرکز شوند تا نه تنها طراحی و ارائه کمک به نیازمندان را شامل شوند، بلکه به مرکزیت کرامت، نه تنها در کمک‌ها، بلکه در توسعه، که چیزی نیست که بتوان به مردم تحویل داد بلکه یک دستاورد است، بپردازند.

کرامت چیست؟ مردم همواره معنای مفاهیم حیاتی مهم و استفاده صحیح از آنها را به چالش می‌کشند. ما می‌توانیم بپرسیم «کرامت چیست؟»، همانطور که می‌توانیم «برابری چیست؟»، «عدالت چیست؟»، «آزادی چیست؟» و «انصاف چیست؟» را نیز بپرسیم. بسیاری از مفاهیم مرکزی در گفتمان اخلاقی و سیاسی «مورد مناقشه اساسی» هستند، به این معنا که اگرچه مردم از آنها استفاده می‌کنند، اما معنای آنها را به چالش می‌کشند. پرسیدن «برابری چیست؟» می‌تواند جواب‌های بسیار

متفاوتی را حتی در میان کسانی که مدعی طرفداری از برابری هستند، به دست دهد. ما می‌توانیم بین یک مفهوم، مانند «برابری»، و مفاهیم رقیب آن، مانند «همه باید در برابر قانون برابر باشند» یا «همه باید همیشه مقدار یکسانی از ثروت داشته باشند»، تمایز قائل شویم.

مفاهیم نیز می‌توانند تکامل پیدا کنند، که این امر استخراج معنا از کاربرد آنها را چالش‌برانگیز می‌سازد، زیرا استفاده از مفهوم ممکن است با گذشت زمان تغییر کرده باشد، همان‌طور که این مفهوم به موقعیت‌ها یا زمینه‌های جدیدی اعمال شده است. یک نمونه جالب و مرتبط از این موضوع، مفهوم «مرد آزاد» در منشور کبیر انگلستان در سال ۱۲۱۵ میلادی است، آن قرارداد معروفی که در آن پادشاه «برای خود و وارثان خود، برای همیشه، همه آزادی‌های زیر را به آن‌ها و وارثان آن‌ها اعطا کرده و برای حفظ آن‌ها، از خود و وارثان خود تضمین کرده است»، و اینکه در میان این آزادی‌ها:

هیچ مرد آزادی نباید دستگیر یا زندانی شود، یا از حقوق یا اموال خود محروم گردد، یا طرد و تبعید شود، یا به هر نحوی از مقام خود ساقط شود، و ما نیز نباید علیه او با زور اقدام کنیم یا دیگران را برای این کار بفرستیم، مگر با حکم قانونی همتایانش یا طبق قانون کشور. در ابتدا، اصطلاح «فرد آزاد» به چه کسانی اطلاق می‌شد؟ همه انسان‌ها؟ همه مردان بالغ؟ همه مالکان بزرگ؟ یکی از محققان اشاره می‌کند که حقوق فرد آزاد و تعریف او با گذشت زمان گسترش یافته است. «حقوقی که در سال‌های ۱۲۱۵ و ۱۲۲۵ اعلام شد، کمتر از ده درصد از ساکنان انگلیس، اسکاتلند، ولز و ایرلند را شامل می‌شد. این حقوق و این عنوان بعدها در قرن هفدهم به تمام اتباع انگلیس و سپس به اتباع مستعمرات نیز تعمیم یافت. به طور گسترده، تاریخ آزادی، تاریخ گسترش مفهوم آزادی به طبقات بیشتری از مردم تا فراگیری تمام بشریت بود.

«کرامت» نیز تاریخچه‌ای دارد. در دنیای روم، هم این اصطلاح و هم این مفهوم برای ثروتمندان و قدرتمندان به کار می‌رفت؛ سناتورها، سوارکاران، کنسول‌ها، امپراتوران، و خود دولت روم (جمهوری روم). اکنون این مفهوم به یک فروشنده فقیر و فروتن سبزیجات در مراکش در قرن بیست و یکم نیز اطلاق می‌شود. واژه انگلیسی «dignity» از کلمه لاتین «dignitas» گرفته شده است و مانند آزادی، دامنه‌اش گسترش یافته و با آن محتوایش نیز تغییر کرده است، چرا که معنای اصلی آن با طبقه و موقعیت اجتماعی مرتبط بود، در حالی که معنای مدرن آن — کرامت،

و همچنین واژگان مشابه در بسیاری از زبان‌های دیگر در سراسر جهان پذیرفته شده و در فرهنگ‌ها و کشورها به همه افراد اطلاق می‌شود.

در جوامع طبقاتی، کرامت برخی افراد باعث حذف کرامت سایرین می‌شود. این اصطلاح با «درجه» مترادف است. اما در دنیای مدرن، کسانی که فاقد امتیازات هستند، خواهان آن نیستند که آنچه صاحبان امتیازات از آن برخوردارند را از آن‌ها بگیرند، بلکه می‌خواهند که به همان اندازه از آن بهره‌مند شوند. کرامت مدرن از طریق پیشی گرفتن بر دیگران به دست نمی‌آید، بلکه از طریق دستیابی و برخورداری از برابری حاصل می‌شود. همانطور که چهره برجسته مدرن، ریچارد رامبولد، که الهام‌بخش اصلاح‌طلبان قرون بعدی بود، در سخنرانی آخر خود قبل از اعدام و حشیان‌اش گفت: «من مطمئن هستم که هیچ فردی به دستور خدا از دیگری برتر متولد نشده است، چرا که هیچ‌کس به این دنیا با زین بر پشت یا چکمه و برای سواری نیامده است.»

هر جا که مردم دستگیر یا زندانی شوند، یا از حقوق یا اموال خود محروم شوند، یا از جامعه طرد شوند یا تبعید شوند، یا به هر نحوی از جایگاه خود محروم شوند، یا بدون حکم قانونی از سوی همتایانشان یا بر اساس قانون کشور، علیه آنان با زور اقدام شود، آن‌ها در آرزوی کرامت همراه با آن، آزادی برابر و برابری در برابر قانون هستند. امروزه اشکال مدرن بی‌کرامتی که میلیاردها انسان را تحت تأثیر قرار می‌دهد، شامل بسیاری مواردی است که در زمان پادشاه جان در انگلستان نیز آشنا بوده است: مجبور شدن برای گرفتن مجوز جهت شروع کسب و کار، انتقال حقوق مالکیت، بستن قراردادهای متقابل توافقی، تجارت فرامرزی و به توهین آمیز شدن موضوع انتظار کشیدن روزها، ماه‌ها یا سال‌ها برای دریافت مجوزهایی که به سرعت و بدون دلیل رد می‌شوند (یا بدون پرداخت رشوه)؛ قرار گرفتن تحت قدرت استبدادی و حتی خشونت بی‌رحمانه؛ محروم شدن از اموال و نداشتن دسترسی به قانونی که فقط برای ثروتمندان، قدرتمندان و افراد بانفوذ موجود است.

بررسی کوتاه مسیر تاریخی مفهوم کرامت به ما کمک می‌کند تا ببینیم چگونه این مفهوم که در زمینه‌ای خاص پدید آمد و به معنای جایگاه و مقام والای برخی افراد در جامعه بود (که معمولاً کرامت و رتبه مترادف به کار می‌رفتند)، اکنون به کاربردی جهان‌شمول رسیده و از رتبه و امتیاز جدا شده است.

میراث سیسرو

یکی از مهم‌ترین متون در تاریخ اندیشه اخلاقی و سیاسی توسط سخنران، وکیل و سیاستمدار رومی، مارکوس تولیوس سیسرو نوشته شد. در آخرین سال زندگی خود، در قالب نامه‌ای به فرزندش، سیسرو افکار رسیده خود را در مورد زندگی اجتماعی و سیاسی و وظایف زندگی بیان کرد: «هیچ بخشی از زندگی ... نمی‌تواند از کار خالی باشد. همه آنچه در زندگی شرافتمندانه است، به کشت و کار آن بستگی دارد و همه آنچه نامحترم است، به غفلت از آن بستگی دارد.» سیسرو در بررسی خود از مفهوم "dignitas" (کرامت) و ایده مرتبط با آن "decorum" (شایستگی یا آراستگی) نقش مهمی در تبیین و گسترش مفهوم کرامت ایفا کرد که ما در سراسر این اثر به آن خواهیم پرداخت.

گرچه dignitas (کرامت) یک اصطلاح تطبیقی است، سیسرو تمرکز را از مقایسه وضعیت گروه‌های افراد (یا دولت) با سایر افراد یا دولت‌ها به مقایسه انسان‌ها با موجودات غیرعقلانی منتقل کرد. کرامت انسان در عقلانیت ریشه داشت، هرچند که این عقلانیت به شکلی متفاوت از آنچه ایمانوئل کانت در سال ۱۸۰۳ درک کرد، فهمیده می‌شد. سیسرو هنگام اعمال مفهوم کرامت به همه انسان‌ها، به این واقعیت که هر فرد دارای ویژگی‌های مادی و عددی منحصر به فرد است که او را از دیگران متمایز می‌کند، توجه داشت. بازاندیشی سیسرو از مفهوم کرامت (dignitas) به دلیل قدرتهای فکری و استدلالی او و همچنین تأثیر بزرگ نوشته‌هایش، که به صورت دستی نسخه‌برداری شدند و ایده‌های او را از دنیای کلاسیک از طریق دوران تاریک و قرون وسطی به زمان ما منتقل کردند، در طول اعصار طنین‌اندازتر از معنای محدودتر قبلی‌اش بوده است.

فرمولبندی سیسرو شامل سه عنصر کلیدی است:

۱. **کرامت جهانی است** زیرا همه انسان‌ها طبیعتی یا ماهیتی مشترک دارند. سیسرو معتقد است که انسان‌ها به طور طبیعی از عقل و برتری برخوردارند که آنها را از سایر موجودات متمایز می‌کند. به همین دلیل، کرامت انسان به‌طور جهانی و مشترک است: «باید بدانیم که گویی طبیعت ما را برای دو نقش لباس پوشانده است: یکی عمومی است، ناشی از این واقعیت که همه ما سهمی در عقل و برتری داریم که بر حیوانات غلبه می‌کند.»

۲. **کرامت به‌عنوان ویژگی فردی** شناخته می‌شود زیرا هر یک از ما دارای «طبیعت خاص خود» هستیم. سیسرو اشاره می‌کند که تفاوت‌های فردی در انسان‌ها وجود دارد که می‌تواند در رفتار و ویژگی‌های روحی و فیزیکی آنها نمایان شود. بنابراین، کرامت هر فرد باید با توجه به طبیعت خاص خود ارزیابی شود: «اما دیگری، نقشی است که به‌طور خاص به افراد اختصاص دارد. همان‌طور که تفاوت‌های بسیار زیادی در جسم‌ها وجود دارد... به همین ترتیب، تفاوت‌های بزرگتری در روحيات انسان‌ها وجود دارد.» وی می‌افزاید: «باید به‌گونه‌ای عمل کنیم که هیچ چیزی بر خلاف طبیعت جهانی نباشد؛ ولی در عین حال، طبیعت خاص خود را نیز دنبال کنیم.»

۳. **کرامت در طبیعت مشترک ما نهفته است، اما همچنان استانداردها و اهدافی را برای ما تعیین می‌کند.**

زندگی با کرامت نیاز به تلاش دارد و سیسرو تأکید می‌کند که انسان‌ها باید در راستای طبیعت جهانی و طبیعت فردی خود عمل کنند تا بتوانند کرامت خود را حفظ کنند. به گفته سیسرو، اگر انسان‌ها به دنبال تجمل‌گرایی و زندگی راحت بروند، از کرامت خود فاصله می‌گیرند: «اگر بخواهیم به برتری و شایستگی [کرامت] طبیعت خود فکر کنیم، خواهیم فهمید که چقدر ناپسند و ناشایست است که به تجمل‌گرایی و زندگی راحت و نرم روی بیاوریم، اما چقدر شرافتمندانه است که با صرفه‌جویی، سخت‌گیری، خویش‌تن‌داری و هوشیاری زندگی کنیم.»

بازتعریف مفهوم کرامت توسط سیسرو مستلزم تلاش و کوشش است؛ انسان‌ها باید به روش‌هایی خاص عمل کنند و از برخی رفتارها پرهیز کنند تا شایسته‌ی کرامت و حفظ آن باشند. این مفاهیم نه تنها در روابط فردی بلکه در شهروندی و توسعه دموکراسی و کارآفرینی نیز نقش دارند. سیسرو همچنین اساسی را برای حقوق بشر بنیان نهاد که در دوران‌های بعدی به‌طور گسترده‌ای مورد استناد قرار گرفت و تأثیر زیادی در تدوین اصول مدرن حقوق بشر داشت. برای او، همه انسان‌ها باید هدف مشترکی داشته باشند که منافع فردی و جمعی با هم یکی است. در غیر این صورت، روابط انسانی از بین خواهد رفت.

اگر طبیعت حکم کند که هر انسان باید به فکر منافع دیگری باشد، تنها به دلیل این که او انسان است، پس باید همه منافع مشترک باشند و همه ما به یک قانون طبیعی واحد مقید هستیم که از اعمال خشونت علیه دیگران جلوگیری می‌کند.

سیسرو مفهومی از کرامت را در چارچوبی از حقوق مشترک بنیان نهاد که در پی آن، انسان‌ها به‌طور برابر از حقوق برخوردارند. در ادامه، بسیاری از اندیشمندان برجسته مانند توماس آکویناس، جیووانی پیکو دلا میراندولا و فرانک اچ. نایت این مفاهیم را گسترش دادند. آکویناس به‌طور خاص بر ویژگی‌های عقلانی انسان و اهمیت «شخصیت» در مفهوم کرامت تأکید می‌کرد و آن را با کرامت مرتبط می‌دانست. در دوران مدرن، نویسندگانی چون پوفندورف و جان لاک به این تأکید کردند که انسان‌ها به دلیل عقل و اراده‌شان دارای کرامت هستند و هیچ‌کس نمی‌تواند این کرامت را نادیده بگیرد.

از سوی دیگر، اندیشمندان دیگری مانند ایمانوئل کانت با تمرکز بر مفاهیم متافیزیکی، کرامت را بر اساس اراده بی‌شرط انسان و استقلال آن تعریف کردند. با این حال، رویکردهای اجتماعی و اقتصادی که از سیسرو و توماس آکویناس نشأت گرفتند، همچنان مورد توجه قرار دارند و مفاهیم کرامت را در روابط اجتماعی و حقوق فردی تبیین می‌کنند.

در نهایت، مفهوم کرامت به مفهومی رادیکال، برابرطلب و جهانی تبدیل شده است که به فرهنگ‌ها و تمدن‌های مختلف گسترش یافته و در تاریخ اروپا نقش مهمی در شکل‌گیری حقوق بشر و دموکراسی ایفا کرده است. این مفهوم نه تنها برای انسان‌ها در جوامع غربی بلکه برای جوامع دیگر نیز تأثیرگذار بوده و با ریشه‌های عمیق فرهنگی در ارتباط است.

آیا کرامت اشرافی‌گسترش یافت، یا طبقات پایین جامعه به قدرت رسیدند؟

یک دیدگاه جایگزین، هرچند همپوشان، در مورد ظهور کرامت توسط نظریه‌پرداز حقوقی، جرمی والدرون، ارائه شده است که او نیز به دنبال ردیابی ظهور کرامت در عمل اجتماعی است، نه اینکه مانند کانت آن را از فلسفه استعلایی استنباط کند. اما او استدلال می‌کند

که کرامت جهانی از بالا گسترش یافت، به عبارت دیگر، به عنوان جهانی سازی جایگاه کسانی که شلاق‌ها را در دست داشتند، و نه از پایین، از کسانی که کار می‌کردند، می‌ساختند، بهبود می‌بخشیدند و ارزش خلق می‌کردند.

بنابراین، «مفهوم مدرن کرامت انسانی شامل یک برابری صعودی در رتبه است، به طوری که اکنون تلاش می‌کنیم به هر انسان چیزی از کرامت، رتبه، و انتظار احترام را که قبلاً به نجیب‌زادگان اختصاص داشت، اعطا کنیم.» والدین عمدتاً بر روی درک‌های شهودی از آنچه رفتار نجیب‌زاده یا اشرافی را تشکیل می‌دهد، تکیه می‌کند، اما شواهد تاریخی نیز از نظریه او پشتیبانی می‌کند. سیدنی پینتر استدلال می‌کند که استقلال نسبی وزرای فتوئالی، یا نجیب‌زاده‌ها، مدلی برای آزادی‌هایی بود که سایر عناصر جامعه به آن‌ها آرزو می‌کردند:

نجیب‌زاده قرون وسطی از آزادی بسیار گسترده‌ای برای عمل به عنوان یک فرد برخوردار بود. نهاد فتوئالی که به آن تعلق داشت، محدودیت کمی بر او تحمیل می‌کرد. کلیسا نیز نمی‌توانست او را به اندازه دیگر مردان کنترل کند. حتی دولت او را به عنوان یک فرد خاص و ممتاز می‌شناخت. به طور طبیعی، وضعیت نجیب‌زاده‌ها حسادت سایر طبقات را برمی‌انگیخت. در واقع، حقوق و آزادی‌هایی که طبقات متوسط و پایین‌تر در طول قرون هفدهم، هجدهم و نوزدهم برای آن‌ها تلاش کردند، همان‌هایی بودند که نجیب‌زاده‌های قرون وسطی از آن‌ها برخوردار بودند. به وضوح، مفهوم آزادی فردی و تمایل به داشتن آن از منابع مختلفی نشأت گرفته و در محیط‌های قانونی متفاوتی پدیدار شده است، اما نهادهای قانونی و سیاسی که این آزادی را در غرب اروپا و آمریکا تأمین کردند، همان‌هایی بودند که توسط فتوئال‌ها شکل گرفته بود. در دوره‌ای که اکثر مردان تحت کنترل نزدیک سازمان‌های شرکتی بودند، نجیب‌زاده‌ها مفهوم آزادی فردی را حفظ و پرورش دادند.

اگرچه توضیحات والدورن پر از بینش‌ها است، ما معتقدیم که او بخش مهم‌تری از داستان را نادیده می‌گیرد: تحول اجتماعی از پایین که بنیان‌های دنیای مدرن را بنا کرد. این تنها نظریه‌پردازان نبودند که راه را نشان دادند، بلکه نظریه‌پردازان کرامت بودند که پیرو اقداماتی بودند که بیشتر از دایره‌های حکومتی، از حاشیه‌های نظم سیاسی ظهور می‌کرد. همانطور که والتر اولمن اشاره کرد:

اگر کسی بخواهد بفهمد که چرا و چگونه از اواخر قرن سیزدهم فرد به تدریج به عنوان یک شهروند کامل ظاهر شد، به نظر می‌رسد

که نگاهی به دو جنبه عملی از جامعه قرون وسطی مفید باشد: از یک‌سو، نحوه‌ای که افراد دور از چشم دولت‌های رسمی امور خود را اداره می‌کردند و از سوی دیگر، شکل حکومت فئودالی که در تمام اروپا رایج بود.

در حالی که والدورن استدلال می‌کند که «تصور قدیمی‌تر [از کرامت] نابود نشده است؛ دقیقاً منابع تصور قدیمی‌تر در مفهوم جدید به کار گرفته شده‌اند»، تأثیر بسیار قوی‌تر از آن، برخاستن از جمعیت‌های قبلاً مستثنی شده بود که «روش‌های جدیدی برای رفتار با خود آوردند.» در واقع، آن تأثیر «تصور قدیمی‌تر» برتری بر دیگران را نابود کرد و آن را با کرامت جهانی شده و فردی جایگزین نمود.

والدرن به‌نظر می‌رسد که دیدگاه برجسته‌ای به‌طور خاص به انگلستان دارد، زیرا انگلستان (به‌ویژه) تاریخی از افرادی دارد که ثروت به‌دست آورده و سپس از آن برای ادغام خود در طبقه بالای اجتماعی استفاده کرده‌اند. تفاوت‌های طبقاتی بریتانیا، که تا به امروز ادامه دارد، به‌طور شگفت‌انگیزی قابل نفوذ است، زیرا بسیاری از افراد از طریق ثروت، شهرت یا حتی کسب لهجه مناسب وارد طبقات بالای اجتماعی می‌شوند. این تجربه به هیچ‌وجه جهانی نیست و حتی در بریتانیا نیز، این فرآیند شامل تطبیق اشرافیت با «ترتیب‌های پایین‌تر» بود که به‌طور فزاینده‌ای ثروت‌هایی داشتند که اشراف قدیمی آرزوی آن‌ها را داشتند. بنابراین، در حالی که شواهدی از پذیرش گسترده‌تر آداب و رفتار «طبقه بالا» توسط کسانی که «به سمت بالا حرکت می‌کردند» وجود دارد، استدلال قوی‌تری برای این موضوع وجود دارد که ویژگی‌های خودکنترلی که والدورن به اشراف نسبت می‌دهد، در میان بازرگانان، صنعت‌گران، ترمیم‌کارها، پیشه‌وران و کارگران طبقات «متوسط» در حال رشد که آداب آن‌ها به‌طور فزاینده‌ای جایگزین رفتارهای بیشتر متداول و شایع از جمله رفتارهای خودخواهانه، متکبرانه، مغرورانه، ولگردانه و خشونت‌آمیز طبقه اشراف بیکار شده، ظهور یافته است.

بر اساس نظر والدورن، «خودکنترلی» و «خودفرماندهی» اساساً ویژگی‌های اشرافی هستند. شاید تصور شود که این ویژگی به‌طور اساسی یک فضیلت اشرافی است، نوعی خودفرماندهی که از رفتار کسانی که نیاز به تهدیدات یا ضرب و شتم دارند، یا به اشکال عادت‌هایی که به تهدیدات و ضرب و شتم وابسته هستند، متمایز است. اما اگر این فضیلت اشرافی است، اکنون قانونی است که انتظار دارد این ویژگی را در تمام بخش‌های جمعیت پیدا کند.

شناسایی طبقات اشرافی با خودکنترلی، در برابر شواهد جامعه‌شناختی، غیرمحمول است. به‌عنوان مثال، رفتار تهاجمی، تکانشی و خشونت‌آمیز اشراف باید توسط اقدامات انجمن‌های انقلابی شهری از صنعت‌گران و بازرگانان کنترل می‌شد. همان‌طور که ماکس وبر اشاره می‌کند: در کمون‌های ایتالیا افسران ویژه‌ای انتخاب می‌شدند «تا از پولانی (مردم شهر) محافظت کنند، اشراف را تحت پیگرد قرار دهند، احکام را علیه آن‌ها اجرا کنند و بر رعایت اوردینامنتی (مقررات) نظارت داشته باشند». این خالقان شهری، «بورژوازی»، بودند که باید شکارچیان اشرافی غیرقابل کنترل را مهار می‌کردند، نه برعکس.

دیدگاه دیگری که در میان «صنعت‌گران»، تعمیرکارها، کارگران و بازرگانان که مورد تحقیر بودند، شکل گرفت، به‌طور تند و صریح توسط توماس پین بیان شد:

هرچقدر اشراف بیشتر دیده می‌شدند، بیشتر مورد نفرت قرار می‌گرفتند؛ در اکثریت آن‌ها نوعی ناتوانی و فقدان عقلانیت دیده می‌شد، یک نوع «نمی‌دانم چه»، که در حالی که ادعا می‌کرد بالاتر از مردم عادی هستند، کمتر از یک انسان بود. به‌خاطر بی‌اهمیتی، احترام‌شان را از دست دادند، نه از روی نفرت؛ و بیشتر به‌عنوان یک مرکب مسخره می‌شد تا این که به‌عنوان یک شیر ترسناک باشد. این ویژگی عمومی اشراف‌گرایی است، یا آنچه که به آن نجیب‌زادگان یا اشراف می‌گویند، یا بهتر است بگوییم «بی‌استعداد» در همه کشورها. افراد بی‌استعداد نمونه‌هایی از همکاری اجتماعی نبودند.

در رأس یک سیستم سلسله‌مراتبی و استثماری بودن و داشتن «ظاهر نجیبانه»، همان‌طور که والدرون توصیف کرده، به معنای این است که فرد می‌تواند، حتی اگر انجام ندهد، بر دیگران مسلط شود و بدون هیچ‌گونه پاسخ‌گویی، انگیزه‌های غارت، بی‌رحمی، سادیسم و سوءاستفاده خود را نشان دهد. توانایی تحقیر کردن دیگران در ذات «ظاهر نجیبانه» کسانی است که قبلاً به آن‌ها «اراذل صاحب‌عنوان» گفته می‌شد. وقتی همه در رتبه برابر باشند و طبقات اجتماعی دیگر ما را محدود نکنند، کسانی که در بالاترین جایگاه هستند موقعیت ویژه خود را از دست می‌دهند؛ موقعیتی که بر اساس خودکنترلی نیست، بلکه بر اساس کنترل بی‌حساب بر دیگران است. والدرون به طرز عجیبی تلاش می‌کند که اشراف‌گرایی را با «خودکنترلی» پیوند دهد، اما خودکنترلی ویژگی بارز طبقات جنگجو یا فرزندان ممتاز آن‌ها نیست، بلکه ویژگی کسانی است که از طریق تبادل داوطلبانه نیازهای دیگران را برآورده می‌کنند.

همان‌طور که بنجامین کنستانت اشاره کرده است: مردی که همیشه از دیگران قوی‌تر باشد، هرگز به فکر تجارت نمی‌افتد. تجربه به او نشان می‌دهد که جنگ، یعنی استفاده از قدرتش علیه قدرت دیگران، او را در برابر موانع و شکست‌های زیادی قرار می‌دهد و همین باعث می‌شود که به تجارت روی بیاورد، یعنی روشی آرام‌تر و مطمئن‌تر برای جلب رضایت دیگران تا با چیزی که به نفع اوست موافقت کند. جنگ بر اساس هیجان است، تجارت بر اساس محاسبه.

خودکنترلی که والدرون به اشراف نسبت می‌دهد و سپس به بقیه جمعیت منتقل شده، در واقع از طبقات پایین برخاسته است، همان‌طور که نوربرت الیاس مشاهده کرده است:

با افزایش وابستگی متقابل مردم به یکدیگر در نتیجه تقسیم کار، هر فرد به‌طور فزاینده‌ای به دیگران وابسته می‌شود، حتی افرادی با رتبه اجتماعی بالا به کسانی که از نظر اجتماعی پایین‌تر و ضعیف‌تر هستند. این دسته از افراد به اندازه‌ای به همتایان اجتماعی خود نزدیک می‌شوند که افراد دارای رتبه اجتماعی بالا حتی در حضور آن‌ها می‌توانند احساس شرم کنند. تنها در این زمینه است که زره‌های محدودکننده به میزانی وصل می‌شود که به تدریج توسط مردم در جوامع صنعتی دموکراتیک به‌طور طبیعی در نظر گرفته می‌شود.

این اشراف‌زادگان بودند، «افراد با رتبه اجتماعی بالا»، که «زره‌های محدودکننده» را که از تلاش گران و کارگران به وجود آمده بود، به کار گرفتند و نه برعکس. والدرون اشتباه کرده است.

در نهایت، استخراج کرایه‌ها، یا همان استثمار، توسط اشراف‌زادگان غیرمولد به‌خوبی توسط مدافعان شایستگی مدرن یاد شده است. در انتقاد خود از سیاست خارجی بریتانیا، با استعماری و امپریالیستی بودن آن، نماینده لیبرال مجلس، جان برایت، به هم‌وطنان خود اطلاع داد که امپراتوری در واقع یک سیستم پرداخت رفاه به اشراف بریتانیایی بود، که پسران شان به‌عنوان نایب‌السلطنه‌ها و مدیران و افسران امپراتوری جهانی فرستاده می‌شدند:

هرچه بیشتر به این مسئله بپردازید، به نتیجه‌ای خواهید رسید که من به آن رسیده‌ام، که این سیاست خارجی، این توجه به «آزادی‌های اروپا»، این نگرانی در زمان‌هایی برای «منافع پروتستانت»، این عشق زیاد به «توازن قوا»، چیزی جز یک سیستم عظیم کمک‌های خارجی برای اشراف بریتانیا نیست.

کرامت بورژوایی

اقتصاددان و تاریخ‌نگار دیردری مک‌کلاسیکی، مفهوم کرامت را که در جوامع دموکراتیک مدرن ظهور کرده است، «کرامت بورژوایی» می‌نامد و استدلال می‌کند که این مفهوم علت اصلی «غنی‌سازی بزرگ» است — یعنی افزایش چشم‌گیر رفاه و سعادت عمومی که در دو قرن گذشته باعث بهبود درآمد، طول عمر، سطح تحصیلات، تغذیه، بهداشت و استانداردهای زندگی میلیاردها انسان شده است. این افزایش‌ها با کاهش چشم‌گیر درصدها و (در دهه‌های اخیر، همزمان با رشد جمعیت انسان) در تعداد مطلق انسان‌هایی که در فقر رنج می‌برند، منعکس شده است. این تحول نه تنها یک تحول روان‌شناختی در خودادراکی مثلاً کارآفرینان بود، بلکه در احترامی که به طور گسترده‌تر در جامعه به یکدیگر قائل می‌شدند نیز رخ داد. چون پیشرفت بزرگ مربوط به انباشت سرمایه نبود، بلکه به نوآوری بستگی داشت، آنچه به طور قابل توجهی مهم است، احترامی است که به کسانی که دست به نوآوری، آزمایش، مخالفت و ابداع می‌زنند، قائل می‌شود.

با گسترش دانش درباره‌ی غنی‌سازی بزرگ، که به وسیله‌ی تلفن و اینترنت تسریع شده است، تمایل به کرامت که این پیشرفت را ممکن ساخت نیز در سطح جهانی گسترش یافته است. تمایل به کرامت بیانگر یک نیاز مشترک است که عمیقاً در روان انسان ریشه دارد. این تمایل همچنین یک چرخه فضیلت‌آمیز را به حرکت درمی‌آورد که چارچوب‌های سیاسی دموکراتیک مبتنی بر قانون و اقتصادهای در حال توسعه پویا و موفق را تقویت می‌کند، که به نوبه خود کرامت را تقویت می‌کنند. کرامتی که دریافت‌شده و کرامتی که اعطاشده هر دو اهمیت دارند؛ اولی برای تقویت آزادی دموکراتیک و دومی به‌عنوان تحقق آزادی برای ایجاد ارزش و پیشرفت رشد و ترقی حایز اهمیت است.

اما چرا با کرامت شروع کنیم و نه با دموکراسی یا توسعه؟ انگیزه‌های انسانی پیچیده هستند، همان‌طور که توضیحات برای تحولات پیچیده نیز چنین‌اند، اما به نظر می‌رسد که کرامت جایگاه ویژه‌ای در رشد گسترده‌ی اقتصادی دارد. جاذبه کرامت و تمایل و اشتیاق برای به رسمیت شناخته شدن آن قدر قدرتمند است که به نظر می‌رسد قدرت تحول‌آفرینی بیشتری نسبت به جستجوی رفاه، که توسط بسیاری از نظریه‌پردازان بزرگ به عنوان نیروی محرکه تغییرات تاریخی محسوب می‌شود، و حتی نسبت به سایر ارزش‌های اخلاقی/سیاسی محوری مثل عدالت، آزادی، برابری و انصاف داشته باشد.

به نظر می‌رسد که کرامت به اندازه‌ای که می‌توان در جهان یافت، به یک ارزش جهانی نزدیک است.

مک‌کلاسیکی استدلال می‌کند که کرامت «یک عامل جامعه‌شناختی» است، به این معنا که هم در چگونگی دیدگاه شخص نسبت به خود و هم در چگونگی دیده شدن او توسط دیگران جای دارد. او نقش مرکزی کرامت در توضیح غنی‌سازی شگفت‌انگیز رفاه و پیشرفت مدرن را مطرح می‌کند، که نه تنها درآمد را در مدت صد سال دو برابر کرد، بلکه آن را در طی دو صد سال سی، چهل برابر یا بیشتر افزایش داد. ما در فصل بعدی خطوط اصلی این غنی‌سازی بزرگ را نشان خواهیم داد؛ در اینجا بر بنیان جامعه‌شناختی آن در کرامت تمرکز می‌کنیم.

مک‌کلاسیکی استدلال می‌کند که جهانی‌سازی کرامت، به عنوان پدیده‌ای از دوره مدرن اولیه و بعد از آن، مسئول انفجار تاریخی پی‌سابقه توسعه مدرن است. در حالی که نهادهای آزادی سیاسی قطعاً شرایط خوب و ضروری برای رفاه مشترک مدرن هستند، اما کافی نیستند؛ زیرا بدون کرامت—یعنی «عامل جامعه‌شناختی» احترام برای نوآوری، تعمیرکار، مخترع، کارآفرین، نوآوری که به رشد سریع اقتصادی منجر می‌شود، به وجود نمی‌آید. آنچه دنیای مدرن را نسبت به تمامی دوره‌های قبلی بشریت به طور خیره‌کننده‌ای ثروتمند کرده، چیزی است که مک‌کلاسیکی آن را می‌نامد. مک‌کلاسیکی آن را «بهبود آزمایش شده تجاری» یا اگر بخواهید یک کلمه «بهبود» یا حتی «نوآوری» می‌نامد، که به معنای بهبود پرشتاب ماشین‌ها و روش‌ها و نهادهای پس از سال ۱۸۰۰، با حمایت از تغییر شگفت‌انگیز در ارزیابی اخلاقی این بهبودها است.

یک ویژگی برجسته از کرامت بورژوازی، توانایی فرد برای شکل دادن به هویت خود از طریق انتخاب‌ها است. با «مسیرهای باز برای استعداد» و پیوستن به انجمن‌های داوطلبانه بود که، با رشد جوامع و تجارت، فرد به هویت خود دست می‌یافت. نمایشنامه‌نویس، مقاله‌نویس، شوخ‌طبع مشهور و اصلاح‌طلب ولتر، انگلستان در حال توسعه سریع زمان خود را با فرانسه مقایسه کرد و به‌طور خشک اظهار کرد که در فرانسه، عنوان مارکیز به هر کسی که آن را بپذیرد به‌طور رایگان داده می‌شود؛ و هر کسی که از دورترین ولایت‌ها به پاریس بیاید با پولی در جیب و نامی که به «ac» یا «ille» ختم می‌شود، می‌تواند به خود بیالد و بگوید: «من چنین کسی هستم! فردی از این رتبه و مقام!» و

به تاجری با تحقیر سلطه‌آمیز نگاه کند؛ در حالی که تاجر از سوی دیگر، با شنیدن مکرر توهین به حرفه‌اش، به اندازه‌ای احمق است که از آن شرمنده شود. با این حال، نمی‌توانم بگویم که کدام یک برای یک ملت مفیدتر است؛ یک لرد که به‌روزترین لباس را می‌پوشد و دقیقاً می‌داند که شاه چه زمانی برمی‌خیزد و به رختخواب می‌رود؛ و به خود بزرگ‌منشی و عظمت می‌دهد در حالی که به‌عنوان برده‌ای در پیش‌پرده نخست‌وزیر عمل می‌کند؛ یا یک تاجر که کشورش را ثروتمند می‌کند، سفارشات را از دفتر حساب خود به سورت و قاهره می‌فرستد و به خوشبختی جهان کمک می‌کند.

ولتر با تمسخر به ادعای کرامت اشرافیان پرداخت و به کرامت کارآفرینان و بازرگانان احترام گذاشت. این تجلیل از کرامت خالقان ارزش، هرچند که زادگاه آن‌ها «خاکی» باشد، بود که جهان را تغییر داد و همچنان به تغییر آن ادامه می‌دهد. اما این کرامت به‌طور سیستماتیک از میلیاردها نفر از طریق اشکال مدرن‌تری از امتیاز، مانند آنچه فرانسوی‌ها «le capitalisme de copinage» یا «آشناگرایی» می‌نامند، محروم شده است: کمک‌های مالی و انحصاراتی که به دوستان خاص قدرتمندان داده می‌شود؛ محدودیت‌های موجود برای فقرا در مالکیت اموال، یافتن شغل، شروع کسب‌وکار و دادوستد؛ کاغذبازی‌های مورد نیاز و مجوزهایی که به تأخیر می‌افتند یا به‌کلی رد می‌شوند.

شخصی که می‌خواست کسی باشد، بستگی به نمایش فضایل به اصطلاح اشرافی یا صرفاً نشان دادن شجره‌نامه اشرافی نداشت، بلکه به رد تمایزات طبقاتی و امتیازات تولد بستگی داشت. جایگزینی وضعیت با قرارداد همچنین به ظهور پیچیدگی نقش افزوده منجر شد، همانطور که جورج سیمل اشاره کرده است.

گروه‌هایی که فرد با آن‌ها وابسته است، به‌نوعی سیستم مختصات را تشکیل می‌دهند، به‌طوری‌که هر گروه جدیدی که فرد به آن ملحق می‌شود، او را به‌طور دقیق‌تر و غیرمبهم‌تری مشخص می‌کند. عضویت در هر یک از این گروه‌ها به فرد آزادی قابل‌توجهی می‌دهد. اما هرچه تعداد گروه‌هایی که فرد به آن‌ها تعلق دارد بیشتر باشد، احتمال اینکه دیگران ترکیب مشابهی از وابستگی‌های گروهی را داشته باشند و این گروه‌های خاص دوباره «تداخل» کنند [در فرد دیگری]، کمتر است.

آزادی برای وابسته شدن، به هم پیوستن با دیگران، و آزمایش به افراد این امکان را می‌دهد که از دانش منحصر به فردی که هر انسان به‌طور خاص دارد بهره‌برداری کنند، به ویژه «دانش شرایط خاص زمان و مکان»، دانشی که به‌طور سیستماتیک توسط «کارشناسان» بیرونی نادیده گرفته یا نادیده انگاشته می‌شود.

احساس کرامتی که ویژگی دنیای مدرن است، رد کردن احساس شرم از کار و زحمتی است که اشراف‌زادگان و والدورن با بی‌کرامتی به آن نگاه می‌کردند. بنابراین، همان‌طور که کشیش فنلاندی، آندرس چیدنوس، در رساله تاثیرگذار خود در سال ۱۷۶۵ با عنوان «سود ملی» مشاهده کرد، دفاع معروف او از کرامت و آزادی مردم عادی:

در وسترا یوتلند، صنایع دستی و بافندگی با دقت دنبال می‌شود: در آنجا یک پیرمرد از نشستن بر سر چرخ بافت شرم‌منده نیست؛ چاقوها، کاسه‌ها، بشقاب‌ها، نوارها، زنگ‌ها، قیچی‌ها و سایر کالاها در آنجا با قیمت‌های مناسب‌تری نسبت به دیگر مکان‌ها در دسترس هستند. علت این امر چیست؟ ساکنان آن ولایت حق سفر به هر جایی برای فروش کالاهای خود را دارند. در آنجا، شهر بوراس برای مدت طولانی است که اجازه داشته است در سرتاسر پادشاهی به تجارت بپردازد. این به معنای آزادی رفتن از مزرعه‌ای به مزرعه دیگر، خرید کالا و فروش کالاهای خود به دیگران است.

کرامت شامل عدم شرم از ایجاد ارزش از طریق کار، نوآوری، یا خرید و فروش است، و به کسانی که کار می‌کنند، نوآوری می‌کنند، یا خرید و فروش می‌کنند نیز شرم داده نمی‌شود. این ذهنیت با آداب و رسوم اشرافی در تضاد است، هرچند که به قدری جذاب است که آن اشرافیانی که نگرش‌های خود را تغییر داده و از «رتبه» اشرافی خود دست کشیده‌اند، توانستند همراه با کسانی که قبلاً با تحقیر به آن‌ها می‌نگریستند، به موفقیت برسند.

کرامت برای ظهور و حفظ دموکراسی و توسعه بسیار حیاتی است. زیرا وضعیت افرادی که آزادی دارند اما از کرامت خود آگاه نیستند، بسیار شکننده است؛ زیرا دفاع از حقوق فردی نیازمند چیزی بیشتر از صرفاً تمایل به نان است. تحقیر—یعنی نفی کرامت—که توسط افرادی که به‌طور منظم بازداشت، زندانی، یا از حقوق و دارایی‌هایشان محروم می‌شوند، یا از نظر قانونی مورد قضاوت قرار نمی‌گیرند یا با زور و قهر برخورد می‌شود، بسیار دردناک است. کسانی که کار می‌کنند؛ که خرید و فروش، مبادله کالاها را انجام می‌دهند؛ که پول پس‌انداز

کرده و قرض می‌دهند؛ که نوآوری می‌کنند و پروژه‌های جدید را آغاز می‌کنند؛ که چیزها را به روش‌های جدید ترکیب می‌کنند؛ و از نقش‌های سنتی خارج می‌شوند، در طول تاریخ—برای بیشتر مدت زمان وجود بشریت—تحقیر شده‌اند. آن تحقیر، آن انکار کرامت، آسیب بزرگی نه تنها به آن‌ها بلکه به میلیاردها نفر دیگر نیز وارد کرده است که می‌توانستند از مزایای کلانی که مردم عادی قادر به تولید آن هستند زمانی که تحقیر نمی‌شوند، بهره‌مند شوند. تاریخ‌نگار اقتصاد قرون وسطی، آی. آر. بریدواری، تحقیر بازرگانان در اروپا در قرون وسطی را توصیف کرده و پرسیده است که آیا «تفرع اجتماعی به‌عنوان مانعی برای کارآفرینی عمل کرده و بازرگانانی را که ممکن بود بدون هیچ محدودیتی به کار خود بپردازند، به‌طور مؤثری محدود کرده است، با عواقب غیرقابل اندازه‌گیری برای شکل‌های بازار و تکنیک‌های بازاریابی».

انسان‌شناس اجتماعی پلی هیل، در مطالعات خود درباره روابط اقتصادی غرب آفریقا، به سه فرضیه معمول درباره رفتار اقتصادی غرب آفریقا در میان کسانی که به دنبال مطالعه آن‌ها بودند اشاره کرد: «اینکه این تاجر مقیم خارج بود که به غرب آفریقا، اگرچه تنها به‌عنوان نمونه، حقایق ابتدایی زندگی اقتصادی را آموخت؛» «اینکه بافت اساسی زندگی اقتصادی به قدری ساده بود که برای اقتصاددانان جالب نیست؛» و «که با توجه به پیچیدگی‌های مربوط به «قبیله‌گرایی» (مالکیت زمین محلی، خویشاوندی و وراثت، سیستم‌های کار جمعی و غیره)، اقتصادهای محلی در مقیاس بسیار کوچکی فعالیت می‌کنند یا بر اساس محلی بسیار محدود عمل می‌کنند که برای اقتصاددانان جالب نیست و به‌رحال غیرقابل درک هستند.» آن پیش‌فرض‌های تحقیرآمیز همچنان بر بسیاری از «تخصص‌ها» در زمینه توسعه اقتصادی تأثیر می‌گذارد. هیل در کار خود آن فرضیه‌ها را به چالش می‌کشد و به عنوان مثال، به دهاقین کاکائو در غنا اشاره می‌کند که:

دهاقین، به‌عنوان بازرگانان، تحت تأثیر اداره استعماری قرار نگرفتند و خودشان هزینه‌های توسعه را متقبل شدند تا ارتباط بهتری بین جنگل‌های کاکائو و زادگاهشان برقرار کنند: قبل از سال ۱۹۱۴، دهاقین آکوپیم قراردادکننده‌هایی را استخدام کرده بودند تا سه پل بر روی رود دنسو بسازند (چون بازرگان بودند، هزینه‌های خود را از طریق دریافت هزینه حق عبور جبران کردند)، و کمی بعد حداقل ۵۰,۰۰۰ پوند در ساخت جاده‌های قابل تردد به آکوپیم سرمایه‌گذاری کردند.

برای بازگشت به کرامت از طریق نفی آن، یعنی تحقیر، تعداد بسیار کمی از مردم عمداً به دنبال این هستند که توسط دیگران تحقیر شوند. انسان‌ها به دنبال این هستند که به‌عنوان فاعل‌های اخلاقی توسط دیگران به رسمیت شناخته شوند. فیلسوف گئورگ ویلهلم فریدریش هگل، که معمولاً به‌خاطر پیچیدگی افکارش شناخته می‌شود، استدلال می‌کند که «خودآگاهی زمانی و به این دلیل برای خود وجود دارد که برای دیگری نیز وجود داشته باشد؛ یعنی، فقط در صورتی وجود دارد که به رسمیت شناخته شود.» اعمال سرقت، خشونت و به‌بردگی کشیدن، نشان‌دهنده انکار کرامت دیگری هستند و معمولاً همین بی‌کرامتی بیشتر از خسارت مالی فوری، باعث آسیب و درد می‌شود. این رد کردن تحقیر است که نظام‌هایی را که ظلم و فقر را ادامه می‌دهند، سرنگون می‌کند. همان‌طور که خانم بو عزیز می‌گوید، «ما گفت، این کرامت است که آزادی دموکراتیک را به حرکت در می‌آورد، یا به عبارت دیگر، «کرامت قبل از نان.»

«کرامت بورژوازی» به‌طور مفید توجه ما را به یک تحول بزرگ تاریخی در طول دو قرن گذشته جلب می‌کند، با وجود تحقیر ناعادلانه‌ای که در استفاده رایج از اصطلاح «بورژوازی» دیده می‌شود. اصطلاح دیگری که بعد سیاسی/دموکراتیک کرامت را بیان می‌کند و در استفاده با «کرامت بورژوازی» همپوشانی دارد، «کرامت مدنی» است. (اصطلاح «جامعه مدنی» در زبان انگلیسی معمولاً برای ترجمه "bürgerliche Gesellschaft" از زبان آلمانی استفاده می‌شود.) «مدنی» این اصطلاح را به عمل حاکمیت مشورتی پیوند می‌دهد و بنابراین به حقوق قانونی و به رسمیت شناختن متقابل عاملیت اخلاقی مربوط می‌شود.

کرامت دالیت

تاریخ کرامتی که از آن بهره می‌گیریم، بیشتر با قلم اروپایی ترسیم شده است، اما این مفهوم در فرهنگ‌های دیگر نیز ریشه دارد. همچنین مطالعاتی وجود دارند که نقش تاریخی و توسعه کرامت را در زمینه‌های مختلفی مانند هندوئیسم، بودیسم، یهودیت، مسیحیت، اسلام و سایر فرهنگ‌ها بررسی کرده‌اند.

رشد مدرن تجارت در سطح جهانی تمایل به کرامت را، که در این کتاب مستند شده است، بیدار کرده و اغلب از ریشه‌های محلی برآمده است. در شبه‌قاره هند، میلیون‌ها نفر به عنوان «دالیت‌ها» (Dalits) شناخته می‌شوند.

زمانی که ما در حال بزرگ شدن بودیم، اصطلاحی که استفاده می‌شد و اکنون سمی و نفرت‌انگیز تلقی می‌شود، «غیرقابل لمس» بود. وضعیت آن‌ها همواره با تحقیر، ستم و فقر دائمی همراه بود. پس از استقلال، دولت مردانی که به ایده‌های برابری حساس بودند، برنامه‌های دولتی برای ارتقای وضعیت دالیت‌ها ایجاد کردند، اما این برنامه‌ها تأثیر زیادی نداشتند، حداقل به این دلیل که به کرامت و عاملیت خود دالیت‌ها احترام نمی‌گذاشتند.

پس از اصلاحات چشم‌گیر سال ۱۹۹۱ که بسیاری از بازارها را باز کرد، نظام «مجوز راج»، که رشد اقتصادی را خفه کرده بود، محدود شد و به دالیت‌ها اجازه داد تا وارد کسب‌وکار شوند. وضعیت دالیت‌ها به‌طور قابل توجهی بهبود یافت، نه‌تنها در مقایسه با نیم‌قرن گذشته، بلکه با هزار سال گذشته. اکنون اتاق‌های بازرگانی دالیت‌ها و میلیونرهای دالیت وجود دارد. دانشگاه‌هایی که پیش‌تر به دالیت‌ها اجازه ورود به محوطه خود را نمی‌دادند، اکنون دالیت‌ها را در رهبری خود قرار داده‌اند و از آن‌ها برای تأمین مالی درخواست می‌کنند. چرا؟ زیرا آن‌ها به کرامت خود پی بردند و آن را درک کردند. از طریق کارآفرینی خود، آن‌ها ثروتمند شدند و، برای هر کسی که از سوی مأموران توسعه دانشگاهش مورد بازدید قرار گرفته باشد، این غیرمنتظره نیست که توانایی آن‌ها برای کمک، تحقیر را به احترام تبدیل کرده است.

نویسنده دالیت، چندرا بهان پرساد، با موفقیت از کرامت مردم دالیت در سراسر هند دفاع کرده است. وظیفه او مقابله با یکی از عمیق‌ترین سیستم‌های تحقیر در جهان بوده است، و این تلاش موفقیت‌آمیز بوده است. اگر این رویکرد می‌تواند دالیت‌ها را آزاد کند تا برخیزند، صدای خود را پیدا کنند و به موفقیت دست یابند، می‌تواند در هر کجا مؤثر باشد. این مبارزه هنوز به پایان نرسیده است، زیرا کسانی که می‌خواهند از امتیازات خود دفاع کنند، نه‌تنها به ظرفیت خود برای خشونت، بلکه به ظرفیت دولت نیز متوسل می‌شوند. هزاران دالیت به دلیل ایستادن برای حقوق خود، سوار شدن بر اسب‌ها، ورود به بازارها، رقابت با افراد «طبقات بالاتر»، و پوشیدن لباس‌های زیبا مورد ضرب و شتم، سنگ‌سار یا حتی اعدام قرار گرفته‌اند. به عنوان مثال، در جریان فرار از دهلی در دوران پاندمی ۲۰۲۰، دالیت‌ها توسط مقامات هدف آزار و اخراج قرار گرفتند. در تاریخ ۱۷ آوریل ۲۰۲۰، در مصاحبه‌ای با «میز گرد هند» (Roundtable India)، پوشش‌پندرا جوهار و چندرا بهان پرساد درباره رفتار با دالیت‌ها در طول همه‌گیری به بحث پرداختند.

جوهر: به یاد دارم وقتی نوشته شما را خواندم، بسیار تأثیرگذار بود. شما نوشتید که کسانی که در حال فرار از دولت در دهلی هستند، کرامت شان نخستین قربانی است، زیرا آسیب‌های جسمی را می‌توان با گذر زمان پشت سر گذاشت. اما این کرامت است که این دولت‌ها از مردم می‌گیرند.

پراساد: بله، کرامت است. و در همین جاست که دشمن، مخالفان خود را دیوانه می‌سازد. تضعیف کرامت بزرگ‌ترین مسئله در جنگ است. من می‌توانستم فقط در دروازه‌ام بایستم و بینم که این افراد چقدر از ما ترسیده‌اند. آن‌ها از ما می‌ترسیدند که ممکن است چیزی از جوامع شان بگیریم. آن‌ها از هر کسی که کمی خوب لباس پوشیده باشد، فرار می‌کردند. چه کسی این ترس را ایجاد کرده است؟ چرا شهروندان باید در کشور خودشان، بدون ارتکاب جرم، ترس داشته باشند؟ اما دولت فکر می‌کرد که با فرار از دهلی، آن‌ها در حال ارتکاب جرم هستند. این در هیچ جامعه متمدن قابل تصور نیست.

مبارزه‌ی دالیت‌ها برای کرامت در بسیاری از جزئیات، مشابه مبارزات مردمان دیگر کشورها، از جمله در اروپا و آمریکا، است؛ مبارزاتی که اغلب هنوز به درجاتی ادامه دارند. خودآزادی دالیت‌ها از ظلم و فقر یک فرآیند است؛ این فرآیند ناقص است، اما در حال پیشرفت است.

تمرکز ما در فصل‌های بعدی بر این خواهد بود که چگونه می‌توانیم پیشرفت‌های به‌دست‌آمده را ادامه دهیم، آن را به دیگرانی که هنوز عقب مانده‌اند یا از آن کنار گذاشته شده‌اند، گسترش دهیم و به همه این امکان را بدهیم که کرامت خود را تحقق بخشند و به‌طور آزادانه از دموکراسی و توسعه بهره‌مند شوند.

1 See, for examples, the studies at <https://dignityproject.net/>; Editorial Board, "Foreign Aid Is Having a Reckoning," The New York Times, February 13, 2021, www.nytimes.com/2021/02/13/opinion/africa-foreign-aid-philanthropy.html; Nathalie Dortonne, "The Dangers of Poverty Porn," CNN Health, December 8, 2016, edition.cnn.com/2016/12/08/health/povertyporn-danger-feat/index.html; Irina Mosel and Kerrie Holloway, "Dignity and humanitarian aid in displacement," Humanitarian Policy Group Report, Overseas Development Institute, March 2019; Jeremy Shapiro, "Exploring Recipient Preferences and Allocation Mechanism in the Distribution of Development Aid," The World Bank Economic Review, Vol. 32, No. 3, October 2020, pp. 749–766.

2 Mosel and Holloway, "Dignity and humanitarian action in displacement," p. 6.

3 Mosel and Holloway, "Dignity and humanitarian action in displacement," p. 7.

4 See W. B. Gallie, "Essentially Contested Concepts," Proceedings of the Aristotelian Society, Vol. 56, 1956, pp. 167–198.

5 Ronald Dworkin, "The Jurisprudence of Richard Nixon," The New York Review of Books, Vol. 18, No. 8, May 1972, pp. 27–35.

6 English Translation of Magna Carta, published July 28, 2015, British Library, www.bl.uk/magna-carta/articles/magna-carta-english-translation.

7 William F. Swindler, "Runnymede Revisited: Bicentennial Reflections on a 750th Anniversary," Missouri Law Review, Vol. 41, No. 2, Spring 1976, p. 153.

8 "Last Speech of Colonel Richard Rumbold, at the Market Cross at Edinburgh, with Several Things That Passed, at His Trial, June 26, 1685," in A Complete Collection of State Trials and Proceedings for High Treason and Other Crimes and Misdemeanors, from the Earliest Period to the Year 1783, compiled by T. B. Howell (London: T. C. Hansard, 1816), Vol. XI, pp. 879–881, 881.

9 Cicero, On Duties, eds. M. T. Griffin and E. M. Atkins (Cambridge: Cambridge University Press, 1991), I, 3, p. 3.

10 On Duties (De Officiis) was the third book to be produced in Europe by printing press after the introduction to Europe of moveable type and the first classical text to be so printed. Handwritten copies were, compared to other books, already more widely available across Europe.

11 Cicero, On Duties, I, 107, p. 42.

12 Cicero, On Duties, I, 110, p. 43.

13 Cicero, On Duties, I, 106, pp. 42–43. Cicero obviously reflects the prevailing mores of his age, notably regarding "manliness" as the standard of dignity, but it takes little or no effort to abstract from the gendered nature of the description. What emerges is an exhortation to live well and to exercise self-control.

14 Cicero, On Duties, II, 26, pp. 109–110.

15 St. Thomas Aquinas, Summa Theologica, trans. Fathers of the English Dominical Province (Westminster, MD: Christina Classics, 1981), Pt. 1, Q. 29, Art. 3, Reply to Objection 2, Vol. I, p. 158.

16 Aquinas, Summa Theologica, Pt. 1, Q. 29, Art. 1, "I answer that," Vol. I, p. 156 (Original emphasis in the English translation).

- 17 Giovanni Pico della Mirandola, *Oration on the Dignity of Man* (Washington, DC: Regnery Gateway, 1956), pp. 11–12.
- 18 Frank H. Knight, *The Ethics of Competition, and Other Essays* (New York: Harper and Brothers, 1935), p. 22.
- 19 Samuel Pufendorf, 1673, *The Whole Duty of Man, According to the Law of Nature*, eds. Ian Hunter and David Saunders (Indianapolis, IN: Liberty Fund, 2003), I, 7, p. 100.
- 20 John Locke, *Two Treatises of Government*, ed. Peter Laslett (Cambridge: Cambridge University Press, 1988), II, 6, p. 271.
- 21 Richard Overton, “An Arrow against All Tyrants,” in *The English Levellers*, ed. Andrew Sharp (Cambridge: Cambridge University Press, 1998), p. 55.
- 22 Jeremy Waldron, *Dignity, Rank, and Rights* (Oxford: Oxford University Press, 2012), p. 33.
- 23 Sidney Painter, “Individualism in the Middle Ages,” in *Sidney Painter, Feudalism and Liberty: Articles and Addresses*, ed. Fred A. Cazel Jr. (Baltimore: The Johns Hopkins University Press, 1961), p. 259.
- 24 Walter Ullman, *The Individual and Society in the Middle Ages* (Baltimore: The Johns Hopkins Press, 1966), p. 54.
- 25 Waldron, *Dignity, Rank, and Rights*, p. 33.
- 26 Waldron, *Dignity, Rank, and Rights*, p. 53.
- 27 Max Weber, *Economy and Society* (Berkeley, CA: University of California Press, 1978), Vol. II, p. 1304. See pp. 1301–1307 (Original emphasis).
- 28 Thomas Paine, “Rights of Man, Part I,” in *Political Writings*, ed. Bruce Kuklick (Cambridge: Cambridge University Press, 1989), p. 111.
- 29 Benjamin Constant, “The Liberty of the Ancients Compared with that of the Moderns,” in *Political Writings*, ed. Biancamaria Fontana (Cambridge: Cambridge University Press, 1988), p. 313.
- 30 Norbert Elias, *The Civilizing Process* (Oxford: Blackwell Publishing, 2000), p. 117. See also Christine Dunn Henderson, “On Bourgeois Dignity: Making the Self-Made Man,” in *Dignity: A History*, ed. Remy Debes (Oxford: Oxford University Press, 2017), pp. 275–276.
- 31 John Bright, *Speech at Birmingham Town Hall, October 29, 1858*, in *Selected Speeches of the Right Hon. John Bright, M.P., on Public Questions* (London: J. M. Dent & Co., 1907), p. 204, available at [oll-resources.s3.us-east-2. amazonaws.com/oll3/store/titles/1658/0618_Bk.pdf](https://oll-resources.s3.us-east-2.amazonaws.com/oll3/store/titles/1658/0618_Bk.pdf).
- 32 See <https://ourworldindata.org/extreme-poverty> for data, evidence, and visual presentation of the dramatic and continuing fall in poverty.
- 33 Francis Fukuyama argues that it is the search for recognition of the “inner self’s worth or dignity” that drives most contemporary political conflicts. Francis Fukuyama, *Identity* (London: Profile Books, 2018).
- 34 Deirdre McCloskey, *Bourgeois Dignity: Why Economics Can’t Explain the Modern World* (Chicago: University of Chicago Press, 2010), p. 11.
- 35 Deirdre McCloskey, *Bourgeois Equality: How Ideas, Not Capital or Institutions, Enriched the World* (Chicago: University of Chicago Press, 2016), p. 93.

36 Anthony Black, *Guilds and Civil Society in European Political Thought from the Twelfth Century to the Present* (Ithaca: Cornell University Press, 1984), p. 65.

37 Voltaire, *Letters Concerning the English Nation*, ed. Nicholas Cronk (Oxford: Oxford University Press, 1999), p. 43.

38 The legal historian Sir Henry Sumner Maine described well “the movement of the progressive societies” as “a movement from Status to Contract,” Henry Sumner Maine, *Ancient Law* (first published in 1861; Brunswick: Transaction Publishers, 2003), p. 170. On role complexity, see Rose Laub Coser, *In Defense of Modernity: Role Complexity and Individual Autonomy* (Stanford, CA: Stanford University Press, 1991). On self-control, role complexity, and individuality, see Norbert Elias, *The Society of Individuals* (New York: Continuum, 2001), p. 129.

39 Georg Simmel, “The Web of Group Affiliations,” in *Conflict and The Web of Group Affiliations*, trans. Kurt H. Wolff and Reinhard Bendix (respectively) (New York: The Free Press, 1955), p. 140.

40 F. A. Hayek, “The Use of Knowledge in Society,” *American Economic Review*, Vol. XXXV, No. 4, September 1945, pp. 519–530.

41 Anders Chydenius, “The National Gain,” in *Anticipating the Wealth of Nations: The Selected Works of Anders Chydenius (1729–1803)*, eds. Maren Jonasson and Pertti Hyttinen, trans. Peter C. Hogg (London: Routledge, 2012), p. 155.

42 A. R. Bridbury, “Markets and Freedom in the Middle Ages,” in *The Market in History*, eds. B. L. Anderson and A. J. H. Latham (London: Croom Helm, 1986), pp. 79–119, 85.

43 Polly Hill, *Studies in Rural Capitalism in West Africa* (Cambridge: Cambridge University Press, 1970), pp. 6–7.

44 Hill, *Studies in Rural Capitalism in West Africa*, p. 28.

45 G. W. F. Hegel, *The Phenomenology of Spirit*, trans. A. V. Miller (Oxford: Oxford University Press, 1977), p. 111.

46 Rania Abouzeid, “The Martyr’s Mother: An Interview with Mannoubia Bouazizi,” *Time*, December 14, 2011. http://content.time.com/time/specials/packages/article/0,28804,2101745_2102138_2102239,00.html.

47 Shirley M. Gruner, *Economic Materialism and Social Moralism* (The Hague: Mouton, 1973), pp. 189–190.

48 Tom G. Palmer, ed., “Classical Liberalism, Marxism, and the Conflict of Classes,” in *Realizing Freedom* (2nd ed.; Washington, DC: Cato Institute, 2014), pp. 321–341.

49 See especially the studies in Remy Debes, *Dignity: A History* (Oxford: Oxford University Press, 2017) and Marcus Düwel, Jens Braarvig, Roger Brownsward, and Dietmar Mieth, eds., *The Cambridge Handbook of Human Dignity: Interdisciplinary Perspectives* (Cambridge: Cambridge University Press, 2015).

50 see Gurcharan Das, *India Unbound: The Social and Economic Revolution from Independence to the Global Information Age* (New York: Anchor Books, 2002).

51 Swaminathan S. Anklesaria Aiyar, “The Unexpected Rise of Dalit Millionaires,” *The Economic Times*, July 31, 2011, economictimes.indiatimes.com/swaminathan-s-a-aiyar/the-unexpected-rise-of-dalit-millionaires-swaminathan-s-anklesaria-aiyar/articleshow/9429337.cms?utm_source=contentofinterest&utm_medium=text&utm_campaign=cppst and “Capitalism’s Assault on the Indian Caste System: How Economic Liberalization Spawned Low-caste Dalit Millionaires,” *Cato Institute Policy Analysis*, No. 776,

July 21, 2015, www.cato.org/sites/cato.org/files/pubs/pdf/pa776.pdf.

52 See T. H. Breen, "The Meaning of Things," in *Consumption and the World of Goods*, eds. John Brewer and Roy Porter (London: Routledge, 1993).

53 "The Dignity of the Underclass is the first casualty: Chandra Bhan Prasad," Round Table India, April 29, 2020, roundtableindia.co.in/index.php?option=com_content&view=article&id=9894:the-dignity-of-the-underclass-is-the-first-casualty-chandra-bhan-prasad&catid=118&Itemid=131.

۲

کرامت و نوآوری

تصور کنید کشوری بسیار فقیر است. میانگین عمر در این کشور چهل و چهار سال است که شانزده سال کمتر از جمهوری دموکراتیک کنگو است. خانه‌های با سیستم آبرسانی در کشورهای فقیر تجملاتی به حساب می‌آیند. بیش از یک‌چهارم کودکان (۲۸ درصد) پیش از رسیدن به پنج‌سالگی فوت می‌کنند. چهل و سه درصد از «کارگران درآمدزا ده سال و بالاتر» تنها برای کشت غذا کار می‌کنند. این آمار بدون احتساب کار گسترده کودکان زیر ده سال در مزارع، که به‌عنوان «کار در مزرعه» شناخته می‌شود، ارائه شده است. تقریباً ۱۰ درصد از جمعیت کارگر ده ساله یا بیشتر، خدمات داخلی و شخصی را برای افرادی که در همان جامعه به‌عنوان ثروتمند شناخته می‌شوند، فراهم می‌کنند. هیچ‌کس تلفن همراه، رادیو یا حتی تلویزیون ندارد.

این دنیایی است که پدربزرگ و مادربزرگ تام در آن متولد شدند؛ کشوری که در آن زمان و اکنون یکی از ثروتمندترین کشورهای جهان است. بسته به سن شما و جایی که زندگی می‌کنید، پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌های شما (یا شاید والدین یا پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌های والدین‌تان) نیز به چنین دنیایی متولد شده‌اند. پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌های تام امید به زندگی بسیار بالاتری داشتند و از راحتی مادی بیشتری نسبت به پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌های شان بهره‌مند بودند. جهان برای اکثر مردم در حال بهبود بود. والدین او نیز رفاه مادی و تحصیلی بیشتری نسبت به والدین شان داشتند، اگرچه پدرش در نوجوانی به‌طور موقت به فلج اطفال مبتلا شد، چیزی که تام در کودکی از آن واکسینه شده بود. البته، در دوره‌های جنگ، دیکتاتوری‌های خشن و دیگر بلاها، زندگی بدتر می‌شد، اما وقتی این‌ها پایان می‌یافت، پیشرفت (برای کسانی که از خشونت جان سالم به در برده بودند) معمولاً دوباره آغاز می‌شد. نتیجه آن، جهانی متحول شده است. دهه‌های اخیر شاهد بزرگ‌ترین فرار از فقر در تاریخ بشر بوده است.

تأثیر شوکه‌کننده همه‌گیری جهانی کووید-۱۹ و کاهش در تجارت، گردشگری، سفر و سایر صنایع، سال‌های پیشرفت را تا حدودی متوقف و حتی معکوس کرد. صدها میلیون نفر دوباره به فقر فرو رفتند. با این حال، همان‌طور که همه‌گیری کاهش می‌یابد، جهان تقریباً مطمئناً بهبود می‌یابد و رشد دوباره آغاز خواهد شد. سیستم‌های اقتصادی انعطاف‌پذیر به چنین شوک‌هایی سریع‌تر، بهتر و منصفانه‌تر پاسخ می‌دهند. پیشرفت و بهبودها یکنواخت نبوده‌اند، به‌طوری که برخی زودتر یا با سرعت بیشتری ثروتمندتر شده‌اند، در حالی که بسیاری از ابتدا عقب مانده‌اند و جوامع ثروتمندتر را پشت سر گذاشته‌اند. حتی با همه نابرابری‌ها، «بزرگ‌ترین افزایش ثروت»، به‌قول دیردری مک‌کلاسکی برای توصیف دوره‌ای که چهار یا پنج نسل پیش از ما بوده است، تقریباً جهانی شده است، زیرا به جمعیت بیشتری از جهان رسیده است.

با این حال، زمانی وجود داشت، نه چندان دور (برای مثال به پدربزرگ و مادربزرگ پدربزرگ تام فکر کنید)، که میانگین عمر و استانداردهای زندگی بهبود نمی‌یافت. پیش از گسترش وسیع تجارت، پیش از افزایش حیرت‌انگیز نوآوری و پیش از «غنای بزرگ»، زندگی برای بیشتر مردم بدون تغییرات زیادی در امید به زندگی یا استانداردهای زندگی از نسلی به نسل دیگر ادامه داشت. چیزی در اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم تغییر کرد. «غنای بزرگ» درآمد سرانه را تا ۳۰ برابر افزایش داد؛ یک افزایش شگفت‌آور ۳۰۰۰ درصدی. این روند یک فرآیند آهسته و پیوسته نبود که هر نسل کمی ثروتمندتر از نسل قبل شود. با در نظر گرفتن گستره بزرگ تاریخ بشر، این اتفاق نسبتاً به‌سرعت رخ داد.

چه چیزی تغییر کرد؟ آن‌هایی که در مورد «سرمایه‌داری» صحبت می‌کنند، چه در اصطلاحات «چپ‌گرا» و چه «راست‌گرا»، ادعا دارند که همه چیز به «سرمایه» مربوط است. ثروتمند شدن را به جمع‌آوری سرمایه نسبت می‌دهند؛ همه طرف‌ها همین را می‌گویند. این توصیف بدی نیست از اینکه شما، مت یا تام چگونه می‌توانید ثروتمندتر شوید: درآمد کسب کنید، پس‌انداز کنید، سرمایه انباشت کنید، و در نتیجه پول بیشتری، یعنی قدرت خرید بیشتری خواهید داشت. شما ثروتمندتر خواهید شد. این همان طریقی است که نهادهای توسعه برای سال‌های زیادی توسعه را توصیف کرده‌اند. همان‌طور که نظریه‌پرداز برجسته توسعه، دبلیو. آرتور لویس، گفته است: «واقعیت اصلی توسعه اقتصادی، انباشت سریع سرمایه است.» اما اکنون می‌دانیم که این صحیح نیست.

ما درباره افزایش ثروت از طریق سرقت یا انباشت اندک، مانند دو برابر یا سه برابر شدن درآمد، صحبت نمی‌کنیم. درآمدها نه با ضریب دو یا سه، بلکه با ضریب سی افزایش یافته‌اند. بی‌تردید، افراد در صورت سرمایه‌گذاری سریع، ثروتمندتر می‌شوند، اما این امر توضیح نمی‌دهد که چرا کل جوامع به‌طور چشم‌گیری ثروتمندتر شده‌اند، همان‌طور که شواهد افزایش سی برابری سرانه مصرف نشان می‌دهد. افزایش کانال‌های بزرگ، ماشین‌آلات ریسندگی ابریشم، مزارع جدید برنج و مقامات دربار باسواد، چین را اندکی ثروتمندتر کرد. اما بازده‌های کاهنده ذاتی چنین فعالیت‌هایی، مگر آن‌که به‌طور اساسی نوآورانه باشند، به این معناست که یک ثروت‌افزایی بزرگ در دستور کار نبوده است.

داستان توسعه بزرگ‌رهایی از فقر گسترده داستان نوآوری است، نه افزایش انباشت سرمایه. افزودن یک توربین بادی دیگر به مجموعه توربین‌های بادی، موتور بخار را ایجاد نکرده است. بدون نوآوری در طراحی، حتی افزودن موتورهای بخاری نیز با بازده‌های کاهش‌ی شدید روبه‌رو خواهد بود. ما قدرت موتورها را بر حسب اسب بخار می‌سنجیم، اما موتور احتراق داخلی از افزودن یک اسب دیگر به گروهی از اسب‌هایی که گاری را می‌کشیدند، ایجاد نشده است. انباشت سرمایه از طریق کار و پس‌انداز امری ارزشمند است، اما مسلماً تفاوت بین زندگی مردم در سال ۱۷۹۰ یا ۱۸۹۰ و زندگی کنونی آن‌ها نیست.

سرقت نیز راهی برای ثروتمند شدن برخی افراد است. یک سارق بانک که با یک میلیون دالر فرار کند، به همان میزان ثروتمندتر می‌شود، اما جامعه چنین نیست. در واقع، تلاش‌های لازم برای ارتکاب و جلوگیری از سرقت‌ها و همچنین آسیب‌هایی که در آن‌ها ایجاد می‌شود، جوامع را در مجموع فقیرتر از جایی می‌کند که سارقان وجود نداشته باشند. جامعه‌های مدرن نیز به خاطر سرقت از جوامع دیگر از طریق استعمار ثروتمند نیستند. همان‌گونه که سرقت‌های داخلی برخی را ثروتمند کرد؛ مدیران استعماری، عرضه‌کنندگان سلاح و کشتی‌ها، و معدود افرادی که از امتیازات انحصاری بهره‌مند بودند. استعمار نیز تأثیر منفی بر حداقل دو گروه گذاشت: مالیات‌دهندگان و سربازان کشورهای استعمارگر و همچنین کسانی که به زور از کشورهای استعمارشده بیرون رانده شدند (و اغلب مجبور به پرداخت مالیات و خدمت شدند). به گفته تاریخ‌دانان اقتصادی، لنس‌ئی. دیویس و رابرت ای. هتن‌بک، در مطالعه خود درباره اقتصاد امپراتوری بریتانیا: ”به‌طور کلی، بریتانیایی‌ها از

امپراتوری سود اقتصادی نبردند. از طرف دیگر، سرمایه‌گذاران فردی سود کردند.“

بی‌عدالتی استعمار برای چند دهه شناخته شده است، اما زیان کلی آن برای مستعمرات و حتی مستعمره‌گران کمتر مورد توجه قرار گرفته است. آدام اسمیت اصول امپریالیسم را چنین شناسایی کرده است:

”به نظر می‌رسد که حماقت و بی‌عدالتی اصولی بودند که بر نخستین پروژه‌های تأسیس این مستعمرات حاکم بودند و آن‌ها را هدایت می‌کردند؛ حماقت در جستجوی معادن طلا و نقره و بی‌عدالتی در آرزوی تصاحب کشوری که بومیان بی‌خطر آن، به جای آسیب رساندن به مردم اروپا، با تمام نشانه‌های محبت و مهمان‌نوازی از اولین کاوش‌گران استقبال کرده بودند.“

شرح آدام اسمیت درباره بی‌عدالتی به طور گسترده پذیرفته شده است، اما استدلال او که سیستم امپریالیسم نه تنها ثروتمند نکرد، بلکه مردم کشورهای استعمارگر را فقیر کرد، شایسته توجه بیشتری است.

”در نظام قوانین که برای مدیریت مستعمرات آمریکایی و غربی ما برقرار شده است، منافع مصرف‌کننده داخلی به منافع تولیدکننده با زیاده‌روی بیشتری نسبت به سایر قوانین تجاری ما قربانی شده است. یک امپراتوری بزرگ برای هدفی خاص به وجود آمده است که ملت مشتریان را پرورش دهد، ملتهایی که موظف به خرید از فروشگاه‌های تولیدکنندگان مختلف ما باشند و تمام کالاهایی را که آن‌ها قادر به تأمین آن هستند، خریداری کنند. برای آن افزایش اندکی از قیمت که این انحصار ممکن است برای تولیدکنندگان ما فراهم آورد، مصرف‌کنندگان داخلی با تمام هزینه‌های نگهداری و دفاع از آن امپراتوری بار شده‌اند. برای این منظور، در دو جنگ اخیر بیش از دو صد میلیون مصرف شده و قرض جدیدی به مبلغ بیش از صدوهفتاد میلیون به بدهی‌های قبلی اضافه شده است که برای همان هدف در جنگ‌های قبلی مصرف شده بود. تنها بهره این قرض نه تنها بیشتر از کل سود فوق‌العاده‌ای است که، اگرچه ممکن است ادعا شود، از انحصار تجارت مستعمرات به دست آمده است، بلکه بیشتر از کل ارزش آن تجارت یا کل ارزش کالاهایی است که به طور متوسط هر سال به مستعمرات صادر شده است.“

غارت کشورهای دیگر تنها به افزایش مقدار کالاهای در دست غارتگران منجر می‌شد، اما این امر به تغییرات زندگی‌ساز و نوآوری‌هایی که تفاوت‌های بین سال‌های ۱۸۹۰ و امروز یا بین ۱۷۹۰

و ۱۸۹۰ را به وجود آورده‌اند، منجر نمی‌شد. پر کردن کشتی‌ها با عاج فیل، طلا یا پنبه‌ای که دزدیده شده یا به زور از دیگران گرفته شده بود، ارتباطات را سریع‌تر نمی‌کرد، چرا که تلگراف، تلفن یا اینترنت را معرفی نمی‌کرد و همچنین فلاش توالت‌هایی که خانه‌ها را متحول کردند و به مردم اجازه دادند بدون ترس از ریختن محتویات مواد فاضله روی سرشان در خیابان‌های شهری قدم بزنند، به ارمغان نمی‌آورد.

در واقع، در بسیاری از موارد، کشورهای امپریالیستی خود نیز به فقر دچار شدند. به‌عنوان مثال، پرتغال و اسپانیا در سال ۱۸۰۰ از فقیرترین کشورهای اروپا بودند، با وجود قرن‌ها امپریالیسم که آن‌ها را با هزینه‌های خون و گنجینه برای حمایت از امپریالیسم خسته کرده بود. روس‌ها نیز امروز ثروتمندتر نشده‌اند با وجود فقر مردمان تحت سلطه امپراتوری شوروی که از تحمیل کمونیسم به‌وسیله امپریالیسم روسی رنج می‌بردند. همه‌ی آن‌ها از حماقت و بی‌عدالتی این نظام‌ها آسیب دیدند.

نوآوری ثروت می‌آفریند

برای درک تحول حیرت‌انگیز جهان در عصر مدرن، بیاید به پاراگراف آغازین این فصل بازگردیم. پیشرفت‌های چشم‌گیری که از زمان تولد پدربزرگ‌های تام رخ داد، به دلیل ایجاد محصولات و خدمات جدیدی بود که پیش از آن وجود نداشتند. اگر تفاوت تنها به دلیل افزایش نرخ‌های پس‌انداز بود (چیزی که به‌رحال رخ نداد، چراکه نرخ‌های پس‌انداز اغلب با افزایش درآمد کاهش می‌یابند) یا به دلیل انباشت سرمایه، تام فقط تعداد بیشتری از همان چیزهایی که نسل پدربزرگ‌هایش داشتند، در اختیار داشت. این امر خوب بود، اما نمی‌تواند تفاوت میان استاندارد زندگی تام و آنچه پدربزرگ‌هایش داشتند را توضیح دهد. داشتن تعداد بیشتری اسب یا چراغ‌های تیلی ممکن است بهتر از داشتن تعداد کمتری باشد، اما این تفاوتی نیست که درآمد و استانداردهای زندگی میان سال‌های ۱۸۹۰ و امروز را شکل داده است. نه افزایش پس‌انداز، نه انباشت بیشتر چیزها، و قطعاً نه سرقت کالا از دیگران؛ بلکه نوآوری عامل اصلی تحول جهان مدرن است.

برخی همه‌ی آن نوآوری‌ها را به پیشرفت‌های علمی، یا به انقلاب علمی، یا به سرمایه‌گذاری در تحقیقات نسبت می‌دهند. و یقیناً پیشرفت‌های علمی نقش دارند، همان‌طور که سرمایه‌گذاری در تحقیقات نیز نقش دارد، اما نوآوری شامل مواردی بسیار بیشتر از اختراع

است؛ تصاویری از دانشمندان برجسته که با فریاد «یافتیم!» از آزمایشگاه بیرون می‌آیند و با کشفیات تحول‌آفرین، جهانی را تحت تأثیر قرار می‌دهند، یا از نابغه‌های گمنام در پارکینگ که به‌طور ناگهانی اختراعات شگفت‌انگیزی را به جهان معرفی می‌کنند، یا در نهایت، از مجتمع‌های تحقیقاتی وسیع که اختراعات را یکی پس از دیگری تولید می‌کنند. دانشمندان کشف می‌کنند و مخترعان اختراع می‌کنند و محققین تحقیق می‌کنند، اما کشفیات و اختراعات و تحقیقات به‌تنهایی نوآوری نیستند.

یک اختراع که مهندسی نشده، تولید نشده، بازاریابی نشده و توزیع نشده باشد، نوآوری نیست. بسیاری از کشفیات علمی و بسیاری از اختراعات از نظر اقتصادی اهمیت کمی دارند یا اصلاً اهمیت ندارند، که این به معنای بی‌اهمیت یا جالب نبودن آن‌ها نیست. فقط این است که آن‌ها نوآوری محسوب نمی‌شوند. بسیاری از نوآوری‌ها به نظر «آشکار» می‌آیند (حداقل وقتی به گذشته نگاه می‌کنیم) و پیشرفت‌هایی در محصولات و فرآیندهای موجود هستند، یا تطبیق دادن، استفاده‌ی مجدد از آن‌ها، و حتی تقلید از کارهایی که دیگران در بازارهای دیگر انجام داده‌اند. مورد آخر مزیتی است که کشورهای کم‌درآمد در «جبران فاصله» با کشورهای ثروتمند دارند، زیرا مردم آنجا می‌توانند آنچه را که مردم در کشورهای ثروتمندتر قبلاً انجام داده‌اند، تقلید کنند و آن را در کشور خود به کار گیرند. پرش از تکنولوژی تلفن‌های ثابت به تلفن‌های همراه در بسیاری از کشورهای کم‌درآمد، نمونه‌ای واضح از این موضوع است. همان‌طور که مت‌ریدلی در بررسی خود از تاریخچه‌ی نوآوری‌ها نشان می‌دهد، نوآوری نباید با اختراع اشتباه گرفته شود؛ نوآوری معمولاً تدریجی است و نه «اختلال‌آمیز». اغلب اهمیت آن تا مدت‌ها پس از معرفی اولیه‌اش درک نمی‌شود؛ و نوآوری بیشتر یک پدیده‌ی شبکه‌ای است که افراد متعددی در آن نقش دارند، نه عملی از یک نابغه‌ی تنها باشد.

یک سیستم نوآوری، که نباید با کشف، اختراع یا تحقیق اشتباه گرفته شود، به‌شدت با کرامت و آزادی مرتبط است که به فرد اجازه می‌دهد از «موقعیت» خود خارج شود، از شرایط تولد خود فراتر برود، دنیای متفاوتی را تصور کند، آزمایش کند، شجاع باشد، مصمم باشد، از عرف پیروی نکند، برخلاف جریان عمل کند و محصولات، خدمات و رویه‌های جدید را در آزمون بازار برای انتخاب یا رد مشتریان قرار دهد یا به شهری، منطقه‌ای یا کشوری دیگر نقل مکان کند. افراد معمولی

زمانی که به شغل جدیدی منتقل می‌شوند، به این معنا نوآوری می‌کنند. در سال ۱۹۴۷، تاریخ‌نگار انگلیسی تی. اس. اشتون، پس از اینکه کاهش نرخ بهره را به عنوان یکی از علل پیشرفت‌های صنعتی مطرح کرد، مشاهده نمود که اختراع‌کنندگان، طراحان، صنعت‌گران و کارآفرینان در این دوره از تغییرات سریع، تمایز بین آن‌ها دشوار است. از هر طبقه‌ی اجتماعی و از تمام نقاط کشور برخاسته بودند... و کلا، نظامیان، کارمندان دولتی و افرادی با وضعیت پایین‌تر از این‌ها، در صنعت فرصت‌های پیشرفتی بسیار بیشتر از آنچه در حرفه‌های اولیه‌ی خود داشتند، یافتند. یک آرایشگر به نام ریچارد آرک‌وایت، به ثروتمندترین و تأثیرگذارترین تولیدکننده‌ی پنبه تبدیل شد؛ یک مهمان‌دار به نام پیتر استابز، کسبوکار بسیار معتبری در تجارت فایل ایجاد کرد؛ و یک معلم به نام ساموئل واکر، به شخصیت برجسته‌ی صنعت آهن شمال انگلستان تبدیل شد.

موانع قدیمی طبقه و جایگاه در حال فروپاشی بودند، و آرایشگران و مهمان‌داران با امتحان کردن چیزهای جدید و معرفی فرایندها و محصولات تازه ثروتمند می‌شدند. اشتون ادامه داد که نقش برجسته در تغییرات ناشی از «ظهور گروه‌هایی بود که از کلیسای رسمی انگلستان اختلاف داشتند» و پیشنهاد کرد که کلید این تغییرات به این دلیل است که «غیرمطابق‌ها (Nonconformists) بخش بهتر آموزش‌دیده‌ی طبقه می‌توسط را تشکیل می‌دادند.»

ما اکنون می‌توانیم دید وسیع‌تری نسبت به اشتون که بر بریتانیا در طی یک دوره‌ی هفتاد ساله تمرکز داشت، داشته باشیم و ببینیم که عنصر ضروری در نوآوری تنها آموزش بهتر طبقات متوسط نیست، که به هیچ‌وجه به معنای تحقیر آموزش یا طبقات متوسط نیست، بلکه کرامت و آزادی در حال افزایش است که اعضای تمامی طبقات مردم از آن برخوردار بودند. (عنصر ضروری، کرامت است که پایه‌ای برای پافشاری مردم بر فرضیه‌ی آزادی برای نوآوری فراهم می‌آورد.) سرمایه‌گذاری در آموزش دلایل زیادی دارد، اما این نوع سرمایه‌گذاری به هیچ‌وجه شرط کافی برای رشد اقتصادی نیست.

بسیاری از دولت‌های کشورهای فقیر وجود دارند که در آموزش سرمایه‌گذاری کرده‌اند و نتوانسته‌اند فرصت‌هایی برای جمعیت‌های تحصیل‌کرده‌ی خود برای ایجاد ثروت فراهم کنند. مصر در بین سال‌های ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۸ شاهد افزایش نسبت‌های ثبت‌نام ناخالص در مؤسسات آموزش عالی از ۲۶.۸ به ۳۸.۹ درصد بوده است، در حالی

که تولید ناخالص داخلی سرانه از ۲۷۹۲ دالر به ۲۵۳۷ دالر کاهش یافته است. مقایسه‌های بلندمدت معمولاً در مورد تأثیر صرف هزینه‌های آموزشی بر رشد اقتصادی نتیجه‌گیری قطعی ندارند؛ زمانی که با شرایط مناسب برای نوآوری ترکیب نشوند، معمولاً منجر به ایجاد نیروی کار تحصیل‌کرده اما بیکار می‌شوند، همانند وضعیت در مصر. آموزش به اندازه‌ای که ممکن است باعث نوآوری و افزایش رفاه شود، خود نیز ممکن است نتیجه‌ی آن باشد؛ افرادی که ثروتمند هستند، احتمالاً فرزندان خود را به مکتب می‌فرستند، نه به مزارع یا ورکشاپ‌ها.

این به هیچ‌وجه شرط ضروری یا کافی برای توسعه نیست. صعود جمعیت‌های زیر سلطه، مانند مردم دالت در هند که پیش‌تر مورد بحث قرار گرفت، در بهترین حالت تنها تا حدودی به افزایش آموزش مربوط می‌شود، زیرا بسیاری از موفق‌ترین کارآفرینان از میان کسانی که دسترسی کمتری به آموزش داشتند و معمولاً بهترین آموزش را نداشتند، برخاسته‌اند. بسیاری از افراد فقیر از طریق مکاتب کارآفرینی آموزش‌های ارزشمندی کسب می‌کنند اگر به آن‌ها اجازه داده شود. کالپانا ساروج از مکتب بیرون آورده شد و به عنوان کودک همسری گرفته شد، اما اکنون یکی از صد میلیونر در بمبئی است و رئیس هیئت مدیره‌ی کیمانی تیوبز می‌باشد. او در مورد حرکت خود از فقر به ثروت گفت:

من همه چیز را درباره‌ی کارآفرینی از پایه از طریق این کسب‌وکار یاد گرفتم — از تأمین مواد اولیه، هنر مذاکره، شناسایی روندهای بازار و، بالاتر از همه، توانایی مقاومت در برابر دریایی از کلاهبرداران که سعی داشتند از من بهره‌برداری کنند. تمرکز اشتون بر «تولید» همچنین نشان‌دهنده‌ی درک تاریخی محدودی از غنی‌سازی بزرگ است که معمولاً در مطالعات مربوط به انقلاب صنعتی مشاهده می‌شود. رشد اقتصادی نمی‌تواند به تأسیس تأسیسات تولیدی کاهش یابد. در واقع، تمرکز بر «تولید» به عنوان کلید رشد، بسیاری از کشورها را در قرن بیستم به شکست محکوم کرد. یکی از نمونه‌ها «جایگزینی واردات» است که به پیشنهاد اقتصاددان رائل پریبیش به آمریکای لاتین اعمال شد و منجر به داشتن «تولید» بسیار غیرمولد در بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین شد. این امر باعث شد که مردم فقیر باقی بمانند. مثال معروف‌تر، کمونیسم شوروی است. منطق سیاست رشد اقتصادی شوروی به طور کلی به این صورت بود که بریتانیا و سپس ایالات متحده و سپس آلمان وقتی ثروتمند شدند که کارخانه‌های بزرگ با دود و سر و صدا تأسیس کردند که تعداد زیادی از مردم را مشغول به کار کرد.

اگر ما نیز کارخانه‌هایی با هزاران کارگر و مقدار زیادی دود و سر و صدا بسازیم، ما هم ثروتمند خواهیم شد.

و این کار بسیار ساده خواهد بود، همان‌طور که لنین توضیح داد. تمام شهروندان به کارمندان و کارگران یک اتحادیه‌ی ملی تبدیل می‌شوند. تنها چیزی که لازم است این است که آن‌ها به‌طور مساوی کار کنند، سهم مناسب خود را از کار انجام دهند و به‌طور مساوی پرداخت شوند. حسابداری و کنترل لازم برای این کار توسط سرمایه‌داری به حداقل رسیده و به عملیات فوق‌العاده ساده‌ای که هر فرد با سواد می‌تواند انجام دهد، یعنی نظارت و ثبت، دانستن چهار قاعده‌ی حساب و صدور رسیدهای مناسب، کاهش یافته است. به نحوی، این کار نکرد. به جای افزایش رفاه مردم، منجر به چیزی شد که مایکل پولانی آن را «تولید چشم‌گیر» نامید، جایی که هدف‌ها به جای کالاها تولید می‌شوند و مصرف‌کننده برای خدمت به اعتبار حاکمان مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد.

- 1 "Life Expectancy (from Birth) in the United States, from 1860 to 2020," compiled by Aaron O'Neill, February 3, 2021, www.statista.com/statistics/1040079/life-expectancy-united-states-all-time/; Report of the Statistics of Agriculture of the United States, Eleventh Census: 1890, Part II: Comparative Occupation Statistics (Washington, DC: Government Printing Office, 1895), p. 93.
- 2 See Deirdre McCloskey, *Bourgeois Ethics* (Chicago: University of Chicago Press, 2006); *Bourgeois Dignity* (Chicago: University of Chicago, 2010), and *Bourgeois Equality* (Chicago: University of Chicago Press, 2016).
- 3 W. Arthur Lewis, "Economic Development with Unlimited Supplies of Labor," *The Manchester School*, Vol. 22, May 1954, pp. 139–192; cited in William R. Easterly, *The Elusive Quest for Growth* (Cambridge, MA: MIT Press, 2002), Kindle Edition, locations 511–512.
- 4 Lance E. Davis and Robert A. Huttenback, *Mammon and the Pursuit of Empire: The Economics of British Imperialism*, abridged edition (Cambridge: Cambridge University Press, 1988), p. 267.
- 5 Adam Smith, *An Inquiry Into the Nature and Causes of the Wealth of Nations*, eds. R. H. Campbell and A. S. Skinner, textual ed. W. B. Todd, vol. II of the Glasgow Edition of the Works and Correspondence of Adam Smith (Indianapolis: Liberty Fund: 1981), IV.vii, "Of Colonies," p. 588.
- 6 Smith, *Wealth of Nations*, IV.viii, "Conclusion of the Mercantile System," p. 661.
- 7 Matt Ridley, *How Innovation Works: And Why It Flourishes in Freedom* (New York: HarperCollins, 2020), p. 9.
- 8 T. S. Ashton, *The Industrial Revolution: 1760–1830* (1948; Oxford: Oxford University Press, 1976), pp. 13–14.
- 9 Ashton, *The Industrial Revolution*, p. 15.
- 10 See "The Role of Education and Skill in the British Industrial Revolution," in *The British Industrial Revolution: An Economic Perspective*, ed. Joel Mokyr (2nd ed., Boulder: Westview Press, 1999), pp. 241–279.
- 11 Egyptian gross enrollment ratio in tertiary education, <http://uis.unesco.org/en/country/eg>, accessed May 20, 2021; Egyptian GDP per capita, <https://data.worldbank.org/indicator/NY.GDP.PCAP.CD?locations=EG>, accessed May 10, 2021.
- 12 The official unemployment rate among Egyptians with upper secondary school educations was 35.5 percent in 2017, www.statista.com/statistics/1028359/egypt-unemployment-by-educational-status/.
- 13 Rakhi Chakraborty, "Dalit child bride to \$112 million CEO: The wonder story of Kalpana Saroj," *YourStory*, February 24, 2015, <https://yourstory.com/2015/02/kalpana-saroj/>.
- 14 The succeeding history of failed attempts to "protect" infant industries, jumpstart industries, and so on is presented in a series of case studies by Arvind Panagariya, *Free Trade and Prosperity: How Openness Helps Developing Countries Grow Richer and Combat Poverty* (Oxford: Oxford University Press, 2019).
- 15 V. I. Lenin, *The State and Revolution* (Peking: Foreign Languages Press, 1973), pp. 120–121 (Original emphasis).
- 16 Michael Polanyi, "Toward a Theory of Conspicuous Production," in *Society, Economics, & Philosophy: Selected Papers*, ed. R. T. Allen (New Brunswick: Transaction Publishers, 1997), pp. 165–182, 181.

۳

کرامت و کارآفرینی

تلاش برای تکرار افزایش درآمدها از طریق ساخت کارخانه‌ها، نمونه‌ای از اندیشه «فرهنگ بار یا کارگو» است که در اقتصاد به کار گرفته شده است. فیزیکدان ریچارد فاینمن چنین اندیشه‌ای را در یک سخنرانی فارغ‌التحصیلی در موسسه تکنالوژی کالیفرنیا توصیف کرد.

در جزایر جنوب، مردمی هستند که به نوعی «فرهنگ کارگو» اعتقاد دارند. در دوران جنگ، آنها دیدند که هواپیماها با مقدار زیادی مواد خوب فرود می‌آیند، و حالا می‌خواهند همین اتفاق دوباره بیفتد. بنابراین آنها شروع به تقلید از چیزهایی مانند باند فرودگاه کرده‌اند، آتش‌هایی را در کنار باندها روشن کرده‌اند و یک کلبه‌ی چوبی ساخته‌اند تا مردمی در آن بنشینند و دو تکه چوب مانند هدفون روی سرش بگذارد و تکه‌های بامبو مانند آنتن‌ها از آن بیرون زده باشند، او کنترل‌کننده است. و آنها منتظر فرود هواپیماها هستند. آنها همه کارها را درست انجام می‌دهند. شکل و ظاهر کاملاً درست است. دقیقاً شبیه همان چیزی است که قبلاً بوده، اما کار نمی‌کند.

اکنون، وظیفه‌ی من است که به شما بگویم چه چیزی را آنها از دست داده‌اند. اما توضیح دادن به ساکنان جزایر دریای جنوب که چگونه باید چیزها را ترتیب دهند تا ثروتی بدست آورند، تقریباً به همان اندازه دشوار است. این موضوع به سادگی گفتن اینکه چگونه باید شکل هدفون‌ها را بهبود دهند نیست.

متأسفانه، بخش عمده‌ای از توصیه‌های توسعه‌ای که با مبالغه‌نگفتی پشتیبانی می‌شوند، متمرکز بر معادل گفتن به مردم درباره چگونگی بهبود شکل هدفون‌های چوبی است.

وقتی تمرکز بر «صنعتی‌سازی» بود، که به معنی ایجاد کارخانه‌های بزرگ بود، توصیه این بود که کارخانه‌ها و مراکز ذوب فولاد و غیره مانند آنچه را که در انگلیس، آمریکا، آلمان و جاپان وجود دارد ساخته شود.

سپس ثروت خواهد رسید. چنین اندیشه «فرهنگ کارگو» ابتدا در شوروی ابداع شد و سپس در هند و سایر کشورها نیز تقلید شد. این رویکرد چه از طریق وضع ترس و دهشت، همانطور که در اتحاد جماهیر شوروی اعمال شد، یا از طریق کمک‌های خارجی و یا هم از طریق مالیات بر دهاقین برای انحراف درآمدهای آنها به فعالیت‌های اقتصادی ظاهراً شایسته‌تر و با ارزش‌تر، ناکام ماند.

تام به خاطر می‌آورد که در لهستان کمونیستی آن زمان با مقامات وزارت پلان‌گذاری دیدار کرده بود و به او گفته شده بود که لهستان نباید مس را استخراج و صادر کند، به‌خاطریکه «کشورهایی که مس را به کالاهای تولیدی مانند ظروف مسی تبدیل می‌کنند، تمام منافع را به دست خواهند آورد»؛ پلان‌گذاران مدعی بودند که «لهستان» باید به جای آن در کارخانه‌هایی برای تبدیل مس به کالاهای تولیدی مانند ظروف مسی سرمایه‌گذاری کند. این ایده «جایگزینی وارداتی» پربیش بود. حتی در اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰، برای بسیاری از مردم سخت بود که از این اعتقاد دست بردارند که کارخانه‌ها تنها مسیر به سوی ثروت هستند. متأسفانه این طرز فکر همچنان ادامه دارد، اما حالا اینترنت است («فقط مانند آمریکا و دانمارک و کره، وای-فای را در مدارس نصب کنید - و کشور شکوفا خواهد شد!» و در آینده چیز دیگری خواهد بود. این طرز تفکر همانند تلاش‌های سازندگان باندهای فرودگاه در جنگل‌های دریای جنوبی، چشم‌انداز موفقی ندارد.

این ادعا که صنعتی‌سازی تنها راه ثروتمند شدن کشورها است، درست نیست. نیوزیلند زمانی که از تلاش‌ها برای اعمال صنعتی‌سازی (که دوباره از طریق سیاست‌های «جایگزینی واردات» و «محتوای داخلی» بود) دست کشید و به دهاقین و ماهی‌گیران اجازه داد تا نوآوری کنند، واردات و صادرات انجام دهند و محصولات خود را به بازار عرضه کنند، به رفاه رسید.

همچنین گسترش مراکز تماس و بیرون‌سپاری پروسس دیتا در هند با این مدل فکری «فرهنگ کارگو» همخوانی نداشت، اما به میلیون‌ها نفر در هند ثروت و رفاه آورد و خدمات ارزشمندی را به میلیون‌ها نفر دیگر در داخل و خارج از هند ارائه داد. چنین نوآوری‌های پلان‌نشده، که کاملاً در تضاد با الگوی «پالیسی‌های صنعتی» بودند، موجب شکل‌گیری یک تکنالوژی اطلاعاتی متحرک و موفق شده است که به افرادی از قریه‌هایی که والدین‌شان زیر آفتاب برای چند روپیه در روز کار می‌کردند (و گاهی تنها یک شلوار برای

فرزندانشان داشتند، به این معنی که تنها یک کودک می‌توانست در هر لحظه خارج از کلبه خانوادگی باشد) اجازه می‌دهد تا برای کار به دفاتر مجهز به تهویه مطبوع بروند، جایی که پشت کامپیوترها کار می‌کنند و در خانه‌هایشان برنامه‌ریزی برای تحصیل فرزندان و سفرهای خارجی‌شان را می‌ریزند.

مانند بسیاری از افراد در حوزه اقتصاد توسعه، ما به این نتیجه می‌رسیم که نهادها نقش کلیدی در تبدیل فقر به شکوفایی دارند، اما با یک تفاوت. بسیاری از کسانی که تفکر «فرهنگ بار یا کارگو» را در موارد تولید رد می‌کنند، به شدت آن را در مورد نهادها پذیرفته‌اند. کمیسون اوراق بهادار و بورس ایجاد کنید و بازار سهام به‌طور قطع فرود خواهد آمد. یک برج کنترل ترافیک هوایی بانک مرکزی برپا کنید و یک سیستم مالی پیچیده فرود خواهد آمد. کتاب قانون مدنی فرانسه (یا کتاب حقوقی دیگری مانند قانون مدنی آلمان) را ترجمه کنید و یک سیستم حقوقی کارآمد شما را شناسایی کرده و حاکمیت قانون و ثروت عظیمی را به شما خواهد رساند. چنین تفکری - که همگی به نام توسعه ترویج شده است؛ فقط مرحله بعدی در تفکر فرهنگ بار یا کارگو است، اما به جای بهبود شکل هدفون‌ها، توجه خود را به باند یا برج کنترل ترافیک هوایی معطوف کرده‌اند.

پیشرفت‌های طبی که باعث کاهش نرخ مرگ‌ومیر کودکان و افزایش طول عمر شدند، از طریق بهداشت، واکسیناسیون، آنتی‌بیوتیک‌ها، عمل‌های جراحی و دیگر نوآوری‌ها حاصل شده است. شکل‌های جدید و توسعه‌یافته لوله‌کشی از جمله معرفی توماس کندی در سال ۱۸۸۸ از یک پیشرفت در سیستم فلاش توالت‌های آبی که اکنون شناخته شده است، که به زودی با معرفی مخزن آب‌کش توسط جورج بی. هاول بهبود یافت؛ لوله‌کشی داخلی را بهتر کرد و برای افراد بیشتری قابل دسترس ساخت، نوآوری‌ای که به طور کلی زندگی را بهبود بخشید.

تام به یاد می‌آورد که وقتی به دیدن پدر بزرگ و مادر بزرگش می‌رفت، از یک اتاقک چوبی در بیرون خانه استفاده می‌کرد؛ سوراخی روی یک صندلی چوبی که بالای یک سطل داخل یک آلونک چوبی قرار داشت (یا در مورد اقوام شوهر تام در تایلند، از جنگل استفاده می‌کردند). لوله‌کشی داخلی کمک بزرگی به بهداشت و افزایش طول عمر کرد. ماشین‌آلات کشاورزی، بذره‌های اصلاح‌شده، کودهایی که بر اساس تثبیت نیتروژن از هوا تولید شده‌اند و بسیاری از نوآوری‌های دیگر به طور چشم‌گیری درصد نیروی کار لازم برای تولید غذا را کاهش

داده‌اند و به مردم امکان داده‌اند تا مزارع را ترک کرده و به وظایفی مانند مهندسی فضایی، رانندگی اتوبوس، تعمیرات هواپیما، زیست‌شناسی و طراحی وبسایت رجوع کنند؛ وظایفی که وقتی پدربزرگ و مادر بزرگ تام متولد شدند وجود نداشتند. یا به افزایش تعداد آرایشگران، استادان ادبیات، متصدیان بار، معلمان مدارس، کارگران ساختمانی، برق‌کاران، کارگران فروشگاه‌های مواد غذایی و منظرسازان پیوندند. بانکداری الکترونیکی، صندوق‌های مشترک، دستگاه‌های خودپرداز (ATMs) و بسیاری امکانات دیگر دسترسی به سرمایه را برای اکثریت مردم آسان‌تر کرده‌اند، به آن‌ها امکان پس‌انداز و سرمایه‌گذاری در اشکال مقاوم‌تر و متنوع‌تری از پس‌اندازهایشان را فراهم کرده‌اند که پیش‌تر در دسترس نبودند یا تنها به ثروتمندان محدود می‌شدند.

با افزایش درآمدهای کارگری، ثروتمندان به جای استخدام خدمتکاران شخصی، ماشین‌آلات خریدند تا لباس‌ها و ظروفشان را بشویند. کار به ورودی‌ای تبدیل شد که قیمت آن افزایش یافت، در حالی که قیمت‌های دیگر به شدت کاهش یافت. این تغییر قطعاً به نفع کسانی است که از کار خود زندگی می‌کنند، نه از ارثیه‌های زمین یا سرمایه‌های مالی، هرچند که یک دالر برای آن‌ها نیز کالاها و خدمات بیشتری می‌خرد. آن نوآوری‌ها مانند ماشین‌های لباس‌شویی و ظرف‌شویی و بسیاری دیگر به تدریج در دسترس افراد بیشتری قرار گرفتند به طوری که تقریباً هر خانه‌ای در کشورهای ثروتمند حداقل یک ماشین لباس‌شویی دارد، و با ورود ماشین لباس‌شویی زمان فراغت بیشتری به همراه آمد و چیزهای دیگری نیز اضافه شد. رادیوها، تلویزیون‌ها و تلفن‌های همراه نه تنها باید اختراع می‌شدند بلکه برای تجاری‌سازی موفق، شامل بازاریابی، تولید و توزیع، به طور مداوم به‌روزرسانی می‌شدند؛ به عبارت دیگر، آن‌ها به نوآوری تبدیل شدند. مانند بایسیکل و موتر، این وسایل ابتدا به عنوان اسباب‌بازی‌های ثروتمندان شروع شدند، اما به زودی به ابزارهایی برای فقرا تبدیل شدند.

حتی فقیرترین کشورهای جهان امروز از مراقبت‌های پزشکی، دندان‌پزشکی، واکسیناسیون، ارتباطات و فرصت‌های سفر بهره‌مند هستند، و از تعداد زیادی راحتی‌هایی که در زمان تولد پدربزرگ و مادر بزرگ تام در دسترس نبودند (و حتی غیرقابل تصور بودند) برخوردارند. به عنوان مثال، مراقبت دندان‌پزشکی را در نظر بگیرید. امروزه تعداد زیادی از مردم در کشورهای با درآمد متوسط حاضر نیستند مراقبت دندان‌پزشکی سی سال پیش حتی برای ثروتمندترین افراد در ثروتمندترین کشورهای جهان را بپذیرند؛ نوآوری‌های شگفت‌انگیز

دندان پزشکی را به طور ریشه‌ای تغییر داده‌اند. نوآوری‌هایی مانند دندان پزشکی بدون درد، ایمپلنت‌ها، چاپ سه‌بعدی، و سیلانتهای دندان‌دانی که با نور آبی درمان می‌شوند. و تاریخچه روشنائی را در نظر بگیرید. همان‌طور که اقتصاددان برنده جایزه نوبل ویلیام نوردهاوس نشان داد، مقدار کاری که برای تولید روشنائی مورد نیاز بود، از ۵۰ ساعت برای ۱۰۰۰ ساعت لومن به ۴۱.۵ ساعت از حدود ۹۰۰۰ سال قبل از میلاد تا سال ۱۷۵۰ میلادی کاهش یافت. اما در نظر بگیرید که در پنجاه سال از ۱۷۵۰ تا ۱۸۰۰ این مقدار از ۴۱.۵ ساعت به ۵.۴ ساعت کاهش یافت، که بسیار بیشتر از ۱۰۷۵۰ سال گذشته بود. تا سال ۱۸۹۰، زمانی که پدر بزرگ‌های تام به دنیا آمدند، این مقدار به ۸ دقیقه کاهش یافت. از آن زمان تا سال ۱۹۹۲ (زمانی که نوردهاوس اندازه‌گیری‌های خود را متوقف کرد)، به کمی بیش از ۴ ثانیه رسید. نه تنها روشنائی بیشتری وجود دارد، مانند نورپردازی جاده‌ها، بلکه کیفیت نور نیز بهتر شده است. نوری که هر زمان که بخواهیم، در هر مکانی که بخواهیم و حتی با رنگ‌های مختلف تغییرپذیر موجود است، مانند انواع جدید چراغ‌هایی که قابل برنامه‌ریزی، متصل به وای‌فای و فعال‌شونده با صدا هستند.

با این حال، این تغییرات چشم‌گیر در استانداردهای زندگی و بی‌شمار تغییرات دیگر، به ندرت مورد قدردانی قرار می‌گیرند. از یک نظر، خبر خوب این است که تمام این بهبودها به عنوان چیزی عادی پذیرفته شده‌اند. وقتی افراد مسن‌تر درباره تغییرات زندگی از زمان جوانی خود صحبت می‌کنند، معمولاً چشم‌ها به نشانه بی‌حوصلگی می‌چرخند و داستان به این شکل ادامه می‌یابد: «من هر روز باید تا مکتب پیاده می‌رفتم... در برف... سربالایی... و هر دو راه!» اما این بی‌حوصلگی کنار، واقعیتی است که برای اکثر مردم در بیشتر کشورها، حتی فقیرترین کشورها، شرایط مادی زندگی در طول قرن گذشته به شدت بهبود یافته است، همان‌طور که در دهه گذشته نیز چنین بوده است. اما در هزاران سال قبل از آن، هیچ بهبودی در زندگی مردم حاصل نمی‌شد. با معیارهای امروزی، زندگی برای اکثریت عظیم مردم کوتاه و مملو از رنج طاقت‌فرسا بود. ما اغلب گذشته را با عینک خوش‌بینانه می‌بینیم، زیرا بیشتر اسنادی که به دست ما رسیده است توسط ثروتمندترین و قدرتمندترین افراد آن دوران نوشته شده و درباره زندگی آن‌ها است، نه درباره توده‌های بی‌نام و نشان و رنج‌کشیده‌ای که در گمنامی کار می‌کردند، رنج می‌بردند و می‌مردند؛ زندگی‌شان ثبت نشده، تجلیل نشده و به فراموشی سپرده شده است.

مورخان ناتان روزنبرگ و ال. ای. بردزل جونیور به خوبی بیان کرده‌اند: اگر به تاریخ طولانی بشریت نگاه کنیم و زندگی اقتصادی اجدادمان را با استانداردهای مدرن بسنجیم، داستانی از بدبختی تقریباً بی‌پایان است. جامعه‌های انسانی معمولاً تنها تعداد کمی از افراد را به زندگی انسانی فراهم کرده‌اند، در حالی که اکثریت عظیم در شرایط فقر و رنج شدید زندگی کرده‌اند. ما به نوعی فراموش می‌کنیم که در دوران‌های دیگر رنج و بدبختی غالب بوده است، بخشی به خاطر لطف ادبیات، شعر، رمان و افسانه‌ها که زندگی کسانی را جشن می‌گیرند که خوب زندگی کرده‌اند و کسانی را که در سکوت فقر زندگی کرده‌اند، فراموش می‌کنند. دوران‌های رنج به صورت افسانه‌ای درآمده‌اند و ممکن است حتی به عنوان دوران‌های طلایی سادگی دهقانی به یاد بیایند. اما این‌طور نبودند.

حتی در حالی که استانداردهای زندگی برای توده‌های مردم در دو قرن گذشته افزایش یافته است، افسانه‌های دوران طلایی از رفاه گذشته با تجربیات زندگی میلیون‌ها و میلیون‌ها نفر که زندگی‌شان بسیار غنی‌تر از والدینشان شده بود، برطرف نشد. افسانه‌های دوران طلایی از رفاه، فضیلت و شادی‌های از دست رفته از دوران آهن یا حتی قبل از آن با ما بوده است. حتی در میان بزرگترین افزایش استانداردهای زندگی در تاریخ جهان، در اواسط قرن نوزدهم، در حالی که این بهبود به طور فزاینده‌ای برای هر کسی که به آن توجه می‌کرد، واضح بود، مورخ توماس بیگتون مکالی اشاره کرد که امروزه مد شده است که دوران طلایی انگلستان را در زمان‌هایی قرار دهیم که اشراف‌زادگان از آسایش‌هایی بی‌بهره بودند که فقدان آنها برای یک خدمتکار مدرن غیرقابل تحمل است، زمانی که کشاورزان و دکان‌داران در صبحانه خود نانی می‌خوردند که دیدن آن در یک خانه کارگری مدرن باعث شورش می‌شد، و زمانی که داشتن یک پیراهن تمیز در هفته یک امتیاز ویژه برای طبقه بالای اشرافی بود.

مآکالی به طور پیش‌بینانه درک کرد که سبک زندگی نسل خودش بعداً حتی برای فقیرترین افراد قرن بعد غیرقابل تحمل به نظر خواهد رسید.

ما نیز در نوبت خود از دیگران پیشی خواهیم گرفت و در نوبت خود حسرت خواهیم خورد. ممکن است در قرن بیستم، راحتی‌ها و تجملات زیادی که اکنون ناشناخته یا محدود به عده‌ای خاص هستند، در دسترس هر کارگر کوشا و صرفه‌جو قرار گیرد. و با این حال، ممکن

است آن زمان به مد بیافتد که ادعا کنند افزایش ثروت و پیشرفت علم به نفع عده‌ای محدود و به هزینه بسیاری از مردم بوده است.

بسیاری از مردم امروز همچنان باور دارند که «افزایش ثروت و پیشرفت علم به نفع عده‌ای محدود و به هزینه بسیاری از مردم بوده است.» اما اینطور نیست. به یاد بیاورید که وقتی پدربزرگ‌های تام به دنیا آمدند، امید به زندگی در ایالات متحده ۴۴ سال بود. میانگین جهانی در سال ۲۰۱۸ (جدیدترین سالی که داده‌ها در دسترس است) ۷۳ سال بود. کمترین میزان در جهان در جمهوری آفریقای مرکزی فقیر، با ۵۳ سال بود. بالاترین میزان در هنگ کنگ (۸۵ سال) بود؛ پس از آن سوئیس، جاپان و ماکائو (۸۴ سال)؛ و سپس اسپانیا، سنگاپور، سوئد، لیختن‌اشتاین، نروژ، کره جنوبی، ایتالیا، اسرائیل، فرانسه، جزایر فارو و استرالیا (۸۳ سال). برخی از کشورهایی که امروز در بالاترین رتبه هستند، در گذشته نه چندان دور در پایین‌ترین رتبه‌ها بودند. تعجب‌آور نیست که امید به زندگی به شدت با درآمد سرانه ارتباط دارد، با میانگین کشورهای با درآمد بالا (۸۱ سال) که هفده سال بیشتر از کشورهای با درآمد پایین (۶۴ سال) است. این شکاف، به‌ویژه در سال‌های اخیر، به طرز چشم‌گیری کاهش یافته است.

پس از چرخاندن نگاه‌ها به توضیحات در مورد این که زندگی در حال حاضر چقدر راحت‌تر و راحت‌تر از گذشته‌ای نه چندان دور است، دومین انکار از رشد رفاه به این ادعا می‌پردازد که این رفاه نابرابر است. این به دنبال آن است که ادعا شود ثروت یک کشور یا گروه تنها یا به طور عمده به بی‌عدالتی‌های انجام شده به دیگران است، که فقر آن‌ها علت ثروت دیگران است. درست است که نرخ‌های رشد اقتصادی در کشورهای مختلف به طور وسیعی متفاوت است؛ اگرچه ادعاهای مربوط به افزایش نابرابری قابل بحث است، برخی کشورها شاهد درآمدهای سریع‌تر از دیگران بوده‌اند. ادعای دوم، که افزایش درآمدهای برخی ملت‌ها به دلیل افزایش کمتر درآمدها در کشورهای دیگر است، نادرست است. نوآوری‌ها مانند برش‌های یک کیک ثابت نیستند، به‌طوری که اگر یک برش بزرگ‌تر باشد، دیگری باید کوچک‌تر باشد. در واقع، نوآوری‌های در حال افزایش در یک کشور تقریباً به طور حتمی در کشورهای دیگر به اشتراک گذاشته خواهند شد و با سرعت بیشتری. نوآوری‌ها نه تنها کیک‌ها را بزرگ‌تر می‌کنند، بلکه آن‌ها را بهتر می‌سازند، با تزئینات و مواد جدید.

نوآوری و کارآفرینی

به‌طور گسترده پذیرفته شده است که هر درکی از رشد اقتصادی باید شامل درک نقش «کارآفرین» باشد، کسی که به راه‌اندازی یک کسب‌وکار می‌پردازد. کارآفرین بودن به معنای تعلق به هیچ طبقه‌ی اجتماعی یا گروه قومی خاصی نیست؛ این ویژگی‌ای از فعالیت انسانی است که می‌توان آن را به‌صورت یک «نوع ایده‌آل» تفکیک و مورد مطالعه قرار داد. زمانی که یک زن فقیر در بازار محلی دکان برپا می‌کند، این ویژگی را به کار می‌بندد. هنگامی که یک مرد فقیر متوجه می‌شود می‌تواند با کار کردن در یک معدن طلا در آفریقای جنوبی برای خانواده‌اش پول بیشتری به دست آورد، این ویژگی را اعمال می‌نماید. این فقط ادیسون‌ها و فورد‌ها، یا بزوس‌ها، ماسک‌ها، ابراهیم‌ها و ماها نیستند که کارآفرین هستند. ما همه تا حدی کارآفرینی را به کار می‌گیریم. این یک ویژگی ذاتی نیست، بلکه بخشی از فعالیت انسانی است.

این واقعاً تأسف‌آور است که ایجاد ثروت را در چارچوب «اقتصاد» قرار داده‌اند، که به‌طور غیرمترقبه مفهوم «اقتصادی کردن» را تداعی می‌کند. کارآفرینی به‌مراتب فراتر از «اقتصادی کردن» است، یعنی تخصیص منابع محدود میان استفاده‌های رقابتی. اقتصادی کردن بر پایه‌ی پذیرش استفاده‌های معلوم و مقادیر معلوم از منابع موجود است. اقتصادی کردن فقط محاسبات است؛ برای انجام دادن این کار فقط نیاز به استخدام یک مدیر حرفه‌ای یا یک ماشین حساب است. کارآفرینی مهارتی است که انسان‌ها نیاز دارند تا با استفاده‌های ناشناخته از مقادیر ناشناخته از منابع ناشناخته، همچنین خواسته‌های ناشناخته و ایده‌های ناشناخته مقابله کنند. اقتصاددان و کشیش اسرائیل کیرز نر اشاره می‌کند: «برای کشف... فرصت‌های بهره‌برداری نشده، هوشیاری و آگاهی نیاز است. محاسبه کمکی نخواهد کرد، و اقتصادی کردن به خودی خود این دانش را به‌دست نخواهند آورد. کارآفرینی یک توانایی است که با عدم قطعیت، ریسک، نوآوری و غافلگیری سروکار دارد. این می‌تواند امری عادی و روزمره باشد، مانند متوجه شدن این که کالایی در شهر دیگری با قیمت بالاتری فروخته می‌شود. یا انقلابی باشد، مانند تصور ارسال مستقیم هر یک از هزاران فیلم دلخواه شما به خانه‌تان، در هر زمانی که مایل باشید.»

یکی از نخستین مطالعات سیستماتیک درباره کارآفرین، کارآفرینی را با تحمل عدم قطعیت و ریسک مرتبط می‌دانست. در اواسط قرن هجدهم،

ریچارد کانتیلون، بانکدار ایرلندی که در پاریس کار می‌کرد، مقاله‌ای درباره ماهیت تجارت نوشت. می‌توان حدس زد که کانتیلون در پاریس زندگی می‌کرده است زمانی که در اثر خود، رساله‌ای درباره ماهیت تجارت عمومی (Essai sur la Nature du Commerce en Général) درباره مردم شهر یادداشت کرد.

به استثنای شراب، خانواده‌ها به ندرت ذخایر غذایی خود را تأمین می‌کنند. در هر صورت، اکثر ساکنان شهر به صورت روزمره زندگی می‌کنند و با این حال، با اینکه بزرگ‌ترین مصرف‌کنندگان هستند، در موقعیتی نیستند که کالاهای روستایی را ذخیره کنند. به همین دلیل، چندین شهروند شهری به عنوان بازرگانان یا کارآفرینان ظاهر می‌شوند تا محصولات روستایی را از کسانی که آن را می‌آورند، یا به حساب خودشان آن را می‌آورند، بخرند. آنها قیمت مشخصی را برای آن پرداخت می‌کنند که بسته به مکانی است که در آنجا خریداری شده است، تا بتوانند آن را با قیمت نامشخص به صورت عمده یا پرچون بفروشند.

کانتیلون کارآفرین را با هیچ طبقه یا شغل خاصی شناسایی نکرد. برعکس، او نه تنها بازرگانان شراب، بلکه پارچه‌فروشان و دهقانان را نیز به عنوان کارآفرینان شناسایی کرد، زیرا آن‌ها با عدم قطعیت مواجه می‌شوند وقتی که با قیمت معینی خرید می‌کنند تا با قیمتی نامعلوم بفروشند: «دهقان کارآفرینی است که بدون هیچ قطعیتی درباره مزایایی که از این فعالیت به دست خواهد آورد، وعده می‌دهد که مبلغ معینی را به مالک برای زمین یا مزارعش بپردازد» و «پارچه‌فروش کارآفرینی است که پارچه و مواد را از تولیدکننده به قیمت معینی می‌خرد تا با قیمتی نامعلوم بفروشد، زیرا نمی‌تواند پیش‌بینی کند که چه مقدار از آن مصرف خواهد شد.»

بنابراین، کارآفرین عدم قطعیت را تحمل می‌کند. او با قیمت مشخصی می‌خرد تا با قیمت نامشخصی بفروشد، اما امیدوار است که این قیمت از آنچه پرداخته بالاتر باشد. این تفاوت بین قیمت پرداخت‌شده و قیمت دریافت‌شده، اگر مثبت باشد، سود است؛ اگر منفی باشد، ضرر است. ممکن است برخی افراد نسبت به این تفاوت‌های احتمالی هوشیارتر باشند.

همچنین ممکن است آن‌ها «آنچه می‌تواند باشد» را درک کنند نه صرفاً «آنچه هست». این تمرین کارآفرینی است که چرخ را با بار ترکیب کند تا بار را به جای حمل کردن، به آسانی به جلو یا عقب براند. (داستان چرخ بر روی بار در واقع پیچیده‌تر از یک

«اختراع باور نکردنی! چرا قبلاً کسی به آن فکر نکرده بود؟!» لحظه است، همانطور که نویسنده علمی مت ریدلی در کتاب «چگونه نوآوری کار می‌کند» مستند کرده است.)

البته، هوشیاری نسبت به فرصت‌های سودآوری محدود به فعالیت‌های ثروت‌آفرین متقابل نیست، بلکه همچنین ویژگی آن چیزی است که اقتصاددانان آن را «دستیابی به اجاره» می‌نامند و دیگران ممکن است آن را سرقت قانونی، فساد و غارت بنامند. اقتصاددان ویلیام بائومل بین کارآفرینی مولد و کارآفرینی غیرمولد یا حتی مخرب تمایز قائل شد. راهزنان و حاکمان غارتگر در طول سال‌ها در فعالیت‌های کارآفرینی زیادی شرکت کرده‌اند (ما حتی اکنون این را به صورت زنده مشاهده می‌کنیم، زیرا هکرها به بهبود «باج افزار» و فعالیت‌های مضر مشابه ادامه می‌دهند)، اما این فعالیت‌ها به زیان ثروت کلی جامعه است. سود هکرهای موفق همیشه کمتر از آسیبی است که قربانیان آن‌ها و افرادی که برنامه‌های ضد ویروس و امنیت برای جلوگیری از شکار آن‌ها می‌خرند، متحمل می‌شوند. به گفته بائومل، چنین کارآفرینی به طور آشکار با معرفی فرآیند صنعتی صرفه‌جویی در هزینه یا محصول مصرف‌کننده جدید و ارزشمند، تفاوت زیادی دارد. فردی که ثروت را از طریق تصرف اجباری دارایی‌های دیگران دنبال می‌کند، به طور قطع به محصول ملی افزوده نمی‌شود. اثر خالص آن ممکن است نه تنها انتقال باشد، بلکه کاهش خالص درآمد و ثروت اجتماعی باشد. توجه کنید که در تمایزات مشخص شده توسط بائومل، وعده ضمنی وجود دارد.

اگر تخصیص مجدد تلاش کارآفرینانه به‌عنوان هدف جامعه پذیرفته شود، به مراتب آسان‌تر از طریق تغییرات در قوانینی که پاداش‌های نسبی را تعیین می‌کنند به‌دست می‌آید تا از طریق اصلاح اهداف خود کارآفرینان و کارآفرینان بالقوه.

نوآوری بدون مجوز، به عبارتی فرضیه آزادی، براساس کرامت استوار است

حتی مستبدترین و خشن‌ترین دولت هم قادر نیست اراده خود را برای سرکوب خلاقیت انسانی اعمال کند، در صورتی که از نوعی مشروعیت ایدئولوژیک برخوردار نباشد. نوآوری را می‌توان به راحتی سرکوب کرد هنگامی که دو شرط محقق شود. نخست اینکه طرف‌های قدرتمند و نفوذی وجود داشته باشند که منافع آنها به واسطه یک نوآوری آسیب‌پذیر شود. انجمن‌های شغلی معمولاً به همین دلایل در برابر

نوآوری‌ها مقاومت می‌کردند، همان‌طور که تاریخ‌نگار شیلا اگیلیوی مستند کرده است. دوم اینکه، بی‌اعتمادی و دشمنی عمومی نسبت به نوآوران، کارآفرینان و بازرگانان وجود داشته باشد. به همین ترتیب، باثومل تمایز میان قوانینی که کسب ثروت را مانع می‌شوند و «نفرت اجتماعی» که کسب ثروت را مانع می‌شود را نشان داده است. او این تمایز را از طریق تفاوت در نحوه برخورد با بازرگانی در جهان روم باستان که عموماً توسط بردگان آزاد انجام می‌شد و در نتیجه فاقد کرامت پنداشته می‌شدند، در مقایسه با نحوه برخورد با بازرگانی در دنیای مدرن که با افزایش منزلت کارآفرینان، نوآوران و بازرگانان همراه بوده است، توضیح داده است. از بین بردن «نفرت اجتماعی» یا بی‌منزلی که به نوآوران، کارآفرینان و بازرگانان نسبت داده می‌شود، گامی کلیدی در راستای اعتبار بخشیدن به آزادی آنان و در نتیجه قرار دادن انرژی، پینش‌ها و جسارت آنان در خدمت بشریت است.

کلید درک فرضیه آزادی این است که آن را از آنچه بسیاری «پیش‌زمینه طبیعی» می‌دانند متمایز کنیم: فرضیه قدرت. از یک سو، فرضیه قدرت وجود دارد که انجمن‌های دوره میانه به اعمال آن می‌پرداختند و به این معنا بود که فرض بر این بود که کسی اختیار مشروع برای رد اجازه را دارد و کسانی که می‌خواستند تجارت یا نوآوری کنند باید برای آن درخواست می‌کردند. از سوی دیگر، فرضیه آزادی وجود دارد که بر این اصل استوار است که فرد قصد دارد آزادی خود را اعمال کند و اجازه بدون مانع برای این کار دارد، مگر اینکه دلیل کافی برای محدود کردن یا منع آن وجود داشته باشد. مسئولیت اثبات ادعا بر عهده کسی است که می‌خواهد آزادی را محدود کند، نه بر عهده کسی که می‌خواهد آن را اعمال کند. آسیب به حقوق دیگران و اثرات جانبی منفی، مانند آلودگی، به سرعت به ذهن می‌رسند به‌عنوان دلایلی که می‌توانند فرضیه آزادی را رد کنند. اما همان‌طور که جان استوارت میل توضیح داده است، حق «حفاظت» در برابر رقابت قانونی وجود ندارد، بلکه تنها حق حفاظت در برابر زور یا تقلب وجود دارد.

اقتصاددان و فیلسوف سیاسی، آنتونی دو جاسی، فرض آزادی را به این معنا توصیف کرده است که «هر عملی که فردی مایل به انجام آن باشد، مجاز تلقی می‌شود و نباید با آن مداخله کرد، آن را تنظیم کرد، بر آن مالیات وضع کرد یا مجازات کرد، مگر اینکه دلیل کافی برای غیرمجاز بودن آن ارائه شود.» جاسی توضیح داده است که اصل حقوق آزادی «حاصل تفاوت میان دو روش اثبات صحت یک بیانیه - یعنی رد و تأیید» است.

اصل آزادی و اصل بی‌گناهی در دادگاه بر همان محدودیت‌های معرفت‌شناختی استوار هستند که همه ما با آنها روبرو هستیم. هیچ‌کس به قدری حکیم نیست که بتواند تمام پیامدهای ممکن و اهمیت آنها را پیش‌بینی کند. در دوره‌های پیشین، پادشاهان اغلب ادعا می‌کردند که به حکم حق الهی، برتری نژادی، یا هر ویژگی دیگری که آنها را بر دیگران برتر می‌کرد، حکومت می‌کنند و کرامت آنها را بالاتر از سایرین قرار می‌داد. اما عصر مدرن، عصر برابری در کرامت است و با آن، اصل حقوق آزادی نیز شکل گرفته است. حفظ و تضمین کرامت انسانی زمینه و بستر لازم برای برخورداری از آزادی را فراهم می‌آورد و حفظ و تضمین آزادی نیز امکان ادعای کرامت را برای افراد میسر می‌سازد.

این تغییر در وضعیت کسانی که مسیر کارآفرینی و نوآوری را در پیش گرفتند، یعنی تغییر در فرضیاتی که بر آن‌ها حکم فرما بود، جهان مدرن را ممکن ساخت. جهانی که در آن، با وجود بی‌اعتمادی و نفرت ماندگار نسبت به کسانی که به نظر می‌رسد از طریق تبادل و نوآوری، ثروت را از هیچ‌کس به وجود می‌آورند، شخصیت‌هایی مانند کالیپانا ساروج و استیو جابز به‌طور گسترده، نه کاملاً جهانی مورد احترام قرار می‌گیرند، برخلاف دوران گذشته که تقریباً به‌طور همگانی مورد نفرت و ترس بودند. به یاد بیاورید توصیف ولتر از اشراف فرانسوی که عناوین خود را به رخ می‌کشیدند و با «تحقیر بی‌نهایت» به بازرگانان می‌نگریستند. مشکل بزرگ‌تر این بود که بسیاری از بازرگانان «به اندازه کافی احمق بودند که از این موضوع خجالت بکشند».

زمانی که کسانی که تجارت و نوآوری می‌کنند «به اندازه کافی احمق باشند که از آن خجالت بکشند»، منافع مخالف با نوآوری و در نتیجه رفاه عمومی پیروز می‌شوند و جوامع در فقر ننگه داشته می‌شوند. کرامت کسب‌وکار، چه درگیر شدن در تجارت، تسهیل آن، یا معرفی نوآوری‌ها باشد، کلید دستیابی به رفاه گسترده و مشترک است.

گورچاران داس، مدیر عامل سابق پروکتر اند گمبل هند، مفسر متون ودایی، تاریخ‌نگار اقتصادی، نویسنده و متفکر برجسته عمومی، سه‌گانه‌ی کرامت، آزادی و دارما (یا فضیلت) را به عنوان عناصر اصلی جامعه آزاد و مرفه ارائه می‌دهد. کرامت یک حقیقت جامعه‌شناختی است، در حالی که آزادی مفهومی اقتصادی و سیاسی است. طبقه متوسط هندی بخشی از کرامت خود را هنگام کسب استقلال سیاسی در سال ۱۹۴۷ به‌دست آوردند؛ آنها بخشی از آزادی اقتصادی خود را در سال

۱۹۹۱ به دست آوردند؛ اما تنها اکنون، بیست سال بعد، آنها معنای کامل کرامت را پس از رشد اقتصادی هند احساس کرده‌اند. ... آزادی بدون کرامت، خود تحقیرکننده است؛ کرامت بدون آزادی به معنای حالت ناامیدی است.

سود حاصل از تجارت و نوآوری

مبادله یا داد و ستد های داوطلبانه و سوداگری با انتقال کالاها و خدمات از جایی که کمتر ارزش دارند به جایی که بیشتر ارزش دارند، ارزش خلق می‌کنند. طرف های متمایل به مبادله انتظار دارند که سود ببرند، در غیر این صورت مبادله نمی‌کردند. از این نتیجه می‌شود که فرصت‌های بیشتر برای چنین مبادله‌ای ثروت بیشتری ایجاد می‌کنند، یا همان‌طور که آدام اسمیت گفت، «تقسیم کار توسط گستره بازار محدود می‌شود.» هرچه شبکه بزرگ‌تر باشد، سود بیشتری برای مبادله در دسترس است. اسمیت بر تقسیم کار تمرکز کرد، که به آن دیوید ریکاردو مزیت نسبی را اضافه کرد، یا اینکه طرف‌های مبادله در تولید کالاها و خدماتی که هزینه تولید متفاوت (درک شده به عنوان آنچه تولیدکننده باید برای تولید کالا کنار بگذارد) تخصص پیدا می‌کنند، مجموع محصول مشترک را افزایش می‌دهند و امکان سود بیشتر مشترک از تجارت را فراهم می‌کنند.

این روش کمی ناشیانه برای بیان این است که تعداد کینوها و سیب‌های موجود برای مردم مینه‌سوتا و فلوریدا به مراتب بیشتر خواهد بود اگر مردم مینه‌سوتا از تلاش برای کشت کینو صرف‌نظر کنند، که کشت آن نیازمند کشت تعداد زیادی سیب است، و مردم فلوریدا از کشت سیب که به همین ترتیب در فلوریدا دشوار است صرف‌نظر کنند و به جای آن کینو بکارند. تعداد کینوها و سیب‌ها هر دو بیشتر خواهد شد و همه چیز برای همه بیشتر خواهد بود.

سود حاصل از تجارت و تخصیص مجدد نیروی کار و سرمایه تولیدی تا حدودی در توضیح رشد اقتصادی نقش دارد، اما همان‌طور که دیردره مک‌کلاسکی به ما آموخته است، این موضوع به هیچ‌وجه در توضیح افزایش چشم‌گیر ثروت سرانه در دو قرن گذشته کافی نیست. برای این امر، به نوآوری نیاز داریم. در واقع، بخش بزرگی از سود حاصل از تجارت ناشی از معرفی محصولات، خدمات، ایده‌ها، فناوری‌ها و فرآیندهای جدید است که برای اهداف ما به عنوان نوآوری محسوب می‌شوند. سود اسمیتی و ریکاردویی حاصل از تجارت از قدیم‌الایام وجود داشته است، اما سود عظیم

عصر مدرن اخیراً به وجود آمده است. این سودها از نوآوری ناشی می‌شوند. چیزی تغییر کرد که نوآوری را به عامل اصلی بهبود بشری تبدیل کرد.

نوآوری‌ها می‌توانند به انتظارات اعضای جامعه خلل وارد کنند. قطار و کالسکه بدون اسب به جهان حمل و نقل آسیب رساندند و بسیاری از سازندگان زین، رکاب و لگام را به دنبال کار دیگری فرستادند، که اکنون می‌توانستند با قطار، اتوبوس یا موتر به‌طور سریع‌تر و راحت‌تری به آن بروند. اقتصاددان اتریشی، جوزف شومپتر، با اضافه کردن عنصر نوآوری به ایده‌های عدم قطعیت و هوشیاری، درک ما را از کارآفرینی تکمیل کرد. بنابراین، وظیفه کارآفرینان این است که با بهره‌برداری از یک اختراع یا به‌طور کلی یک امکان فناورانه نآزموده برای تولید کالای جدید یا تولید کالای قدیمی به شیوه‌ای جدید، با باز کردن منبع جدیدی از عرضه مواد اولیه یا کانال جدیدی برای محصولات، با بازسازی یک صنعت و غیره، الگوی تولید را اصلاح یا انقلاب کنند.

نوآوری صرفاً به اختراعات الهام‌بخش که تا این حد تخیل را تسخیر کرده‌اند، کاهش پیدا نمی‌کند. بسیاری از نوآوری‌های مهم یا تأثیرگذار در طول تاریخ بشری در لایه‌های دیگر قرار داشته‌اند یا موجب شکل‌گیری زنجیره‌ای از تغییرات شده‌اند. نوآوری در ارتباطات بی‌سیم که معمولاً به انتقال پیام رمز مورس (کد تلگرافی) گوگلیلمو مارکونی از بریتانیا به کانادا در سال ۱۹۱۰ مربوط می‌شود، محصول نوآوری‌های متعدد قبلی در انتقال پیام الکترومغناطیسی بوده است که در میان آنها، نوآوری مارکونی برجسته بوده است. به نوبه خود، این امر موجب شکل‌گیری زنجیره‌ای از نوآوری‌ها شد که به عنوان تلویزیون، اینترنت، مایکروویف، ردیاب و همه نوآوری‌هایی که پس از هر کدام از آنها در زمینه‌های ارتباطات، سرگرمی، حمل و نقل، صحت و بسیاری از حوزه‌های دیگر به وجود آمده است، شناخته می‌شوند.

نوآوری نه تنها به «لحظه یورکا (یافتم)» کاشف یا مخترع کاهش پیدا نمی‌کند، بلکه در واقع می‌تواند معرفی یک محصول یا فرآیند موجود در بازار دیگر به یک بازار جدید باشد، یا استفاده از آن برای کاربردی جدید، یا ترکیب آن با محصول یا فرآیند دیگری، یا سازگار کردن آن به‌عنوان یک جزء محصول دیگر باشد. بسیاری از نوآوری‌های ارزشمند شامل تغییراتی بر روی محصولات و فرآیندهای موجود هستند، امری که باعث شده مت‌ریدلی نتیجه بگیرد که «بیشتر نوآوری‌ها شامل حفظ غیرتصادفی تغییرات در طراحی هستند».

ادامه دادن به «تغییر غنی» بزرگ و گسترش آن به هرچه بیشتر مردم، نیازمند حفظ و گسترش فرهنگ(های) کرامت است. این تنها به معنای تصویب قوانین و مقررات اداری مناسب نیست. قانون چیزی فراتر از حروف روی کاغذ است. آن از طریق اصولها اجرا می‌شود. اصول فرض بی‌گناهی بسیاری از افراد بی‌گناه را از سوزاندن زنده یا سنگسار شدن نجات داده است. اصول فرض آزادی بسیاری از نوآوری‌ها را از چوبه‌دار و مسیره‌های پیچیده بوروکراسی که در زمان‌های مدرن جای‌گزین چوبه‌دار شده‌اند، نجات داده است. آن کرامت است که پل بین اصول و قانون را ایجاد می‌کند، زیرا کرامت فرد است که او را وادار به اصرار بر فرض آزادی برای نوآوری می‌کند.

نوآوری ثروت‌زا (همانطور که "کارآفرینی مولد" بومول نیز هست) عمل نابغه نادر نیست، بلکه یک سیستم پیچیده است. این سیستم زمانی کار می‌کند که یک توده بحرانی از جمعیت فرض آزادی را بپذیرد و کسانی که منافع در خفه کردن نوآوری و تجارت دارند، فاقد قدرت و مشروعیت ایدئولوژیک برای خفه کردن نوآوری و تجارت باشند.

1 Adapted from the commencement address given in 1974 at the California Institute of Technology (Caltech), [https://calteches.library.caltech.edu/51/ 2/CargoCult.htm](https://calteches.library.caltech.edu/51/2/CargoCult.htm).

2 The Life and Times of Alan Gibbs (Auckland, NZ: Random House, 2012), Kindle Edition, locations 2080–2090.

3 For a brief description of the process of abandoning “import substitution” and attempts to force industrialization, see Bill Frezza, *New Zealand’s Far-Reaching Reforms* (Guatemala City: Universidad Francisco Marroquin Antigua Forum, 2015), <https://static1.squarespace.com/static/53506678e4b0337f7ff65f95/t/57e15fdf2e69cf0a7550c583/1474387983903/New+Zealands+Far+Reaching+Reforms.pdf>.

4 United States Patent Office, SIPHON WATER-CLOSET. SPECIFICATION forming part of Letters Patent No. 376,002, dated January 3, 1888, [https://patentimages.storage.googleapis.com/1c/a3/7b/fbd4c1442f3a47/ US376002.pdf](https://patentimages.storage.googleapis.com/1c/a3/7b/fbd4c1442f3a47/US376002.pdf).

5 United States Patent Office, WATER-CLOSET RESERVOR SPECIFICATION forming part of Letters Patent No. 520,358, dated May 22, 1894, [https://patentimages.storage.googleapis.com/79/ee/08/af64b275951719/ US520358.pdf](https://patentimages.storage.googleapis.com/79/ee/08/af64b275951719/US520358.pdf).

6 It is well worth watching the TED talk with the late Hans Rosling on the washing machine: “Hans Rosling and the Magic Washing Machine,” www.gapminder.org/videos/hans-rosling-and-the-magic-washing-machine.

7 William D. Nordhaus, “Do Real-Output and Real-Wage Measures Capture Reality? The History of Lighting Suggests Not,” in *The Economics of New Goods*, eds. Timothy F. Bresnahan and Robert J. Gordon (Chicago: University of Chicago Press, 1996), pp. 27–70, numerical values cited on pp. 46–47.

8 Deirdre McCloskey notes the even more astonishing significance of Nordhaus’s calculations when one considers the quality of the goods consumed, which makes them in many ways difficult, if not impossible, to compare. Deirdre McCloskey, *Bourgeois Dignity: Why Economics Can’t Explain the Modern World* (Chicago: University of Chicago Press, 2010).

9 Nathan Rosenberg and L. E. Birdzell Jr., *How the West Grew Rich: The Economic Transformation of the Industrial World* (New York: Basic Books, 1986), p. 3.

10 Thomas Babington Macaulay, *The History of England from the Accession of James II* (Philadelphia, PA: E. H. Butler and Co., 1849), pp. 291–292.

11 Life expectancy at birth (total years), [https://data.worldbank.org/indicator/ SP.DYN.LE00.IN?name_desc=false](https://data.worldbank.org/indicator/SP.DYN.LE00.IN?name_desc=false). In 1990, the gap between the average life expectancy of high-income countries and of low-income countries was twenty-four years.

12 Israel Kirzner, *Competition and Entrepreneurship* (Chicago: University of Chicago Press, 1973), p. 41.

13 Richard Cantillon, *Essay on the Nature of Trade in General*, trans. Antoin E. Murphy (1755; Indianapolis: Liberty Fund, 2015), p. 25. 14 Cantillon, *Essay on the Nature of Trade*, pp. 24, 25.

15 See the section “Was wheeled baggage late?” in Matt Ridley, *How Innovation Works: And Why It Flourishes in Freedom* (New York: HarperCollins, 2020), pp. 170–172.

16 William J. Baumol, “Entrepreneurship: Productive, Unproductive, and Destructive,” *Journal of Political Economy*, Vol. 98, No. 5, 1990, pt. 1, pp. 893– 921, 904.

- 17 Baumol, "Entrepreneurship," pp. 893–921, 916.
- 18 Etienne de la Boétie, *The Discourse of Voluntary Servitude*, trans. Harry Kurz (1942; Indianapolis: Liberty Fund, 2011), p. 5, https://oll-resources.s3.us-east-2.amazonaws.com/oll3/store/titles/2250/Boetie_Discourse1520_EBk_v6.0.pdf.
- 19 Sheilagh Ogilvie, *The European Guilds: An Economic Analysis* (Princeton: Princeton University Press, 2019), p. 571.
- 20 Baumol, "Entrepreneurship," pp. 893–921, 898.
- 21 see George H. Smith, *The System of Liberty* (Cambridge: Cambridge University Press, 2013), esp. pp. 16–21.
- 22 Anthony de Jasay, "Liberalism, Loose or Strict," *The Independent Review*, Vol. IX, No. 3, Winter 2005, pp. 427–432.
- 23 Jasay, "Liberalism, Loose or Strict," p. 430.
- 24 Voltaire, *Letters Concerning the English Nation*, ed. Nicholas Cronk (Oxford: Oxford University Press, 1999), p. 43.
- 25 Gurcharan Das, *India Grows at Night: A Liberal Case for a Strong State* (New Delhi: Penguin Books, 2012), pp. 171–172.
- 26 Adam Smith, *An Inquiry Into the Nature and Causes of the Wealth of Nations*, eds. R. H. Campbell and A. S. Skinner, textual ed. W. B. Todd, vol. I of the Glasgow Edition of the Works and Correspondence of Adam Smith (Indianapolis, IN: Liberty Fund, 1981), I.iii, "That the Division of Labour is Limited by the Extent of the Market," p. 31.
- 27 McCloskey, *Bourgeois Dignity*, pp. 174–177.
- 28 Joseph A. Schumpeter, *Capitalism, Socialism and Democracy* (London: Taylor & Francis 2003), p. 132, Kindle Edition Location 2866.
- 29 Ridley, *How Innovation Works*, p. 227.
- 30 Historian Johan Norberg cites some examples of attempts by rulers to suppress innovations in *Open: The Story of Human Progress* (London: Atlantic Books, 2020), pp. 166–188.

۴

کرامت و دموکراسی

«توسعه و پیشرفت در گام نخست می‌آید و دموکراسی بعد از آن تحقق می‌یابد» این بر اساس یک نظریه پذیرفته‌شده است. این نظریه معتقد است که دموکراسی ممکن است نتیجه و پیامد توسعه باشد. اما دموکراسی یک عامل ارزشمند در توسعه نیست. افرادی که چنین دیدگاهی را پیش می‌برند، معمولاً مطلوبیت دموکراسی به خودی خود را انکار نمی‌کنند (اگرچه برخی این کار را می‌کنند)، اما یا دموکراسی را با توسعه سازگار نمی‌دانند، حداقل در سطوح پایین درآمد، یا رابطه بین دموکراسی و توسعه را به‌عنوان یک معامله (دادوستد) می‌بینند. برخی استدلال می‌کنند که در سطوح معینی از درآمد سرانه، دموکراسی حتی توسعه را تضعیف می‌کند، تا زمانی که آستانه‌ای از درآمد به‌دست آید و توسعه دموکراتیک به خودی خود پایدار شود.

سموئل هانتینگتون و جون نلسون رویکرد تکنوکراتیک توسعه را به شکل خلاصه این‌گونه توصیف کرده‌اند که: «این رویکرد توسعه از طریق محدود کردن مشارکت سیاسی مردم، جذب سرمایه‌گذاری‌های خارجی و تمرکز صرف بر رشد اقتصادی به دنبال دستیابی به توسعه است، اما در عین حال منجر به تشدید نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی می‌شود.» این رویکرد بر این فرضیه استوار است که مشارکت سیاسی باید به‌طور موقت به حداقل برسد تا توسعه اقتصادی تسهیل گردد و چنین توسعه‌ای شامل افزایش موقتی در نابرابری درآمدی خواهد بود. به گفته هانتینگتون و نلسون، «تنشی بین افزایش مشارکت سیاسی و رشد سریع اقتصادی وجود دارد.» همچنین، تأکید اصلی بر سرمایه‌گذاری، به‌ویژه سرمایه‌گذاری خارجی، به‌عنوان مکانیزم اصلی رشد اقتصادی قرار دارد.

به گفته فرید زکریا در تحلیل تاریخ اقتصادی، «می‌توان نتیجه گرفت که کشوری که در محدوده عاید ناخالص داخلی سرانه بین ۳۰۰۰

تا ۶۰۰۰ دالر باشد، در صورت تلاش برای انتقال به سمت دموکراسی، موفق خواهد بود.» بعضی از حامیان «دولت توسعه‌ای» استدلال کرده‌اند که داشتن رهبران قوی، حتی اقتدارگرا، می‌تواند برای اقتصاد مفید باشد. آنها معتقدند که حکومت‌هایی که از فشارهای سیاسی دور هستند و دارای بوروکراسی منظم و شایسته‌سالار یا به سبک ویر باشند، و حتی دیکتاتوری‌ها، می‌توانند مشکلاتی را که مانع از سیاست‌گذاری مناسب می‌شود حل کنند. همچنین، این حکومت‌ها می‌توانند با فساد و عوام‌گرایی مقابله کنند و در نتیجه، اقتصاد را به سوی رشد کارآمدتر هدایت کنند.

نظریه اساسی که تمرکز بر یک دولت کارآمد را به‌عنوان دولتی متمرکز، منسجم داخلی و از نظر سیاسی جدا توجیه می‌کند، چیست؟ پاسخ‌ها به مکانیسم‌های اصلی بازمی‌گردند که رشد بلندمدت را ایجاد می‌کنند: از یک طرف انباشت، و از طرف دیگر توانایی هدایت سرمایه‌گذاری به بخش‌هایی که از نظر پویایی کارآمد هستند.

از این منظر، دموکراسی ممکن است به‌عنوان یکی از پاداش‌های توسعه اقتصادی در نظر گرفته شود، اما نه یک عنصر اساسی توسعه است و نه حتی یک عامل کمک‌کننده به آن می‌باشد.

ما به این موضوع به‌گونه‌ای دیگر نگاه می‌کنیم. حکومت دموکراتیک به ایجاد چارچوبی برای نوآوری و رقابت کمک می‌کند که باعث توسعه و کاهش فقر می‌شود. برای درک مشکل توسعه و مشکل حکومت‌داری، باید به این نکته توجه کرد که «مشکل اصلی این است که بهترین راه استفاده از دانش پراکنده میان همه مردم چیست.» سیستم قیمت‌گذاری در اقتصاد بازار بسیار کارآمدتر از دیکتاتوری اقتصادی در استفاده از دانش پراکنده است. حکومت دموکراتیک نیز کارآمدتر و البته عادلانه‌تر در استفاده از دانش پراکنده شهروندان نسبت به حکومت‌های استبدادی است. اگر استفاده از دولت برای بهره‌برداری محدود شود، آنگاه دادن فرصت به مردم، همان‌طور که مک‌کلوسکی موتور اقتصادی لیبرالیسم را توصیف می‌کند، به‌شدت باعث افزایش ثروت می‌شود.

در واقع، بحث و چانه‌زنی در دادوستد هر دو بر تلاش برای اقناع استوارند، همان‌طور که آدام اسمیت اشاره کرد: «اگر بخواهیم به اصول ذهن انسان که این تمایل به معامله [دادوستد] بر آن استوار است پی ببریم، به وضوح می‌توان دید که بر اساس گرایش طبیعی هر فرد به قانع کردن دیگران است.

ارائه یک شیلینگ (واحد پولی)، که برای ما معنایی ساده و آشکار دارد، در واقع نوعی استدلال برای قانع کردن کسی است تا کاری را انجام دهد، زیرا این کار به نفع اوست.» همان‌طور که آزادی با کرامت حمایت می‌شود، دموکراسی نیز از طریق کرامت تقویت می‌شود، اما با تمرکز متفاوت: نه کرامت مدیریت امور شخصی که با آزادی همراه است مانند عبادت به روش دلخواه، زندگی طبق میل خود، نوآوری و تجارت (که مک‌کلوסקی آن را «کرامت بورژوازی» می‌نامد) بلکه کرامت مشارکت در بحث‌های مربوط به امور عمومی که کل جامعه را تحت تأثیر قرار می‌دهد، و حق رأی دادن مستقیم درباره قوانین و سیاست‌های عمومی یا انتخاب نمایندگانی که به این قوانین و سیاست‌ها رأی می‌دهند. این کرامت به شمار آمدن به‌عنوان عاملی با منافع مشروع در زمان انتخاب و تأمین کالاهای عمومی واقعی است. مهم‌ترین کالای عمومی، فراهم کردن صلح و امنیت برای زندگی، آزادی‌ها و دارایی‌های مردم است، زیرا چنین چارچوبی از قانون و همکاری داوطلبانه، تولید و مصرف کالاهای دیگر را چه به‌صورت عمومی و چه خصوصی ممکن می‌سازد. علاوه بر این، چارچوب قانونی و امنیت در برابر غارت نیز کالاهای عمومی واقعی به شمار می‌روند، زیرا این کالاهای در مصرف غیررقابتی‌اند. لذت شما از امنیت و آزادی تأثیری بر توانایی من برای لذت بردن از آن نمی‌گذارد و تنها با صرف هزینه‌ای می‌توان از آنها مستثنی شد.

بسیاری از مسائل، البته، به این بستگی دارد که منظور از دموکراسی چیست. رأی دادن به تنهایی کافی نیست تا یک نظام سیاسی را دموکراتیک بنامیم. رأی دادن وسیله‌ای برای آشکار کردن ترجیحات اکثریت یا اکثریت بزرگ‌تر درباره مسائلی است که در دستور کار تصمیم‌گیری عمومی قرار دارند. برخی از سرکوبگرترین دیکتاتورهای تاریخ توسط دیکتاتورهای خود به‌عنوان «دموکراسی» معرفی شده‌اند. آنها برای تأیید ادعای خود مبنی بر دموکراتیک بودن، اقدام به برگزاری مراسم‌های عمومی مانند همه‌پرسی‌ها و مجالس می‌کنند که شبیه به رویه‌های دموکراسی‌هاست، اما هیچ‌کس نباید فریب بخورد و فکر کند که جمهوری دموکراتیک خلق کره یا جمهوری دموکراتیک آلمان (که اکنون منحل شده است) هرگز دموکراسی بوده‌اند. یک عنصر ضروری دموکراسی، همچنین حفاظت از مجموعه‌ای از حقوق فردی اساسی است. مکانیسم رأی‌گیری، که تشریفات آن معمولاً توسط حکومت‌های استبدادی مدرن تقلید می‌شود، به تنهایی برای دموکراتیک شدن یک حکومت کافی نیست، و نه اعلامیه‌های مربوط به اهداف یا آرزوهای دموکراتیک.

وقتی در ارزیابی نظام‌های سیاسی از اصطلاحاتی مانند عدالت، برابری و دموکراسی استفاده می‌شود، مشخص کردن دقیق مقصود از این مفاهیم کمک می‌کند تا از سخن گفتن بدون درک متقابل جلوگیری شود. همان‌طور که ویلیام بی. گالی اشاره کرده است، در میان «مفاهیم اصلی مناقشه‌برانگیز»، اصطلاح دموکراسی «به‌طور مداوم به‌عنوان مفهوم سیاسی برتر تثبیت شده است.»

اگر می‌خواهیم بدانیم واقعا هنگام به‌کارگیری یک مفهوم ارزشیابی خاص چه کاری انجام می‌دهیم، یک راه برای فهمیدن این است که از چه نسخه مبهم‌تر، گیج‌کننده‌تر یا محدودتری (یا پیشینه‌ای) مفهوم مورد نظر فعلی ما مشتق شده است.

به‌طور معمول، ما به‌طور دقیق‌تر می‌بینیم که یک مفهوم علمی خاص چه معنایی دارد با مقایسه قدرت‌های استنتاجی آن با قدرت‌های مفاهیم مرتبط دیگر. در مورد یک مفهوم ارزیابی‌کننده، ما می‌توانیم به بهترین شکل دقیق‌تر بفهمیم که چه معنایی دارد با مقایسه و تضاد استفاده‌های فعلی ما از آن با استفاده‌های قبلی یا نیاکان آن، یعنی با در نظر گرفتن اینکه چگونه به وجود آمده است. تعریف ما از دموکراسی به‌عنوان حفاظت از یک مجموعه هسته‌ای از حقوق فردی، که در سیستمی از تفکیک قوا تحقق می‌یابد و سازمان‌های سیاسی که می‌توان آن‌ها را از طریق سیستمی از رأی‌گیری اکثریتی یا فوق‌اکثریتی پاسخگو کرد، هم از نظر تاریخی و هم از نظر الزامات منطقی توجیه شده است.

حکومت دموکراتیک هم جنبه مهمی از کرامت انسانی مدرن است و هم چارچوب قانونی و سیاسی را برای فرض آزادی فراهم می‌کند که در آن نوآوری شکوفا می‌شود. قطعاً قوانین و اساسنامه‌های مکتوب، اگر اصول حاکمیت دموکراتیک وجود نداشته باشد، ارزش زیادی ندارند. قوانین مکتوب زمانی مفید واقع می‌شوند که مردم مایل به پیروی از آن‌ها باشند.

قانون اساسی شوروی در سال ۱۹۳۶ ضمانت‌های مختلفی برای حقوق را تشریح کرده است. ماده ۱۲۵ آزادی بیان، آزادی مطبوعات، آزادی تجمع، از جمله برگزاری اجتماعات عمومی و آزادی راهپیمایی‌ها و تظاهرات را تضمین می‌کند. ماده ۱۲۸ تضمین می‌کند که «مصنوعیت منازل شهروندان و خصوصی مکاتبات طبق قانون محافظت می‌شوند.» بدون نهادینه‌سازی‌های شجاعت، عدالت، احترام، برابری که عناصر اصلی کرامت انسانی مدرن است. نهادهای رسمی یا چارچوب‌های مکتوب، بی‌فایده هستند.

دموکراسی پایدار

فرید زکریا استدلال کرده است که همانطور که می‌تواند دموکراسی‌های لیبرال وجود داشته باشند، می‌توان «دموکراسی‌های غیرلیبرال» و «توکراسی‌های لیبرال» هم داشت. برتراند دو ژوونیل و جی. ال. تالمون حتی به طور معروف از «دموکراسی‌های توتالیتر» صحبت کردند، عمدتاً برای توصیف وحشت‌های ژاکوبینی دوران وحشت استفاده می‌شد. برای توضیح این ترکیب‌ها به‌عنوان انواع سیاسی، کافی نیست که فقط نشان دهیم یک حکومت دموکراتیک سیاست غیردموکراتیک یا یک حکومت استبدادی سیاست لیبرال را اجرا کرده است. باید ثابت کنیم که این ترکیب‌ها پایدار هستند، یعنی این دو مفهوم با هم هماهنگی دارند و باقی می‌مانند، نه اینکه فقط برای مدتی کوتاه در کنار هم وجود داشته باشند. اگر بگوییم که دموکراسی فقط به معنای مشخص کردن خواسته‌های اکثریت و سپس تبدیل آن خواسته‌ها به سیاست دولتی است، این تعریف برای یک نظام سیاسی کافی نیست. حتی در اکثریت‌گرایی مطلق هم باید روشی برای تعیین خواسته‌های اکثریت وجود داشته باشد. حال، چگونه می‌توان فهمید که خواسته‌های اکثریت چیست؟ یک «دموکراسی غیرلیبرال» که مخالفان را سرکوب می‌کند، منتقدان را زندانی می‌کند، رسانه‌ها را در کنترل خود می‌گیرد و کسانی را که در انتخابات شکست خورده‌اند با زندان، تبعید یا مرگ مجازات می‌کند، نمی‌تواند بفهمد که خواسته‌های واقعی اکثریت چیست. «دموکراسی غیرلیبرال» حتی نمی‌تواند حداقل معیار دموکراسی را برآورده کند، زیرا وقتی جمعیت در ترس از سانسور یا بدتر از آن زندگی می‌کند، تقلب گسترده در ترجیحات باعث می‌شود که نتوان فهمید آیا مردم...

۱. بیان ترجیحات برای سیاست‌ها و نتایج هنگام رأی‌گیری یا پاسخ به نظرسنجی‌ها یا حضور در تجمع‌ها
 ۲. به طور عمومی از ترس به خط مشی حزب تأیید می‌کنند، و این یکی از دلایلی است که این نوع استبدادهای به‌ظاهر دموکراتیک معمولاً بسیار ضعیف هستند و می‌توانند به سرعت سقوط کنند، مانند آنچه در «جمهوری دموکراتیک آلمان» رخ داد.
- اصطلاح «دموکراسی» به طور مکرر به‌طور غیرمسئولانه استفاده می‌شود، به این معنی که احزاب مختلف تنها با هم صحبت می‌کنند؛ یا داد و فریاد می‌کنند؛ بدون هیچ تعاملی. آیا این به معنی آن است که:
۱. اکثریت جمعیت (معمولاً محدود به معیارهای سنی، محل تولد، والدین، محل اقامت و غیره) درباره تمام مسائلی که می‌خواهند تصمیم‌گیری کنند، تصمیم می‌گیرند؟

۲. شهروندان از آزادی‌های اساسی برخوردارند، به ویژه آزادی بیان و تجمع و حق رأی برای انتخاب عوامل سیاسی خود، و همچنین حقوق فردی مدنی قابل توجهی، که به طور کلی شامل آزادی مذهب، آزادی خروج، حقوق رویه‌ای برای دادرسی عادلانه، حقوق مالکیت و قرارداد ایمن و غیره است؟

این دو با یکدیگر ناسازگار هستند. شرط دوم با بند اول که «همه مسائلی که می‌خواهند در مورد آن‌ها تصمیم بگیرند» را مشخص می‌کند، در تضاد است، زیرا شرط دوم، موضوعاتی را که به‌عنوان آزادی‌های ضروری برای حفظ دموکراسی شناخته می‌شوند، از دستور کار انتخاب عمومی خارج می‌کند. بدون شرط دوم، یعنی اینکه شهروندان آزادی بیان نظرات خود و حقوق مالکیت داشته باشند، یک نظام سیاسی نمی‌تواند ترجیحات اکثریت را تعیین کند، زیرا این ترجیحات مانند وزن نیستند که بتوان آن‌ها را به‌طور مستقل اندازه‌گیری کرد. بسیاری از ترجیحات انسانی در هنگام بیان آن‌ها شکل می‌گیرند. هنگامی که ما ترجیحات خود را بیان می‌کنیم و نظرات دیگران را می‌شنویم، این ترجیحات اغلب تغییر می‌کنند، که دقیقاً همان چیزی است که در بحث‌های آزاد رخ می‌دهد. دموکراسی یک دستگاه برای ثبت خواسته‌های مردم نیست که بتوان آن‌ها را به‌طور مستقل از کارهایشان شمارش کرد تا یک تابع رفاه اجتماعی بسازد. دموکراسی‌ها، نظام‌های سیاسی‌ای هستند که به مردم اجازه می‌دهند درباره منافع عمومی بحث کنند تا بتوانند به‌طور مسالمت‌آمیز زندگی کنند و اختلافات خود را از طریق بحث و روندهای تصمیم‌گیری جمعی حل کنند که انتظار می‌رود برای همه عادلانه باشد. همان‌طور که اقتصاددان و فیلسوف فرانک نایت گفته است، دموکراسی یک سیستم «حکومت از طریق بحث» است.

اصطلاح دموکراسی لیبرال نوعی تکرار مفید است، زیرا یکی از الزامات دموکراسی این است که حداقل شامل حفاظت‌های لیبرالی از حقوق فردی باشد. (این تکرار مفید است، چراکه به ما یادآوری می‌کند حقوق برابر برای همه چقدر اهمیت دارد، موضوعی که دموکراسی‌ها در درجات متفاوتی به آن نزدیک می‌شوند یا به طرز فاجعه‌باری از آن فاصله می‌گیرند.) دموکراسی‌های لیبرال مجموعه‌ای از روش‌های تصمیم‌گیری محدود بر اساس اکثریت را در مورد مسائل مربوط به منافع عمومی در یک دستور کار محدود انتخاب عمومی گنجانده‌اند. این محدودیت امکان بحث و بررسی دموکراتیک درباره منافع عمومی، از جمله تأمین فرض کلی آزادی، را فراهم می‌کند. یک سیستم اکثریت‌محور که دیدگاه‌های اقلیت را سرکوب یا نابود کند، دیگر دموکراتیک نخواهد بود و با گذشت زمان حتی ادعای

اکثریت‌محور بودن را نیز از دست خواهد داد، زیرا ابزارهای تعیین ترجیحات اکثریت از بین خواهد رفت. اقلیت‌ها ممکن است به اکثریت تبدیل شوند، اما تنها در صورتی که آزادی آن‌ها برای پیگیری مداوم دیدگاه‌های خود محترم شمرده شود: «کل توجیه دموکراسی بر این واقعیت استوار است که در طول زمان، آنچه امروز دیدگاه اقلیت کوچکی است، ممکن است به دیدگاه اکثریت تبدیل شود.»

اصل اکثریت و اصل بحث هر دو ضروری هستند. هدف، حداکثرسازی یک تابع رفاه جمعی فرضی نیست، بلکه مذاکره برای صلح و هماهنگی اجتماعی میان چندین عامل است که هر یک دارای منافع و دانش منحصر به فرد خود هستند. در پاسخ به نگرانی‌ها درباره به‌اصطلاح پارادوکس‌های رأی‌گیری، اقتصاددان و فیلسوف جیمز بوکانان، قاعده اکثریت را در یک جامعه آزاد پذیرفت.

دقیقاً به این دلیل که امکان نوعی جابه‌جایی رفت‌وبرگشت میان گزینه‌ها را فراهم می‌کند، که در هیچ‌کدام از آن‌ها نمی‌توان به اتفاق نظر کامل دست یافت. قاعده اکثریت چنین جابه‌جایی‌هایی را تشویق می‌کند و فرصتی را برای تغییر یا بازگرداندن هر تصمیم اجتماعی توسط یک گروه اکثریت موقت فراهم می‌سازد. به این ترتیب، تصمیم‌گیری با اکثریت خود به ابزاری تبدیل می‌شود که از طریق آن کل گروه در نهایت به اجماع می‌رسد، یعنی یک انتخاب اجتماعی واقعی انجام می‌دهد. این امر باعث می‌شود که گزینه‌های رقیب به‌صورت آزمایشی و موقتی اتخاذ شوند، آزمایش شوند و با گزینه‌های جدید توافقی که توسط گروه اکثریت با ترکیب متغیر تصویب می‌شوند، جایگزین گردند. این فرآیند انتخاب دموکراتیک است، هرچند ممکن است پیامدهایی برای اقتصاد رفاه و توابع رفاه اجتماعی داشته باشد.

اپوزیسیون وفادار

دموکراسی‌های پایدار نیازمند یک نهاد بسیار مهم هستند، نهادی که از طریق تجربه مداوم بحث‌های دموکراتیک پرورش می‌یابد. آن نهاد، اپوزیسیون وفادار است. در یک دموکراسی، هنگامی که یک حزب جای حزب دیگر را در کنترل پارلمان یا کنگره می‌گیرد، حزب یا گروهی که قبلاً اداره حکومت را برعهده داشت، به اپوزیسیون وفادار تبدیل می‌شود. اپوزیسیونی که به نظم قانون اساسی حکومت دموکراتیک خود وفادار است و در انتخاباتی شکست خورده است، ایستگاه‌های قطار را منفجر نمی‌کند، مقامات انتخاباتی را ترور نمی‌کند، یا حتی (هرچند احتمال کمی دارد)

برای متوقف کردن انتقال مسالمت‌آمیز قدرت به ساختمان کنگره حمله نمی‌کند. چنین وفاداری غیرممکن است، یا حداقل بسیار بعید، اگر بازندگان انتخابات که اپوزیسیون را تشکیل می‌دهند، از این بترسند که با باخت در انتخابات، همه‌چیز خود را از دست خواهند داد: اموال، دارایی‌ها، آزادی‌ها، و شاید حتی جانشان. اپوزیسیون وفادار بدون محدودیت در قدرت حزبی که برنده شده است، برای مجازات بازندگان امکان‌پذیر نیست.

بدون وجود اپوزیسیون وفادار، دموکراسی نمی‌تواند وجود داشته باشد. در غیاب محدودیت‌هایی بر قدرت دولت، هیچ حکومتی که در حال حاضر در قدرت است نمی‌تواند از قدرت نامحدودی که در اختیار دارد دست بکشد، زیرا این قدرت‌ها در نهایت توسط دشمنانش اعمال خواهند شد. این یکی از چالش‌هایی است که دیکتاتوری ولادیمیر پوتین در روسیه با آن مواجه است؛ او مدعی است که بر یک «دموکراسی مدیریت‌شده» حکومت می‌کند. پوتین به خوبی می‌داند که پس از تعطیلی رسانه‌های انتقادی، زندانی کردن، تبعید و حتی مسموم کردن مخالفان خود و احیای یک دولت پولیسی، هرگز نمی‌تواند قدرت را کنار بگذارد. او بر پشت ببر سوار است و احتمالاً هیچ‌گاه اجازه برگزاری انتخابات آزاد را نخواهد داد، زیرا از عواقب شکست احتمالی خود می‌ترسد. معمولاً چنین رهبران استبدادی تنها به یک صورت کاخ‌های ریاست‌جمهوری را ترک می‌کنند: پا به جلو، چه از طریق مسالمت‌آمیز و چه با خشونت.

برگزاری انتخابات قابل‌اعتماد برای تعیین ترجیحات اکثریت، نیازمند وجود آزادی‌های محافظت‌شده برای سخنرانی و رأی دادن است؛ بدون این آزادی‌ها، شکل‌گیری، بیان و محاسبه ترجیحات اکثریت امکان‌پذیر نیست. همچنین، تقسیم قدرت به شکل نهادهای مستقل و دارای اختیارات مشخص، که خود موضوع انتخاب عمومی فوری نباشند، ضروری است. چنین نهادهایی برای نظارت بر انتخابات و تأیید نتایج آن‌ها اهمیت حیاتی دارند. با این حال، صرفاً ایجاد چنین نهادهایی تضمینی برای عمل کرد صحیح آن‌ها نیست. انتخابات ریاست‌جمهوری ایالات متحده در سال ۲۰۲۰ اهمیت اصول درستکاری دموکراتیک را آشکار کرد. اگر تنها تعداد اندکی از مسئولان انتخابات در چند ایالت به رهبر حزب خود وفاداری نشان می‌دادند و الزامات قانونی را نادیده می‌گرفتند، نظم دموکراتیک می‌توانست فرو پاشد. بنابراین، ایجاد مناصب و قوانین به‌تنهایی کافی نیست. این نهادها باید شامل کمیسیون‌های انتخابات مستقل و قوه قضاییه‌ای باشند که نظارت بر آن‌ها را بر عهده گیرد

و از استقلال کافی برخوردار باشد؛ به این معنا که این نهادها نباید به راحتی توسط شاخه‌های منتخب مجازات یا برکنار شوند. جوامع دموکراتیک به حاکمیت قانون نیاز دارند، که مولفه‌ای ضروری برای توسعه اقتصادی پایدار و دموکراسی پایدار است، و حاکمیت قانون، به نوبه خود، بر اخلاق متکی است.

بنابراین، با نقل قولی طولانی از مانکور اولسون؛ شرایط لازم برای تحقق حقوق فردی که برای حداکثر توسعه اقتصادی ضروری است، دقیقاً همان شرایطی است که برای داشتن یک دموکراسی پایدار نیاز است. به طور واضح، یک دموکراسی زمانی نمی‌تواند پایدار باشد که افراد، از جمله رقبای اصلی دولت حاکم، از حقوقی چون آزادی بیان، امنیت اموال و قراردادهای محروم باشند، یا اگر حاکمیت قانون رعایت نشود، حتی زمانی که این قانون دولت فعلی را مجبور به ترک قدرت کند. بنابراین، همان سیستم قضایی، قضات مستقل، و احترام به قانون و حقوق فردی که برای یک دموکراسی پایدار ضروری است، برای تأمین امنیت حقوق مالکیت و قراردادهای نیز لازم است.

همان نهادها و به‌ویژه هنجارهایی که دموکراسی را پایدار می‌کنند، توسعه را نیز ممکن می‌سازند. این نهادها احترام به کرامت انسانی را نهادینه کرده و چارچوب‌های لازم برای توسعه را تأمین می‌کنند.

توسعه دموکراتیک

در فصل ۲ بر اهمیت نوآوری برای توسعه، فرض آزادی برای نوآوری و ارتباط کرامت با فرض آزادی تأکید کردیم، اما نوآوری تنها بنیاد لازم برای توسعه نیست. امنیت قابل توجه مالکیت و یک سیستم حقوقی نسبتاً قابل اعتماد برای تأمین حقوق و حل و فصل اختلافات بین صاحبان حقوق، همچنین با خود دولت، شرایط مؤثر دیگری هستند. اما این شرایط به تنهایی کافی نیستند.

یک دموکراسی پایدار ایجاب می‌کند که بسیاری از امور از دستور کار انتخاب عمومی کنار گذاشته شوند؛ به عبارت دیگر، این مستلزم آن است که آزادی سیاسی وجود داشته باشد. از جمله امور مهمی که در دستور کار انتخاب عمومی نیستند، حقوقی است که ممکن است در اسناد فهرست شده باشند یا غیرفهرست شده و در اصولها و قوانین عرفی ریشه دوانده باشند. حق آزادی بیان و انتقاد از دولت عموماً جزو حقوق ضروری برای یک دموکراسی محسوب می‌شوند، اما چنین حقوقی نیازهای دموکراسی پایدار را به طور کامل برآورده نمی‌کنند.

بسیاری از کسانی که به دفاع از حکومت‌های توسعه‌گرای اقتدارگرا پرداخته‌اند، اذعان دارند که اقتدارگرایی خطر پیامدهای واقعا ویرانگر را در پی دارد، اما بر مواردی متمرکز می‌شوند که حداقل اقتدارگرایی نسبتاً آرام می‌تواند در رونق بخشیدن به توسعه اقتصادی نقش داشته باشد. (عمل رایج در دهه‌های گذشته مبنی بر ستایش رهبری اقتصادی لینن، موسولینی، استالین و هیتلر از رواج افتاده است.) نگاهی به تعداد زیادی از رژیم‌ها به جای تمرکز بر موارد منفرد نشان می‌دهد که «سود بالقوه» به خطر انداختن سرنوشت دموکراسی یا اقتدارگرایی ارزش تلاش را ندارد.

ویلیام استرلی و استیون پنینگز به بررسی دقیق و مقایسه فرضیه ارزش مثبت رهبری به طور کلی با شواهد پرداخته‌اند و به این نتیجه رسیده‌اند که با وجود آغاز با مدلی که در آن «رهبران برای رشد مهم هستند»، یافته اصلی ما این است که تأیید تأثیرات رشد مثبت یا منفی رهبران به صورت معنادار از لحاظ آماری برای رهبران فردی، به طور شگفت‌انگیزی دشوار است. به عبارت دیگر، دانستن این که رهبران به طور کلی برای رشد مهم هستند، بسیار متفاوت از دانستن این است که کدام رهبران برای رشد مهم هستند. ما تأثیرات مثبت یا منفی معنادار رهبران را برای کمتر از ۵۰ نفر از حدود ۷۵۰ رهبر با دوره تصدی حداقل ۳ سال (حدود ۶٪ از رهبران) تأیید کرده‌ایم. بسیاری از آن‌ها کمتر شناخته‌شده، فراموش‌شده یا ستارگان و شرور هستند. اقتدارگرایان در مجموعه رهبران معنادار از لحاظ آماری، به طور شگفت‌انگیزی کمتر نمایان هستند، عمدتاً به این دلیل که کشورهای اقتدارگرا همچنین روندهای رشد پرنوسان‌تری دارند که جداسازی تأثیرات واقعی رهبران را دشوار می‌سازد.

البته همه چهره‌های سیاسی، چه دموکراتیک و چه اقتدارگرا، ادعاهای قدرتمندی را مطرح می‌کنند و هر چیز خوبی در طول دوره تصدی خود را به خودشان نسبت می‌دهند و هر چیز بد را به دشمنان، بیگانگان، خرابکاران و غیره منتسب می‌کنند. این چیز جدیدی نیست. آنچه قابل توجه است، این است که چقدر مردم دوره‌های رشد اقتصادی را نه به روندهای در حال انجام یا سایر عوامل، بلکه صرفاً به «رهبری» نسبت می‌دهند. سیاستمداران همیشه خوشحال هستند که این تعریف و تمجید را بپذیرند.

1 Samuel Huntington and Joan Nelson, *No Easy Choice: Political Participation in Developing Countries* (Cambridge, MA: Harvard University Press, 1976), pp. 23, 24. Grace Goodell, "The Importance of Political Participation for Sustained Capitalist Development," *European Journal of Sociology*, Vol. 26, No. 1, May 1985, pp. 93–127, 100.

2 Fareed Zakaria, *The Future of Freedom: Illiberal Democracy at Home and Abroad*, rev. edn. (New York: W. W. Norton & Company, 2007), p. 61.

3 Stephen Haggard, *Developmental States* (Cambridge: Cambridge University Press, 2018), p. 48. "In contrast to the property rights and 'rule of law' approach, the developmental state literature emphasized strong—and even authoritarian—executives and coherent, meritocratic, or 'Weberian' bureaucracies." p. 6.

4 Haggard, *Developmental States*, p. 45.

5 F. A. Hayek, "The Use of Knowledge in Society," in *Individualism and Economic Order*, ed. Hayek (Chicago: University of Chicago Press, 1980), pp. 78–79, Kindle Edition Location 1162.

6 Adam Smith, *Lectures on Jurisprudence*, eds. R. L. Meek, D. D. Raphael, and Peter Stein (Indianapolis, IN: Liberty Classics, 1982), p. 352.

7 Public good refers to goods that are publicly consumed and enjoyed; the term should not be assumed to apply to whatever a public body decides is good, which might entail sacrificing the many for the private enjoyment of the few, i.e., providing private goods at the expense of others. Paul Samuelson contrasts "private consumption goods" with "collective consumption goods (X_{n+1} , ..., X_{n+m}) which all enjoy in common in the sense that each individual's consumption of such a good leads to no subtraction from any other individual's consumption of that good," from "The Pure Theory of Public Expenditure," *Review of Economics and Statistics*, Vol. 36, No. 4, November 1954, pp. 387–389. Mancur Olson, *The Logic of Collective Action* (Cambridge, MA: Harvard University Press, 1965): "A common, collective, or public good is here defined as any good such that, if any person X_i in a group X_1 , ..., X_i , ..., X_n consumes it, it cannot feasibly be withheld from the others in that group," p. 14.

8 See W. B. Gallie, "Essentially Contested Concepts," *Proceedings of the Aristotelian Society*, Vol. 56, 1955, pp. 167–198.

9 Gallie, "Essentially Contested Concepts," p. 198.

10 1936 Constitution of the USSR, www.departments.bucknell.edu/russian/const/1936toc.html, www.departments.bucknell.edu/russian/const/36cons04.html#chap10.

11 Zakaria, *The Future of Freedom*, p. 16.

12 Bertrand de Jouvenel, *On Power: Its Nature and the History of Its Growth* (Boston: Beacon Press, 1962), pp. 254–282; J. L. Talmon, *The Origins of Totalitarian Democracy* (New York: W. W. Norton & Co., 1970).

13 Systematic preference falsification has been studied by Timur Kuran in his study *Private Truths, Public Lies: The Social Consequences of Preference Falsification* (Cambridge, MA: Harvard University Press, 1997).

14 F. A. Hayek, "Individualism: True and False," in *Individualism and Economic Order*, ed. Hayek (Chicago: University of Chicago Press, 1980), pp. 29–30.

15 James Buchanan, "Social Choice, Democracy, and Free Markets," *Journal of Political Economy*, Vol. 62, April 1954, pp. 114–123, reprinted in *The Collected Works of James Bu-*

chanan, Vol. I, *The Logical Foundations of Constitutional Liberty* (Indianapolis, IN: Liberty Fund, 1999), pp. 89–102, 97.

16 Mancur Olson, “Democracy, Dictatorship, and Development,” *American Political Science Review*, Vol. 87, No. 3, September 1993, pp. 567–576, 569.

17 William Easterly and Steven Pennings, “Shrinking dictators: how much economic growth can we attribute to national leaders?” Paper presented at Annual Bank Conference on Development Economics 2018: Political Incentives and Development Outcomes, June 25–26, 2018, Washington, DC, p. 26, https://pubdocs.worldbank.org/en/265381528721163955/EP2018_MayLeadersFinal.pdf. See also William Easterly, “Benevolent Autocrats,” NYU Development Research Institute, DRI Working Paper No. 75, 2011, <https://wp.nyu.edu/dri/2011/05/31/publications-benevolent-autocrats/>.

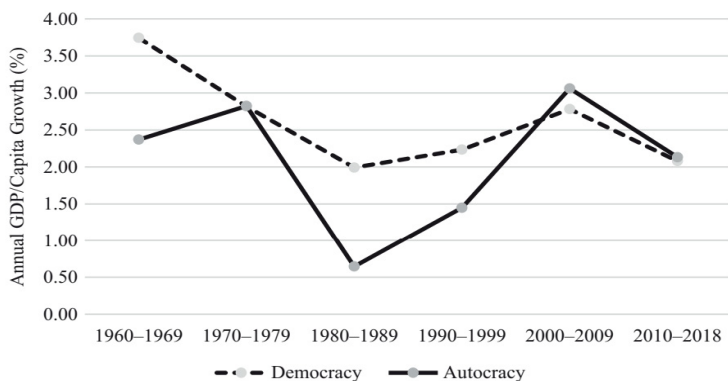


عدم کرامت حکومت استبدادی

مورتون اچ. هالپرین، جوزف تی. سیگل و مایکل ام. واینشتاین سوابق اقتصادی حکومت‌های دموکراسی و حکومت‌های استبدادی را بررسی کردند و از داده‌های پروژه Polity IV و بانک جهانی استفاده نمودند تا به این نظریه پاسخ دهند که دموکراسی در سطوح درآمدی پایین مانع رشد می‌شود. آنها در دوره‌ای از سال ۱۹۶۰ تا ۲۰۰۵ به نتیجه‌ای دست یافتند (مطالعه‌ی آنها در سال ۲۰۱۰ منتشر شد).

با وجود پذیرش گسترده دیدگاه رایج، حکومت‌های دموکراسی به‌طور متوسط در تقریباً هر جنبه از توسعه بهتر از حکومت‌های استبدادی عمل کرده‌اند. زمانی که نمونه کاملی از کشورها مورد بررسی قرار می‌گیرد، دموکراسی‌ها در طول پنج دهه گذشته به‌طور مداوم به سطوح بالاتری از رشد اقتصادی نسبت به حکومت‌های استبدادی دست یافته‌اند.

همان‌طور که این محققان اشاره کرده‌اند، این یافته چندان غیرمنتظره نیست؛ چراکه اکثر کشورهای ثروتمند دموکراسی هستند. اما مقایسه جالب‌تر، بررسی ادعاهای مربوط به حکومت‌های استبدادی در کشورهای کم‌درآمد بود. آنها نه تنها دریافتند که حکومت‌های استبدادی با درآمد پایین بیشتر در معرض نتایج فاجعه‌آمیز هستند، بلکه همچنین مشاهده کردند که «دموکراسی‌ها، حتی دموکراسی‌های با درآمد پایین، در رشد اقتصادی از حکومت‌های استبدادی بهتر عمل می‌کنند. بخشی از این به دلیل آن است که این رشد پایدارتر است و کمتر در معرض کاهش‌های ناگهانی و تند قرار دارد. سوابق بهتر آنها موجب می‌شود که فقرا از رنج‌های زیادی در امان بمانند.»



شکل ۵.۱ نرخ‌های رشد GDP میانه برای دموکراسی‌ها و خودکامگی‌ها، جهان

منبع داده: داده‌های دموکراسی/خودکامگی از پایگاه داده Polity IV استخراج شده است.^۱ نرخ‌های رشد GDP از شاخص‌های توسعه جهانی بانک جهانی گرفته شده است.^۲

نمره دموکراسی استفاده شده، نمره دموکراسی کشور برای آن سال بود. این برخلاف روش هالپین و همکاران است که نویسندگان نمره دموکراسی/خودکامگی سال ۲۰۰۸ را برای تمام سال‌ها انتخاب کردند. داده‌های دموکراسی/خودکامگی از پایگاه داده Polity IV استخراج شده است.^۳ نمره‌های مشابهی که توسط هالپین و همکاران استفاده شده بود برای تعریف دموکراسی و خودکامگی به کار رفته است، به این صورت که نمره ۰ تا ۲ در Polity IV = خودکامگی و نمره ۸ تا ۱۰ = دموکراسی است. نرخ‌های رشد GDP از شاخص‌های توسعه جهانی بانک جهانی گرفته شده است.^۴

با به‌روزرسانی اعداد در مطالعه هالپین، سیگل و واینستاین تا سال ۲۰۱۸ و با مقایسه دقیق‌تر داده‌ها، ما همچنین یک مزیت قوی برای دموکراسی‌ها نسبت به حکومت‌های استبدادی پیدا کردیم. به‌عنوان مثال، هالپین و همکارانش امتیاز دموکراسی یا استبدادی برای سال ۲۰۰۸ را برای سال‌های قبلی استفاده کردند، اما برخی کشورها در طول دهه‌های مورد بررسی به دموکراسی یا استبدادی تغییر کردند. بنابراین، ما امتیازها را سال‌به‌سال برای هر کشور تنظیم کرده و امتیازهای

1- www.systemicpeace.org/inscr/p4v2018.xls

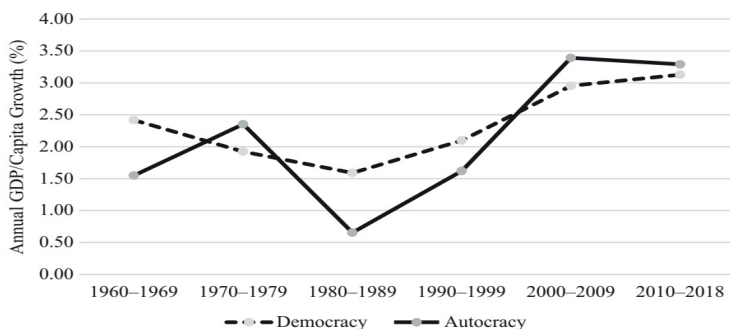
2- <https://data.worldbank.org/indicator/NY.GDP.PCAP.KD.ZG>

3- www.systemicpeace.org/inscr/p4v2018.xls

4- <https://data.worldbank.org/indicator/NY.GDP.PCAP.KD.ZG>

دموکراسی و استبدادی را با نرخ‌های رشد تولید ناخالص داخلی (GDP) آن سال مطابقت دادیم. علاوه بر این، هالپرین و همکارانش از داده‌های درآمد ناخالص ملی (GNI) استفاده کردند، درحالی‌که ما از داده‌های تولید ناخالص داخلی (GDP) بهره بردیم؛ زیرا GNI شامل کمک‌های خارجی و حواله‌های دریافتی از خارج است که فعالیت‌های اقتصادی واقعی در کشور را پنهان می‌کند، درحالی‌که اندازه‌گیری GDP مجموع ارزش افزوده‌ای را که توسط تمام تولیدکنندگان ایجاد می‌شود، نشان می‌دهد.

هنگام مقایسه نرخ‌های رشد تولید ناخالص داخلی میانه برای دموکراسی‌ها در مقابل حکومت‌های استبدادی از سال ۱۹۶۰ تا ۲۰۱۸، مزیت قوی‌ای برای دموکراسی‌ها نسبت به حکومت‌های استبدادی پیدا می‌شود که دومی تغییرات بیشتری را نشان می‌دهند. هیچ مزیت جهانی برای حکومت‌های استبدادی وجود ندارد. تمایل طبیعی انسان به این‌که فرض کند باید یک عامل خاص پشت پدیده‌ها وجود داشته باشد، به نظر می‌رسد مردم را به‌طور طبیعی به نسبت دادن هرآنچه در یک کشور اتفاق می‌افتد به «رهبران» آن سوق می‌دهد. هالپرین و همکاران سپس داده‌ها را با حذف کشورهای شرق آسیا تحلیل کردند، با این استدلال که «تجربه رشد فوق‌العاده کشورهای ببر شرق آسیا به‌طور مشهودی نرخ رشد حکومت استبدادی مشاهده‌شده را تغییر می‌دهد.»



شکل ۵.۲ نرخ‌های رشد GDP میانه برای دموکراسی‌ها و خودکامگی‌های کم‌درآمد

منبع داده: داده‌های دموکراسی/خودکامگی از پایگاه داده Polity IV استخراج شده است.^۱ نرخ‌های رشد GDP از شاخص‌های توسعه جهانی بانک جهانی گرفته شده است.^۲

1- www.systemicpeace.org/inscr/p4v2018.xls

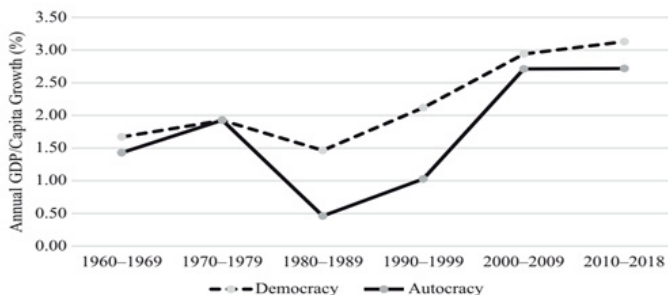
2- <https://data.worldbank.org/indicator/NY.GDP.PCAP.KD.ZG>

روش برای شکل ۵.۲ همانند شکل ۵.۱ است، با این تفاوت که آستانه $\$2,000$ GDP سرانه که توسط هالپرین و همکاران برای تمرکز بر کشورهای کم‌درآمد استفاده شده بود، به دالر ثابت ۲۰۱۰ ($\$2532$ GDP سرانه) تنظیم شد و داده‌ها برای هر سال تنظیم گردید تا برخی کشورها از رتبه‌بندی کنار گذاشته شوند زیرا درآمدها بالاتر از آستانه رفت. علاوه بر این، در حالی که هالپرین و همکاران روش خود را از ویرایش قبلی مطالعه تغییر دادند و از هر دو شاخص *Free- and Polity IV* و *dom House* هنگام انجام تحلیل کشورهای کم‌درآمد استفاده کردند (*The Democracy Advantage*) (نیویورک: روتلج، ۲۰۱۰)، ویرایش کیندل، مکان (۴۳۲۶)، به منظور حفظ سازگاری، ما تنها از نمرات *Polity IV* برای هر مقایسه استفاده کردیم.

زمانی که ما داده‌ها را به‌روزرسانی کردیم، متوجه شدیم که حذف کشورهای شرق آسیا منجر به حذف پنج دموکراسی و هشت حکومت استبدادی شد و در نتیجه، حکومت‌های استبدادی با درآمد پایین باقی‌مانده به‌طور مداوم از دموکراسی‌های با درآمد پایین عقب‌تر افتاده‌اند.

اصلاحات دموکراتیک

یک مزیت بزرگ دموکراسی، نهادینه شدن راه‌هایی برای اصلاح سیاست‌های فاجعه‌بار است. مزیت دیگر آن نسبت به حکومت‌های استبدادی، احتمال بیشتر ایجاد تعهدات قابل اعتماد برای عدم مصادره و توقیف سرمایه‌گذاری‌ها است که این تعهدات، سرمایه‌گذاری و قراردادهای بلندمدت را تشویق می‌کند که همه این‌ها عناصر مثبت رشد اقتصاد پایدار هستند. چنین تعهد قابل اعتماد همچنین منجر به پیشرفت‌های آزموده شده در بازار، که محرک رشد اقتصادی هستند، می‌شود. دموکراسی‌ها معمولاً توانایی بهتری در غلبه بر مشکل به‌اصطلاح ناسازگاری زمانی در تصمیم‌گیری دارند. مشکل عدم تناقض زمانی در تصمیم‌گیری زمانی پیش می‌آید که یک عامل پس از داشتن تعهدی در یک زمان، بعدها آن را در راستای منافع خود نمی‌داند، به ویژه زمانی که پس از به دست آوردن مزایای داشتن آن تعهد در زمان اول، باید هزینه‌های انجام تعهد را متحمل شود. در زمان T وعده دادن برای انجام کاری در زمان $T + 1$ آسان است، اما وقتی زمان $T + 1$ فرا می‌رسد و فرد قبلاً از وعده‌ای که در زمان T داده است سود برده، ممکن است کمتر تمایل به عمل کردن به آن تعهد داشته باشد.



شکل ۵.۳ نرخ‌های رشد GDP میانه برای دموکراسی‌ها و خودکامگی‌های کم‌درآمد، به‌استثنای شرق آسیا

منبع داده: داده‌های دموکراسی/خودکامگی از پایگاه داده Polity IV استخراج شده است.^۱ نرخ‌های رشد GDP از شاخص‌های توسعه جهانی بانک جهانی گرفته شده است.^۲

وعده برای احترام گذاشتن به شخصی در صبح ممکن است در شب، در اوج احساسات، به راحتی بیان شود، اما اجرای آن در صبح روز بعد چندان آسان نیست. مشکل این است که انگیزه انجام ندادن وعده‌ای که اکنون داده می‌شود، در آینده آشکار می‌شود. زیرا اگر راهی برای تضمین تعهد معتبر به عدم مصادره سرمایه‌گذاری‌ها و دارایی‌ها وجود نداشته باشد، سرمایه‌گذاران و تاجران از طرح‌ریزی برنامه‌های بلندمدت خودداری خواهند کرد. مشکل ناسازگاری زمانی فقط برای دولت‌ها نیست، بلکه تمام طرف‌هایی که در انواع مختلف تعاملات طولانی مدت درگیر هستند، با آن مواجه می‌شوند.

اقتصاددانان نهادی، مانند داگلاس نورث و بری وینگست، استدلال کرده‌اند که راه‌حل‌های این مشکلات برای رشد اقتصادی بلندمدت کلیدی هستند. یک تعهد معتبر به‌طور ضروری مستلزم محدودیت‌هایی بر قدرت سیاسی است، زیرا اگر قدرت نامحدود باشد، نمی‌تواند تعهدات خود را حفظ کند. ارزش تأکید دوباره بر این است که در حالی که چنین تعهدات معتبری برای مصادره نکردن دارایی‌ها برای رشد ضروری است، آن‌ها به‌تنهایی کافی نیستند تا یک غنای بزرگ مداوم را محقق کنند؛ چرا که آزادی نوآوری برای این امر ضروری است. ما اضافه می‌کنیم که در حالی که نهادها ممکن است ابزارهایی برای حل مشکلات تعهد باشند، این ابزارها تنها به اندازه‌ی اصول کسانی که آن‌ها را به کار می‌برند، کارآمد هستند.

1- www.systemicpeace.org/inscr/p4v2018.xls

2- <https://data.worldbank.org/indicator/NY.GDP.PCAP.KD.ZG>

البته، ممکن است که از میان صدها حکومت استبدادی در تاریخ اخیر، چند موردی را انتخاب کرد که به برخی از مکانیزم‌های تعهد دست یافته‌اند. رونالد جی. گیل‌سون و کورتس جی. میل‌هپت سه نامزد را برای آنچه که آن‌ها «دیکتاتورهای خیرخواه» می‌نامند، شناسایی می‌کنند، اما تحلیل آن‌ها راهنمایی برای تصمیم‌گیری در مورد اینکه آیا استبدادی یا دموکراسی مطلوب‌تر است، ارائه نمی‌دهد. آن‌ها یک حکومت استبدادی «خیرخواه اقتصادی» را به عنوان حکومتی تعریف می‌کنند که «در آن، تابع مطلوبیت رهبران رشد بلندمدت تولید ناخالص داخلی (GDP) را بالاتر از رشد حساب‌های بانکی‌شان در سوئیس قرار می‌دهد و از قدرت دولت برای دنبال کردن تحول اقتصادی ملی استفاده می‌کند».

آن‌ها خود را محدود به سه دیکتاتوری ادعا شده مهربان کرده‌اند: شیلی تحت دیکتاتوری آگوستو پینوشه، کره جنوبی تحت حکم پارک چونگ‌هی و چین تحت رهبری دنگ شیائوپینگ و جانشینان وی؛ آن‌ها فرض می‌کنند که تعهداتی که این رژیم‌ها داده‌اند از آنچه در دموکراسی‌های فرضی قابل دسترس بود برتر بوده است؛ و آن‌ها به طور قانع‌کننده‌ای ادعا می‌کنند که مکانیزم‌های تعهدی که آن‌ها شناسایی کرده‌اند می‌تواند به «دموکراسی‌های در حال توسعه» راهنمایی مفیدی ارائه دهد. با وجود عنوان جالب توجه، تلاش آن‌ها در بهترین حالت (همان‌طور که خودشان اذعان می‌کنند) موفق به شناسایی تکنیک‌های پیش‌تعهد می‌شود که ممکن است برای ائتلاف‌های اکثریت دموکراتیک نیز در دسترس باشد. لازم به ذکر است که شیلی، که توسط گیل‌سون و میل‌هپت به عنوان کشوری شناسایی شده که از یک «دیکتاتور خیرخواه» بهره برده است، نرخ‌های رشد اقتصادی بالاتری نسبت به سایر کشورهای آمریکای لاتین داشته و استانداردهای زندگی آن سریع‌تر افزایش یافته است، اما در طول دهه‌های گذشته، درک عمومی بسیار پایینی از سیاست‌های اقتصادی داشته است و در رتبه‌بندی جدید «ذهنیت اقتصادی» که از طریق نظرسنجی ارزش‌های جهانی و نظرسنجی ارزش‌های اروپایی به دست آمده است، در شاخص جهانی ذهنیت اقتصادی ثبت شده است. در رتبه ۶۴ از ۷۴ کشور قرار دارد. این امتیاز پایین‌تر از تاجیکستان، زیمبابوه، نیجریه، نیکاراگوئه و سایر کشورهایی است که نرخ‌های رشد اقتصادی بسیار پایین تری دارند.

گیلسون و میل‌هپت بر یک موضوع حیاتی تمرکز می‌کنند، که چگونه روابط اقتصادی طولانی‌مدت و طولانی‌مسافت می‌توانند از مبادلات محدود به محلی، خویشاوندی، یا گروه‌های محدود مشابه ظهور یابند،

جایی که طرف‌های مبادله اقتصادی می‌توانند به تعهدات خود به طور موثق پایبند باشند، اما فقط در محدوده محلی، خویشاوندی، یا گروه‌های محدود مشابه، ممکن است مبادلات با خارجی‌ها صورت گیرد، اما به طور کلی به معاملات نقدی محدود می‌شوند. صرفاً تمایل به چانه‌زنی بر سر قیمت‌ها در بازار برای رسیدن به غنای بزرگ کافی نیست. اقتصادهای بازار که در آن تقریباً تمام معاملات به صورت معاملات آنی (یعنی نقد یا مبادله کالا با کالا) انجام می‌شود و انتقالات به‌طور هم‌زمان صورت می‌گیرد، که نشانه‌ای از توسعه‌نیافتگی نهادی و اصولی است، نه نشانه‌ای امیدوارکننده از یک ذهنیت استثنایی دوستانه با بازار باشد.

گسترش اعتماد فراتر از دایره‌های کوچک خویشاوندان یا همسایگان، یک عنصر اساسی در ظهور کرامت مدرن است و از طریق ارزیابی مجدد عمومی لیبرال و مکانیزم‌های نهادی مرتبط، مانند ضمانت و شهرت، امکان‌پذیر شده است. اکنون، شهرت از طریق سیستم‌هایی مانند دفاتر اعتباری و شرکت‌های کارت اعتباری و سایر سیستم‌ها، در سطح جهانی و میان افرادی که کاملاً ناشناخته هستند، تسهیل شده است. دیکتاتوری‌های به‌ظاهر خیرخواه در عمل درس‌های زیادی برای به اشتراک گذاشتن با دموکراسی‌ها ندارند. انتخاب سه حکومت از میان صدها حکومت، همان‌طور که گیل‌سون و میل‌هیت انجام می‌دهند، و سپس جدا کردن مکانیزم‌های تعهدی که به سرمایه‌گذاری کمک می‌کنند، به‌طور کلی از حکومت‌های استبدادی حمایت نمی‌کند، همان‌طور که خودشان نیز اذعان می‌کنند، و راهنمایی کمی برای دموکراسی‌های در حال توسعه ارائه می‌دهد.

اصول‌ها و نهادهای دموکراتیک لیبرال ابزارهای خود را برای گسترش شبکه‌های اعتماد و حل یا حداقل بهبود مشکل ناسازگاری زمانی در تصمیم‌گیری ارائه می‌دهند. این به‌ویژه از طریق افزایش احتمال (هرچند نه تضمین‌شده) شامل شدن گروه بیشتری از ذینفعان به دست می‌آید. برخی جداسازی‌های معنادار اقتصادی و سیاسی (هرگز به‌طور کامل تحقق نیافته) انگیزه‌های برای مبارزات بر سر قدرت و ثروت را کاهش می‌دهد. مانوئل هیندس، وزیر اسبق مالیه السالوادور و رئیس بخش بانک جهانی، میان جوامع یک‌بعدی («همه چیز به یک بعد، بعد سیاسی، کاهش می‌یابد که منازعات سیاسی را به امور همه یا هیچ تبدیل می‌کند») و جوامع چندبعدی («قدرت اقتصادی و سیاسی از هم جدا و مستقل می‌مانند») تمایز قائل می‌شود.

جوامع چندبعدی بیشتر از جوامع یک‌بعدی احتمال دارد که پذیرای خلق ارزش‌های نوآورانه باشند. اگر دارندگان قدرت سیاسی همچنین بخش عمده‌ای از ثروت را تخصیص دهند یا مالک آن باشند، آن‌ها بیشتر به مخالفت با نوآوری‌های خلق‌کننده ارزش تمایل خواهند داشت، چرا که این نوآوری‌ها معمولاً ارزش شرکت‌ها و سرمایه‌های موجود را کاهش می‌دهند.

به‌عنوان یک مثال اخیر، می‌توان به مخالفت شدید شرکت‌های تاکسی با شرکت‌هایی که اپلیکیشن‌های اشتراک‌گذاری سفر ارائه می‌دهند اشاره کرد، که عناوین جهانی مانند «رانندگان تاکسی اروپا علیه اوپر اعتصاب می‌کنند»، «تاکسی‌ها در برابر اوپر»، «هدف انتقادات تاکسی‌رانان، اوپر دفتر خود را در سائو پائولو افتتاح می‌کند»، و «شرکت‌های تاکسی علیه اوپر و سایر خدمات اشتراک‌گذاری سفر متحد می‌شوند» را به‌وجود آورد.

سودهای نوآوری احتمالاً به‌طور گسترده پراکنده خواهند شد، در حالی که ضررهای ناشی از معرفی نوآوری‌ها احتمالاً بر تولیدکنندگان موجود متمرکز می‌شود، که به‌طور کلی قدرت سیاسی بسیار بیشتری نسبت به مصرف‌کنندگان بالقوه و سازمان‌نیافته که از نوآوری‌ها منتفع خواهند شد، دارند. زمانی که تصمیم‌گیرندگان سیاسی همچنین تصمیم‌گیرندگان اقتصادی هستند، تمرکز ضررها بر سر آن‌ها باعث می‌شود که احتمال مسدود کردن نوآوری بسیار بیشتر باشد.

اکثریت حکومت‌های دموکراتیک کمتر احتمال دارد که مانند حکومت‌های استبدادی طماع باشند، زیرا اکثریت همچنین ثروت تولید می‌کنند و مالک آن هستند و در صورت توزیع مجدد، احتمال دارد که ثروت خود را از دست بدهند، علاوه بر آنچه که ممکن است از طریق توزیع مجدد به دست آورند. همان‌طور که مانکور اولسن اشاره می‌کند،

با اینکه هم اکثریت و هم حکومت استبدادی به دلیل کنترل جمع‌آوری مالیات، علاقه‌مندی فراگیری به جامعه دارند، اما اکثریت همچنین سهم قابل‌توجهی از درآمد بازار جامعه را کسب می‌کند، که به آن‌ها علاقه‌مندی فراگیرتری به بهره‌وری جامعه می‌دهد. علاقه اکثریت به درآمدهای بازار خود باعث می‌شود که آن‌ها کمتر از یک حکومت استبدادی که به خود توزیع می‌کند، به خود توزیع مجدد کنند.

اولسون با به‌کارگیری همان منطق در مورد تجربه مشترک دموکراتیک اکثریت‌های فراموشی در سیستم‌های حکومت نمایندگی،

استدلال خود را تقویت می‌کند. وقتی که بر روی مسدود کردن نوآوری تمرکز می‌شود و نه تنها بر روی توزیع مجدد درآمدهای مالیاتی، نقطه‌نظر اولسون حتی بیشتر تقویت می‌شود. بخش عمده‌ای از سودهای ناشی از نوآوری‌ها در آینده به دست می‌آید و معمولاً به گروه‌های بزرگ و سازمان‌نیافته، و حتی تقریباً به کل جمعیت تعلق می‌گیرد. در مقابل، زیان‌های کوچک‌تر ناشی از نوآوری با سرعت بیشتری متوجه بخش‌های متمرکزتر، شناخته‌شده‌تر و سازمان‌یافته‌تر جمعیت، مانند تولیدکنندگان موجود که از نوآوری استفاده نمی‌کنند یا سرمایه آن‌ها مختص به شکل تولید قبل از نوآوری است و ارزش آن کاهش می‌یابد، خواهد شد.

مسئله جانشینی قدرت به این معنی است که افق زمانی حکام استبدادی عموماً طولانی‌تر نیست، بلکه کوتاه‌تر از اکثریت‌های فراگیر است. با اینکه چرخه‌های انتخاباتی افق زمانی رهبران سیاسی را کوتاه‌تر از سرمایه‌گذاران نشان می‌دهد، اما افق زمانی رهبران دموکراتیکی که به‌طور انتخابی روی کار آمده‌اند، احتمالاً طولانی‌تر و فراگیرتر از حکام استبدادی خواهد بود که از دست دادن قدرت به رقیب می‌ترسند. این به این دلیل است که سیاستمدار بازنده معمولاً هنوز می‌تواند برای انتخابات آینده نامزد شود. همچنین، عدم ترس از زندان، تبعید یا اعدام نیز به افزایش افق زمانی سیاستمداران در جوامع دموکراتیک کمک می‌کند.

پراکندگی دانش نقش کلیدی در انقلاب علمی که تأثیر شگرفی بر جوامع اروپایی داشت، ایفا کرد. جول موکیر به ظهور «فرهنگ پیشرفت» توجه کرده است. جمهوری نوشتار، پراکنده در سراسر بسیاری از صلاحیت‌های سیاسی، با ارتباط منظم میان اعضای آن، به این معنی بود که هیچ نهادی قادر به سرکوب ظهور ایده‌های جدید نبود. آنچه ظهور جمهوری نوشتار را تسهیل کرد، صرفاً سرمایه‌گذاری در آموزش نبود، زیرا بیهوده‌گرایی مندریستی چینی چیزی جز آموزش دیده نبود، بلکه مشکلاتی بود که مقامات مستقر در تلاش برای جلوگیری، اما ناتوان از ممانعت از ظهور و گسترش ایده‌های جدید با آن مواجه بودند. رشد جمهوری نوشتار به ظهور فرهنگ پیشرفت کمک کرد، اما عنصر ضروری آن نبود. آنچه مورد نیاز بود، بازبینی آزادانه بود که به تعمیم فرض آزادی به هر طبقه و مذهب، هر رنگ و زبان و همه افراد منجر شد. فرهنگ پیشرفت حاصل، نوآوری ارزش‌آفرین را به همراه داشت و همچنین آزادی کار، انباشت سرمایه، سرمایه‌گذاری، آزادی قرارداد، آزادی ورود و خروج و دیگر عناصر اساسی توسعه اقتصادی را مورد استقبال قرار داد.

در سال ۱۹۲۰، مورخ جی. بی. بری دو نظریه‌ی پیشرفت را که با دو رویکرد توصیف‌شده در اینجا مطابقت دارند، تمایز قائل شد؛ یکی نظریه‌ی «دولت توسعه‌گرای» اقتدارگرا از یک‌سو، و دیگری آنچه دیردروی مک‌کلاسکی «نوآوری‌گرایی» می‌نامد، از سوی دیگر است. بنابراین، نظریه‌های پیشرفت به دو نوع متمایز تفکیک شده‌اند که با دو نظریه سیاسی کاملاً متضاد و دو نگرش متخاصم نسبت به توسعه و آزادی مطابقت دارند. نوع اول، نظریه‌ی آرمان‌گرایان سازنده و سوسیالیست‌هاست که مسیرهای دقیق و ساختارهای مشخص «شهر طلایی» را تصویر می‌کنند، جایی که توسعه‌ی انسانی یک سیستم بسته است؛ هدف آن شناخته‌شده و قابل‌دسترس است. این نظریه بر نظم و برنامه‌ریزی متمرکز است، جایی که جایگاه افراد مشخص شده و آزادی عمل آن‌ها محدود به چارچوب‌های تعیین‌شده است. اقتدار دولت در این سیستم نقش محوری دارد، و فرد بیش از یک ابزار در ماشین عظیم جامعه نیست. نوع دوم، نظریه‌ی کسانی است که به صعود تدریجی انسان باور دارند. آن‌ها معتقدند که با توسعه‌ی آزادی فردی و تداوم نیروهای که تا کنون موجب پیشرفت شده‌اند، جامعه می‌تواند به شرایط هماهنگی و خوشبختی رو به افزایش دست یابد. در این رویکرد، توسعه نامحدود است؛ هدف آن ناشناخته و در آینده‌ای دور قرار دارد. آزادی فردی نیروی محرکه‌ی این نظریه است، و نظام سیاسی مرتبط با آن لیبرالیسم می‌باشد، جایی که هر فرد حق دارد مسیر خود را انتخاب کند و تعیین جایگاهش در جامعه به اختیار خودش واگذار می‌شود.

وارد کردن تکنالوژی‌های اجتماعی

حتی کشورهای با درآمد بسیار پایین نیز شاهد پیشرفت‌های چشم‌گیری در زمینه‌های مختلفی چون طول عمر، سلامت، ارتباطات و سایر شاخص‌های رفاهی بوده‌اند که به سطوح بسیار بالاتری نسبت به آنچه که ساکنان کشورهای ثروتمند فقط پنجاه سال پیش تجربه کرده بودند، رسیده‌اند. این پیشرفت‌ها بدون این که بسیاری از اصول دموکراسی لیبرال یا «نوآوری‌گرایی» به طور کامل به اجرا درآمده باشند، محقق شده‌اند. به عنوان مثال، موبایل‌ها که پیش از این تنها در دسترس افراد بسیار ثروتمند در کشورهای توسعه‌یافته بودند، اکنون در کشورهای فقیر به طرز شگفت‌آوری رایج شده‌اند و عمل کرد آن‌ها حتی از نسخه‌های پیشرفته‌تر موجود در کشورهای ثروتمند نیز بهتر است. گوشی‌های موبایل امروزی شامل دوربین‌های ویدیویی، مترجم‌ها،

سرگرمی‌ها، نقشه‌های GPS برنامه‌های تناسب اندام و بسیاری دیگر از امکانات هستند. این تغییرات عمدتاً به دلیل این واقعیت است که فناوری‌های تولیدی نسبت به فناوری‌های اجتماعی به مراتب راحت‌تر از کشوری به کشور دیگر منتقل می‌شوند.

بر این باوریم که افرادی که در کشورهای خود کار می‌کنند، احتمالاً بیشتر قادر هستند تا تکنولوژی‌های اجتماعی جدیدی که برای توسعه مناسب هستند را معرفی کنند یا به طور کلی آن‌ها را تطبیق یا تکامل دهند. بازیگران دور دست در واشنگتن، لندن، ژنو، پاریس، توکیو، نیویورک یا دیگر مراکز صنعت توسعه بین‌المللی از واقعیات موجود، فرصت‌های تغییر و سیاست‌های ایجاد ائتلاف نسبت به بازیگران محلی آگاهی کمتری دارند. و در مورد فناوری‌های اجتماعی نیز، بازیگران محلی به مراتب احتمال بیشتری دارند که بدانند چه چیزهایی قابل وارد شدن است، چه چیزهایی باید تطبیق داده شود و چه نهادهای محلی موجود خدمات مشابه یا معادلی با آنچه که خارجی‌ها در کشورهای خود آشنا هستند، ارائه می‌دهند. همان‌طور که جورج ب. ن. آیتی، اقتصاددان غنایی، اظهار داشت، هنگامی که مقامات خارجی به صندوق‌های قرض‌الحسنه و باشگاه‌های پس‌انداز آفریقایی نگاه می‌کردند، آن‌ها را «نباشت کمونیستی ابتدایی» نامیدند، در حالی که در ایالات متحده آن‌ها را «تحدیه‌های پس‌انداز و وام» می‌خوانند.

یکی از میراث‌های استعمار در آفریقا، تحمیل حکم‌رانی از سوی خارجی‌ها بود که پذیرش نهادها و اصول دموکراتیک لیبرال را دشوار کرد. سیاست‌های «حکومت غیرمستقیم» آفریقایی‌های مورد نظر را به عنوان نمایندگان قدرت استعماری تعیین کرد و در واقع آن‌ها را نسبت به مردم آفریقا که بر آن‌ها قدرت داده شده بود، بدون حساب‌رسی قرار داد، که این امر توسط ارتش‌های استعماری پشتیبانی می‌شد. همان‌طور که اولوفمی تایوو در کتاب «چگونه استعمار مدرنیته را در آفریقا پیش‌دستی کرد» اشاره کرده است، مدرنیته و مفاهیم مدرن کرامت در آفریقا خفه شد.

در حالی که سیستم حقوقی مدرن بر مسئولیت فردی استوار بود، سیستم حقوقی استعماری سرشار از قوانینی بود که مسئولیت جمعی را ایجاب می‌کرد. در حالی که سیستم حقوقی مدرن اجازه‌ی ظهور اراده‌ی ذهنی در عمل را بدون محدودیت‌های بیش از حد می‌داد، سیستم حقوقی استعماری اراده‌ی ذهنی محلی را با محدودیت‌های متعدد، به ویژه فضایی، محدود می‌کرد. در حالی که سیستم حقوقی مدرن بر احترام به تمامیت شخصیت استوار بود، سیستم استعماری کار اجباری را که در واقع انکار شخصیت بود، مشروع می‌کرد. در حالی که سیستم حقوقی مدرن خود را در مشروعیت

مبتنی بر رضایت حکومت‌شدگان از طریق مشارکت آن‌ها در تشکیل دولت می‌پوشاند، سیستم حقوقی استعماری آن را به عنوان جنایت، خیانت، برای کسانی که خواستار حکومتی نبودند که در تشکیل آن هیچ سهمی نداشتند، تلقی می‌کرد. در حالی که سیستم حقوقی مدرن فرض برائت متهم را داشت، سیستم حقوقی استعماری فرض گناه متهمان محلی را تا زمان اثبات بی‌گناهی داشت، زیرا بر اساس تصویری که مدیران استعماری از بومیان داشتند، آفریقایی‌ها دروغگویان مادرزاد بودند.

وقتی قدرت‌های استعماری رفتند، به هر میزانی، دولت‌هایی که پشت سر آنها باقی ماندند، وارث سیستم‌های حاکمان غیرپاسخگو بودند. حکومت غیرمستقیم در آفریقا را می‌توان با رویه امپراتوری اسپانیا در حکمرانی کاملاً از طریق عوامل محلی اسپانیا مقایسه کرد، که میراثی متنوع اما ماندگار در سراسر امپراتوری اسپانیا به جا گذاشت. این را در تقابل با بیانیه‌ی کرامت دموکراتیک مدرن از رهبر اصلاح طلب، سرهنگ (دگروال) توماس رینبرو، در مباحثات پاتنتی قرار دهید.

زیرا حقیقتاً فکر می‌کنم که فقیرترین کسی که در انگلستان است، همانند یک فرد بزرگ و یا لرد، زندگی‌ای برای زیستن دارد؛ و در واقع، جایگاه شخص محترم است، فکر می‌کنم که این واضح است که هر فردی که تحت حکومتی زندگی می‌کند، باید ابتدا با رضایت خویش، خود را تحت آن حکومت قرار دهد؛ و فکر می‌کنم که فقیرترین فرد در انگلستان اصلاً در معنای دقیق کلمه موظف به پیروی از حکومتی که هیچ‌گونه صدای شرکت در آن نداشته است، نیست.

غلبه بر میراث اداره استعماری و حکومت غیرمستقیم یکی از چالش‌های مهم کشورهای پسا استعماری است. تلاش برای عملیاتی کردن نهادهایی که توسط اشغال‌گران خارجی باقی مانده بود، به طور شگفت‌آوری موفق نبود. تلاش برای وارد کردن برنامه‌های توسعه خارجی نیز همین بوده است - کمتر بی‌رحمانه، اما نه کمتر ناکام. همانطور که آیتی نتیجه می‌گیرد: "کافی است که به‌طور تقلیدی پیشرفت کنیم. قاره (آفریقا) هم اکنون پر از اجساد متعفن سیستم‌های وارداتی شکست خورده است." پذیرفتن کرامت دموکراتیک به معنای آن است که مردم محلی تغییر را رهبری کنند، خواه آن ریشه کن کردن میراث زیان‌آور استعمار باشد یا ایجاد سیستم‌های پاسخ‌گویی محلی و تضمین برکات فرض آزادی و کرامت خودگردانی برای مردم خود باشد.

کرامت دموکراتیک (مدنی)

جوسیا ابر، دانشمند سیاسی و محقق کلاسیک، چهار نوع کرامت را شناسایی کرده است: شایسته‌سالاری، طبقه اشراف، مدنی و انسانی. دو مورد اول، گروه‌های محدودی هستند که ریشه در نظام‌های اجتماعی اشرافی دارند. سومی، یعنی کرامت مدنی که پایه و اساس حکومت‌های دموکراتیک است، موضوع تحقیق ما است، هرچند که به شدت با کرامت انسانی نیز گره خورده است. تمرکز بر کرامت مدنی، جنبه‌های سیاسی و حقوقی کرامت را برجسته می‌کند، که نه تنها شامل انتظارات فرد برای احترام به خود؛ احترامی که دیگران به او می‌گذارند بلکه احترامی است که فرد به دیگران می‌گذارد، همان‌طور که کرامت بورژوازی احترام به دیگران را مقرر می‌کند و انتظار آن را دارد.

توانایی سر بالا نگه داشتن و مواجهه با دیگران به عنوان فردی برابر از نظر قانونی در قلب کرامت انسان نهفته است، خواه این کرامت به‌عنوان کرامت بورژوازی یا مدنی توصیف شود. کرامت امری وابسته به روابط است و نه تنها داخلی یا درون‌گرا. یک فرد برده ممکن است به‌طور محترمانه رفتار کند یا کرامت خود را حفظ نماید، اما توسط دیگران احترام گذاشته نشود. فردی که در چنین وضعیتی است، معمولاً همچنان خواستار احترام دیگران به کرامت خود خواهد بود؛ در واقع، یکی از دلایل اینکه افراد تحت ستم و آزر دیده گاهی کرامت خود را بزرگ می‌دارند، دقیقاً برای نشان دادن به خود و دیگران است که آن‌ها بهتر از رفتاری تحقیرآمیزی هستند که دریافت می‌کنند.

در یک جامعه با کرامت مدنی، کرامت به صورت عمومی و هم‌خصوصی به رسمیت شناخته می‌شود. همان‌طور که ابر توصیف می‌کند؛

کرامت بدون شک شامل عزت نفس است و ممکن است ما یک هسته غیرقابل تقلیل از کرامت شخصی و غیرقابل نقض به‌عنوان احترام به خود را حفظ کنیم، صرف‌نظر از آنچه از سوی دیگران متحمل می‌شویم. با این حال، در عمل، زندگی با کرامت به ارزشی که دیگران برای ما قائل‌اند و چگونگی رفتار آن‌ها با ما بستگی دارد. کرامت ما در نحوه رفتار ما با دیگران و رفتار آن‌ها با ما ظاهر می‌شود. کرامتی که در دموکراسی مورد نظر است، به میزان قابل توجهی به احترامی که ما به‌صورت علنی از طریق گفتار و رفتار به یکدیگر نشان می‌دهیم، مرتبط است.

آن نوع از کرامتی که دِموس، یعنی مردم عادی، از آن برخوردار بودند، ویژگی جوامع سیاسی اولیه‌ای بود که به نام دموکراسی شناخته می‌شدند و همین ویژگی کرامت مدنی بود که آن‌ها را پایدار نگه داشت.

شایان ذکر است که دموس شامل تمام جمعیت بشری نمی‌شود. از این جهت، دموکراسی کلاسیک در بسیاری موارد یک نمونه اولیه از دموکراسی مدرن بود و نباید به‌عنوان یک آرمان اخلاقی یا سیاسی ایده‌آل تلقی شود. اعمال اصول دموکراسی هزاران سال به طول انجامید و برای تحقق آن در دنیای مدرن، ظهور لیبرالیسم و دموکراسی لیبرال لازم بود. با وجود ایرادهای آشکار، این نمونه‌های اولیه همچنان درس‌های مهمی برای نسخه‌های بعدی دارند و ما هنگام بررسی نمونه‌های دموکراتیک دوران باستان به آن‌ها مراجعه می‌کنیم.

سخنان دموستن، خطیب و مدافع دموکراسی آتنی، هنگام محاکمه میدیاس برای حمله و تحقیر عمومی او، پس از ارائه دلایلش، با یادآوری اهمیت شهروندی در یک نظام دموکراتیک به هیئت منصفه آتنی پایان یافت.

فکر کنید. همین که این دادگاه به پایان برسد، هر یک از شما به خانه خود خواهید رفت، یکی سریع‌تر و دیگری آرام‌تر، نه نگران و نه به پشت سر نگاه کرده، نه ترس از اینکه با دوست یا دشمن، بزرگ یا کوچک، قوی یا ضعیف برخورد کند. و چرا؟ زیرا در دل خود می‌داند و مطمئن است و به پولیتی (دولت) اعتماد کرده است که هیچ‌کس او را نخواهد گرفت، توهین نخواهد کرد یا نخواهد زد.

این اعتماد به کرامت فردی ناشی از قدرت فیزیکی یک شخص یا توانایی دفاع از خود در نبرد نبود، بلکه به دلیل اعتماد همگانی به قوانین و تمایل گسترده برای دفاع از کرامت و حقوق دیگران بود. دموستن به داوران آتنی یادآوری کرد که:

این نه به این دلیل است که تنها شما از میان شهروندان در حالت آماده باش قرار دارید، نه اینکه قدرت فیزیکی شما در بهترین و قدرتمندترین حالت است، نه اینکه در اوج جوانی هستید؛ این به هیچ علت از این دست نیست، بلکه تنها به قدرت قوانین مربوط است. و قدرت قوانین چیست؟ اگر یکی از شما مورد ظلم قرار گیرد و فریاد بزند، آیا قوانین به طرف او خواهند دوید و برای کمک به او خواهند آمد؟ نه؛ آنها تنها متون نوشته شده‌ای هستند و قادر به چنین اقدامی نیستند. پس قدرت آنها در کجاست؟ در خود شما است، اگر تنها از آنها حمایت کنید و آنها را در کمک به کسی که به آنها نیاز دارد، قدرتمند سازید. بنابراین قوانین از طریق شما قدرتمند هستند و شما از طریق قوانین.

کرامت مدنی در جهان باستان در بسیاری از جنبه‌ها با مدرنیته متفاوت است، اما ریشه‌های فرهنگ مدنی برخی درس‌ها و معیارهایی را برای نقش کرامت در پایه‌ریزی شهروندی فعال در حمایت از منافع عمومی ارائه

می‌دهند، به عبارت دیگر، چارچوبی برای پیگیری متقابل کالاهای گوناگون ما. همان‌طور که ارسطو درک عمومی از دموکراسی را توصیف کرده است. (۱) در حال حاضر، پایه اصلی یک حکومت دموکراتیک آزادی است. معمولاً گفته می‌شود که تنها در این نوع حکومت است که انسان‌ها بخشی از آزادی را در اختیار دارند، زیرا همان‌طور که ادعا می‌شود، هر دموکراسی‌ای به دنبال این هدف است. یکی از جنبه‌های آزادی این است که فرد هم حاکم باشد و هم محکوم.

(۲) عدالتی که ویژه عوام است این است که برابری را بر اساس تعداد نه بر اساس لیاقت قرار دهد؛ جایی که عدالت از این دست باشد، اکثریت لزوماً صاحب قدرت خواهد بود و آنچه را که اکثریت تصویب کند باید نهایی و عادلانه باشد، زیرا آنها ادعا می‌کنند که هر یک از شهروندان باید سهم برابری داشته باشد. نتیجه این است که در دموکراسی‌ها، فقرا بیش از ثروتمندان صاحب قدرت هستند، چرا که آنها اکثریت هستند و آنچه را که اکثریت تصویب می‌کند، قدرتمند است.

(۳) سپس این یک نشانه آزادی است و آن را از سوی طرفداران عوام به‌عنوان اصل تعریف‌کننده حکومت به حساب می‌آورند. نشانه دیگر آن زیستن به هر طریقی که فرد بخواهد است، زیرا به ادعای آنها، این کار آزادی است، چرا که زیستن به طریقی که فرد نمی‌خواهد، مشخصه فردی است که برده است.

(۴) بعد از آن، این دومین اصل تعریف‌کننده دموکراسی است. از آن برآمده است که فرد نباید تحت سلطه هیچ‌کس باشد، یا اگر هم چنین باشد، حداقل باید بتواند به نوبت حاکم و محکوم باشد. این به شیوه‌ای به آزادی مبتنی بر برابری کمک می‌کند.

دولت بر پایه‌ی گفت‌وگو، ریشه در فرهنگ حیثیت شهروندی دارد. در عمل، آتن دموکراتیک حیثیت شهروندی را در عمل به نمایش گذاشت؛ در اصل ایسگوریا (برابری در سخنرانی)، ایسونومیا (اجرای برابر قوانین)، و ایسوکراسی (برابری قدرت سیاسی). این اصول به مرور زمان در سراسر جهان گسترش یافته‌اند. آنها متعلق به هیچ فرهنگ خاصی نیستند، بلکه چارچوبی برای توسعه همه فرهنگ‌ها هستند. حیثیت مدرن مستلزم دموکراسی است.

در سخنرانی مشهورش درباره آزادی باستان و مدرن، بنجامین کنستان اصرار داشت که آزادی مدرن آنچه را که «حیثیت بورژوازی» نامیده‌ایم، در بر می‌گیرد وقتی آن را چنین تعریف کرد:

حق این است که فرد تنها در برابر قوانین قرار گیرد و به هیچ وجه توسط اراده خودسرانه یک یا چند فرد دستگیر، بازداشت، اعدام یا آزار و اذیت

نشود. حق این است که همه بتوانند نظر خود را ابراز کنند، شغلی را برگزینند و به آن بپردازند، مالکیت خود را اداره کنند و حتی از آن استفاده کنند؛ بتوانند بدون اجازه رفت‌وآمد کنند و مجبور نباشند از انگیزه‌ها یا اقدامات خود حساب پس دهند. حق همگان است که با دیگران متحد شوند، چه برای بحث در مورد منافع خود، چه برای اعتقاد به دینی که خودشان و همراهانشان ترجیح می‌دهند، یا حتی صرفاً برای گذراندن روزهای خود به شیوه‌ای که با تمایلات خود سازگارتر است.

با این حال، او تعریف خود را با آنچه «کرامت شهروندی» نامیده‌ایم، به پایان برد: «در نهایت، حق همگان است که در اداره دولت، چه از طریق انتخاب مقامات عمومی یا خاص و چه از طریق نمایندگی‌ها، درخواست‌ها و مطالباتی که مقامات ناچار به توجه به آنها هستند، تأثیر گذار باشند.»

کرامت بورژوازی و فرض آزادی بدون کرامت شهروندی و سیاست دموکراتیک فعال ناقص و ناپایدار است. ما این هشدار کنستان را پیش‌تر نقل قول کردیم، اما این موضوع به قدری اهمیت دارد که آن را دوباره نقل قول می‌کنیم، زیرا هشدار او در مورد بحث‌های معاصر در مورد «دموکراسی‌های مدیریت‌شده (شبه‌استبدادی)» در مقابل دموکراسی لیبرال بسیار مرتبط است.

خطر آزادی مدرن این است که ما، در حالی که مشغول لذت بردن از استقلال خصوصی خود و دنبال کردن منافع شخصی‌مان هستیم، به راحتی حق خود را برای مشارکت در قدرت سیاسی واگذار کنیم. صاحبان قدرت نیز تنها مشتاقی هستند که ما چنین کنیم. آنها آماده‌اند تا ما را از هر گونه دردسر، جز اطاعت کردن و پرداخت مالیات، معاف کنند. به ما خواهند گفت: "در نهایت، هدف تلاش‌های شما، انگیزه زحمات شما، موضوع تمام امیدهای شما چیست؟ آیا این خوشبختی نیست؟" سپس اضافه خواهند کرد: "خوب، این خوشبختی را به ما بسپارید و ما آن را به شما خواهیم داد." نه، آقایان، نباید آن را به آنها واگذار کنیم. صرف‌نظر از اینکه چنین تعهد مهربانانه‌ای چقدر جذاب به نظر برسد، بگذارید از مقامات بخواهیم که در محدوده خود باقی بمانند. بگذارید آنها تنها مسئول انجام عادلانه وظایف خود باشند، و ما مسئولیت خوشبخت کردن خود را بر عهده خواهیم گرفت.

صرف‌نظر از اینکه اتوکرات‌ها (حاکمان خودکامه) چه پاداش‌ها و وعده‌های کاذبی را ارائه دهند، حکومت آنها هرگز بهبودی نسبت به دموکراسی لیبرال ندارد. و صرف‌نظر از اینکه نیت خیرخواهانه افراد خارجی چقدر دلپذیر باشد، آنها نمی‌توانند دیگران را توسعه دهند. کسانی که به دنبال ثروتمند شدن و پیشرفت هستند، نباید توسعه خود را به دیگران واگذار کنند. افراد خارجی ممکن است کمک کنند، اما باید در محدوده خود باقی بمانند. توسعه جوامع فقیر و کشورهای فقیر در دست خود فقراست. آنها عاملان اصلی توسعه خویش هستند.

- 1 Morton H. Halperin, Joseph T. Siegle, and Michael M. Weinstein, *The Democracy Advantage: How Democracies Promote Prosperity and Peace* (New York: Routledge, 2010).
- 2 B. F. Skinner, *Beyond Freedom and Dignity* (New York: Vintage Books, 1971), p. 148.
- 3 Halperin, Siegle, and Weinstein, *The Democracy Advantage*, location 4319, Appendix C.
- 4 Halperin, Siegle, and Weinstein, *The Democracy Advantage*, location 4326, Appendix C.
- 5 World Bank, Metadata Glossary, <https://databank.worldbank.org/metadatataglossary/gender-statistics/series/NY.GDP.MKTP.CD>.
- 6 Other studies undermine the common belief that “leaders” are responsible for positive economic outcomes. For example, Stephanie M. Rizo and Ahmed Skali analyzed even larger data sets on “economic growth, political regimes, and political leaders over the 1858–2010 period.
- 7 Halperin, Siegle, and Weinstein, *The Democracy Advantage*, location 851.
- 8 Daron Acemoglu and James A. Robinson, *Economic Origins of Dictatorship and Democracy* (Cambridge: Cambridge University Press, 2006), p. 134.
- 9 Douglass C. North and Barry Weingast, “Constitutions and Commitment: The Evolution of Institutions Governing Public Choice in Seventeenth Century England,” *The Journal of Economic History*, Vol. XLIX, No. 4, December 1989, pp. 803–832.
- 10 Ronald J. Gilson and Curtis J. Milhaupt, “Economically Benevolent Dictators: Lessons for Developing Countries,” *The American Journal of Comparative Law*, Vol. 59, No. 1, Winter 2011, pp. 227–288, 229.
- 11 Chinese economists Sheng Hong and Zhao Nong concluded that SOEs actually lose money and “play a negative role in income distribution.” Sheng Hong and Zhao Nong, *China’s State-Owned Enterprises: Nature, Performance and Reform* (Singapore: World Scientific Publishing, 2013), p. 124.
- 12 Global Index of Economic Mentality, preliminary findings, www.atlasnetwork.org/assets/uploads/misc/GIEMREVISED4.pdf.
- 13 Manuel Hinds, *In Defense of Liberal Democracy* (Watertown, MA: Imagine Books, 2021), pp. 79–83.
- 14 Headlines from Die Welt, Le Point, Folha de São Paulo, and The Washington Post: “Europas Taxifahrer streiken gegen Uber” www.welt.de/wirtschaft/gallery128968543/Europas-Taxifahrer-streiken-gegen-Uber.html.
- 15 Mancur Olson, *Power and Prosperity* (New York: Perseus Books, 2000), p. 16.
- 16 J. Bradford DeLong and Andrei Schleifer, “Princes and Merchants: European City Growth Before the Industrial Revolution,” *Journal of Law and Economics*, Vol. XXXVI, October 1993, pp. 671–702, 699.
- 17 Joel Mokyr, “Progress, Useful Knowledge, and the Origins of the Industrial Revolution,” in *Institutions, Innovation, and Industrialization*, eds. Avner Greif, Lynne Kiesling, and John V. C. Nye (Princeton: Princeton University Press, 2015), pp. 33–67.
- 18 Joel Mokyr, “Culture, Institutions, and Modern Growth,” in *Institutions, Property Rights, and Economic Growth*, eds. Sebastiani Galiani and Itai Sened (Cambridge: Cam-

bridge University Press, 2014), pp. 151–191, 176. See also Joel Mokyr, *A Culture of Growth: The Origins of the Modern Economy* (Princeton, NJ: Princeton University Press, 2017).

19 J. B. Bury, *The Idea of Progress: An Inquiry into Its Growth and Origin* (New York: Dover Publications, 1955), p. 236.

20 The distinction is at the center of Thráinn Eggertsson's *Imperfect Institutions: Possibilities and Limits of Reform* (Ann Arbor, MI: University of Michigan Press, 2005).

21 George B. N. Ayittey, "African Peasants and the Market System," *Humane Studies Review*, Vol. 5, No. 3, April 1988, p. 5.

22 Olúfémí Táíwò, *How Colonialism Preempted Modernity in Africa* (Bloomington, IN: Indiana University Press, 2010), p. 186.

23 In A. S. P. Woodhouse, ed., *Puritanism and Liberty: Being the Army Debates (1647) from the Clarke Manuscripts with Supplementary Documents* (London: J. M. Dent & Sons, Ltd., 1992), p. 53.

24 George B. N. Ayittey, *Africa Unchained: The Blueprint for Africa's Future* (New York: Palgrave Macmillan, 2005), p. 334.

25 Josiah Ober, "Democracy's Dignity," *American Political Science Review*, Vol. 106, No. 4, November 2012, pp. 827–846.

26 Ober, "Democracy's Dignity," pp. 831–832.

27 Demosthenes, "Against Meidias," *Orations XXI–XXVI*, trans. J. H. Vince (Cambridge, MA: Harvard University Press, 1935), 221–222, pp. 147–149.

28 Demosthenes, "Against Meidias," 224–225, p. 149.

29 Aristotle, *The Politics*, trans. Carnes Lord (2nd ed., Chicago: University of Chicago Press, 2013), VI, 2, pp. 172–173.

30 Benjamin Constant, *The Liberty of the Ancients Compared to That of the Moderns* (1816; Indianapolis, IN: Liberty Fund, 2011), p. 6.

31 Constant, *The Liberty of the Ancients*, p. 17.

۶

عدم کرامت در کمک‌های توسعه‌ای

سایمون بلند که در آن زمان در بخش توسعه بین‌المللی بریتانیا در کنیا کار می‌کرد، یک تصویر مختصر از شکست‌های توسعه‌ای در این منطقه به خبرنگار نینا مانک ارائه داد: «پمپ‌های آب یا سیستم‌های آبی خراب و ناکارآمد، کلینیک‌های درمانی نیمه‌کاره، ساختمان‌های مسکونی رها شده، سرک‌هایی که به هیچ جا نمی‌رسند، بندهایی که فرو ریخته‌اند. آفریقا مملو از بقایای پروژه‌های توسعه‌ای خیرخواهانه است. مشکل این است که وقتی شما خارج شوید، چه اتفاقی می‌افتد؟» این شکست‌ها محدود به آفریقا نیستند. در بررسی آثار و پیامدهای سونامی سال ۲۰۰۴، یک مقام سریلانکایی در کتاب کمک در لبه هرج‌ومرج چنین گفته است: «نمی‌دانم کدام یک بدتر بود: موج اول آب یا موج دوم کمک‌ها.»

در سال ۲۰۱۷، اقتصاددانان بانک جهانی، مایکل وولکاک و کیت بریجز پرسیدند: «چرا سازمان‌های توسعه‌ای به رویکردهایی ادامه می‌دهند که به‌طور منظم به‌عنوان مشکل‌ساز شناخته شده‌اند؟» این سؤال خوبی است. شکست‌های کمک‌های سنتی به‌خوبی مستند شده و صداهای مختلفی خواستار اصلاحات شده‌اند. پس چرا این اصلاحات انجام نشده‌اند؟ برای درک بهتر جواب این سؤال و برای داشتن یک تصور از نوع تغییر مورد نیاز، در ادامه بررسی می‌کنیم که چرا کمک‌ها ناکام مانده‌اند.

در نوامبر ۲۰۱۹، ناتان نان از دانشگاه هاروارد مقاله‌ای درباره بازنگری در توسعه اقتصادی منتشر کرد که در آن خلاصه‌ای از آنچه درباره تأثیر کمک‌های خارجی بر کشورهای در حال توسعه آموخته شده، ارائه داده است. ما در اینجا چهار بخش اصلی نگرانی‌ها را برجسته می‌کنیم.

بخش اعظم کمک‌های خارجی به روش‌های مصرفی وابسته به کشور اهداکننده گره خورده است. دولت ایالات متحده به‌ویژه در

این زمینه برجسته است و بالاترین نسبت کمک‌های وابسته را دارد که به‌طور مؤثر به ترویج صنایع و شرکت‌های مورد تأیید آن‌ها منجر می‌شود. پیوند زدن کمک‌ها به کالاها و خدمات تولیدشده در کشورهای اهداکننده، هزینه‌های آن‌ها را «به‌طور متوسط ۱۵ تا ۳۰ درصد و در مورد مواد غذایی تا ۴۰ درصد» افزایش می‌دهد.

کمک‌های خارجی موجب رشد فساد می‌شود. بخش قابل توجهی از این کمک‌ها ناپدید می‌گردد. سی درصد مورد نادری نیست و موارد مستندی وجود دارد که ۱۰۰ درصد دالرهای کمک‌های خارجی هرگز به مقصد موردنظر نرسیده‌اند. کمک‌ها موجب افزایش منافع شخصی و تشویق اقدامات تخریبی می‌شود. رشد اقتصادی نمی‌تواند جبران فساد که کمک‌ها ایجاد می‌کنند را بکند؛ ارتباط میان کمک‌های خارجی و رشد اقتصادی در بهترین حالت مبهم است.

«کمک‌های خارجی به سرمایه‌گذاری رشدمحور (یا خود رشد) کمک نمی‌کند، بلکه باعث کاهش پس‌انداز داخلی و افزایش مصرف محصولات خارجی می‌شود.» باید توجه داشت که افزایش مصرف محصولات خارجی به خودی خود چیز بدی نیست، اگر این محصولات خارجی از تولید داخلی خریداری شده باشند.»

کمک‌های خارجی می‌تواند قدرت درگیری و کشمکش را تشدید کند. حتی کمک‌های غذایی نیز برای افزایش آمادگی نظامی به فروش رسیده‌اند. یک مطالعه نشان داد که به‌طور متوسط، «سال بعد از افزایش کمک‌های خارجی آمریکا به یک کشور، کشتار، سرکوب و شکنجه توسط دولت افزایش می‌یابد.»

به این فهرست، نگرانی اصلی دیگری اضافه کنید که کمک‌های خارجی موجب تضعیف پاسخ‌گویی دولت به شهروندان در دموکراسی‌های نوپا می‌شود. در کشورهای دریافت‌کننده، مقامات منتخب و وزارتخانه‌های آن‌ها با انگیزه‌های معکوس روبه‌رو هستند زیرا به خواسته‌های قدرت‌های خارجی پاسخ می‌دهند. آن‌ها معمولاً مجبورند بخش عمده‌ای از وقت و توجه خود را به رعایت الزامات اداری مربوط به کمک‌ها و شرکت در جلسات خارج از کشور اختصاص دهند.

به‌عنوان نمونه، تانزانیا را در نظر بگیرید، کشوری در آفریقا که در ده سال گذشته، کمک‌های خارجی بین ۳۰ تا ۷۰ درصد از بودجه دولت را تشکیل داده است. تصور کنید چنین سهم بزرگی چه تأثیری بر رهبران سیاسی و پاسخ‌گویی آن‌ها به شهروندانشان دارد. این تنها باعث اتلاف وقت نمی‌شود، بلکه پیامدهای آن به شکل نگران‌کننده‌ای آشکار می‌گردد.

به عنوان مثال، در سیرالئون، مقامات زمانی جشنی برگزار کردند تا خبر قرار گرفتن در پایین‌ترین رده‌بندی کشورهای جهان در برنامه توسعه سازمان ملل را جشن بگیرند، زیرا این امر به معنای دریافت کمک‌های بیشتر از سوی کشورهای دیگر بود.

حتی زمانی که کمک‌ها با محدودیت‌های کمی ارائه می‌شود، دولت‌های کشورهای دریافت‌کننده معمولاً در استفاده از این منابع مالی به تأمین منافع شهروندان خود ناکام مانده‌اند. لیندا پولمن، روزنامه‌نگار هلندی که پانزده سال پوشش بحران‌های انسانی را بر عهده داشته، الگوی سوءمدیریت و فساد توسط نخبگان غیرپاسخگو را مستند کرده است که از کمک‌ها برای پیشبرد جاه‌طلبی‌های خود استفاده می‌کردند. کتاب او، کاروان بحران، سفری روشنگرانه به درون معضلات اخلاقی است که فرضیات رایج درباره اینکه خارجی‌ها واقعا چه کاری می‌توانند برای کمک انجام دهند، به چالش می‌کشد. از دارفور تا گومه، از کابل تا آدیس آبابا، کمک‌ها ثابت کرده‌اند که به شدت در برابر بدترین فرصت‌طلبی‌ها و ذهنیت جنایتکارانه‌ی بازیگران درون ساختارهای قدرت کشورهای دریافت‌کننده، آسیب‌پذیر هستند.

استعمارزدایی از توسعه

امما ماودسلی، کتابی را در سال ۲۰۲۰ درباره تعاملات ناسالم حاکم بر روابط کشورهای اهداکننده و دریافت‌کننده نوشته است، نسبت به این‌که دولت‌های کشورهای ثروتمند به زودی روش‌های خود را تغییر دهند، خوشبین نیست. در عوض، او به مردم عادی و گروه‌های جامعه مدنی در کشورهای دریافت‌کننده نگاه می‌کند تا از دولت‌های خود بخواهند که چرخه کمک‌ها را بشکنند. درخواست‌ها بر رهبری جامعه مدنی و افزایش نفوذ گروه‌های مردمی بر پویایی‌های قدرت در حوزه کمک‌ها رو به افزایش است. به عنوان مثال، سازمان غیردولتی بین‌المللی صلح مستقیم *Peace Direct* در نوامبر ۲۰۲۰، ۱۵۸ فعال، آکادمیک و متخصص توسعه، را گردهم آورد تا درباره وضعیت تسلط کمک‌دهندگان بر دستور کار توسعه گفتگو کنند. نتایج این بحث در گزارشی ۵۶ صفحه‌ای خلاصه شد که بر تعهد مجدد به ارزش‌گذاری دانش محلی نسبت به اولویت‌های خارجی تأکید داشت. بر اساس ارزیابی شرکت‌کنندگان؛ بسیاری از رویه‌ها و نگرش‌های کنونی در نظام کمک‌های توسعه‌ای، ریشه در دوره استعماری دارند که اکثر سازمان‌ها و اهداکنندگان در کشورهای شمال جهانی هنوز حاضر به پذیرفتن آن نیستند.

بعضی از رویه‌ها و اصول‌های مدرن امروز باورها و قدرت‌های استعماری را تقویت می‌کنند، مانند ایدئولوژی «منجی سفید» که از تصاویر جمع‌آوری کمک‌های مالی و ارتباطات سازمان‌های غیردولتی بین‌المللی تا ساختارهای سازمانی این سازمان‌ها در جنوب جهانی و نگرش‌های بعضی از کارکنان کمک‌های بین‌المللی سفیدپوست که در جنوب جهانی فعالیت می‌کنند، قابل مشاهده است.

تمرکز گزارش بر مسائل نژادی با موضوعات گسترده‌تر مربوط به برابری نژادی که در حال حاضر در کشورهای شمال جهانی (اصطلاحی برای مجموعه سنتی کشورهای اهداکننده) در جریان است، همسو می‌شود. حتی به تازگی، در فوریه ۲۰۲۱، هیئت تحریریه نیویورک تایمز دیدگاه خود را درباره این روندها با عنوان «کمک‌های خارجی در حال مواجهه با یک حساسیتی است» منتشر کرد. برای روشن کردن استدلال خود، آن‌ها میان جنبش «زندگی سیاه‌پوستان مهم است» در ایالات متحده و خشم فزاینده مردم رنگین‌پوست در جنوب جهانی که از مداخله‌های پدرسالارانه نخبگان خارجی در کشورهاشان خسته شده‌اند، مقایسه می‌کنند. تحت شعار «استعمارزدایی از توسعه»، این جنبش در تلاش است تا قدرت تصمیم‌گیری را از شمال جهانی به دور کند.

نیویورک تایمز در مورد کار دگان علی^۱، یک فعال و رهبر سازمان غیردولتی در کنیا چنین توضیح می‌دهد:

بانو علی معتقد است که اگر نهادهای جهانی در زمینه قرض دادن پول و رفع موانع تجاری عادلانه‌تر عمل کنند، کشورهای آفریقایی به کمک‌های خارجی نیاز نخواهند داشت. وی می‌خواهد که سیستم فرمان‌دهی کمک‌های خارجی از سوی سازمان‌های خارجی بر کشورهای دریافت‌کننده و تحت سلطه خارجیان در ارائه کمک‌ها به یک بقایای گذشته تبدیل شود. به گفته خانم علی، «اولین قدم این است که بلافاصله بازاریابی مردم در بخش جنوبی جهان به عنوان «دریافت‌کنندگان منفعل» کمک که به «نجات‌دهندگان سفیدپوست» نیاز دارند، متوقف شود.»

افزایش ناراضی‌تی از کمک‌های توسعه به برجسته‌سازی بی‌کرامتی که افراد نادیده گرفته‌شده در معرض آزار و (عدم) صلاحیت منابع دور از دسترس قدرت متحمل می‌شوند، کمک می‌کند. موریسو میلر، برنده جایزه ژنی مک‌آرتور که تلاش‌های او برای انقلابی کردن کار مبارزه با فقر در آمریکا به انتصاب وی در دولت اوپاما انجامید، استدلال می‌کند که این نابرابری قدرت در مورد خارجیانی که بر زندگی فقرا تسلط

می‌یابند، امری جهانشمول است. در زمینه خدمات اجتماعی، او در کتاب خود گزینه جایگزین: بیشتر آنچه که درباره فقر باور دارید اشتباه است از رویکردی رادیکال و غیرمداخله‌گرانه حمایت می‌کند. شیوه تفکر جدیدی که میلر تصور می‌کند «از ما می‌خواهد که به این واقعیت اذعان کنیم که ابتکارهای روزمره افراد عادی بیشتر از حرکات بزرگ کسانی که ما آن‌ها را به عنوان قهرمان می‌نامیم، نقش حیاتی‌تری ایفا می‌کنند.» به قول اماما ماودسلی، در زمینه توسعه بین‌المللی، «کمک خارجی غربی ذاتاً تحقیرآمیز و توهین‌آمیز است، زیرا بر اساس مجموعه‌ای از سلسله‌مراتب استعماری و پس از استعماری بنا شده که برتری ایده‌ها، مدل‌ها و اصول‌های «غربی» و حق مداخله را فرض می‌کند.» اینکه ما مجموعه‌ای از برنامه‌های پرهزینه را ادامه می‌دهیم که در نهایت تأثیر مثبت چندانی نشان نمی‌دهند و در عین حال تحقیرهای جدیدی را بر جوامع آسیب‌پذیر تحمیل می‌کنیم، نشان‌دهنده آشفتگی غیرقابل‌حل‌ای است که مجتمع صنعتی کمک‌ها به آن تبدیل شده است. در واقع، چرا این کمک‌ها ادامه دارد وقتی می‌دانیم که بی‌تأثیر است و آسیب می‌رساند؟

مقاومت در مقابل تغییر

پابلو یانگوس در کتاب چرا ما در مورد کمک‌ها دروغ می‌گوییم یک توضیح بسیار انسانی برای این که چرا جامعه در حال توسعه از تغییر روش‌های خود اکراه دارد، ارائه می‌دهد:

طرفداران کمک‌های توسعه‌ای معمولاً همان افرادی هستند که معیشت و حس هویت حرفه‌ای آن‌ها به ادامه این کمک‌ها بستگی دارد. مشارکت آن‌ها در نظام کمک‌ها به گونه‌ای است که آن‌ها را به طور کورکورانه از بودجه‌های بزرگ‌تر حمایت می‌کند و مشخص نیست که ادعای آن‌ها در مورد سخن گفتن «به نمایندگی از مردم» واقعاً مورد بررسی قرار می‌گیرد یا خیر.

این نظریه نادرست که برای کشورهای فقیر، افراد خارجی که توسط مردم انتخاب نشده‌اند، مناسب‌ترین تصمیم‌گیرندگان هستند و استراتژی‌های توسعه‌ای را به نمایندگی از جمعیت محلی طراحی می‌کنند، با این باور اشتباه که توسعه پیش از ظهور اصول‌های دموکراتیک حاصل می‌شود، توجیه شده است. این انکار کرامت انسانی و قدرت تعیین سرنوشته مردم یک کشور، تنها خودگرایی پدرسالارانه را که امروزه در عمل توسعه نفوذ کرده است، تقویت کرده است.

آسیب‌های پدرسالاری به این دلیل بسیار فراگیر و سخت برطرف می‌شوند که خارجی‌ها به راحتی باور می‌کنند که با تحصیلات، اسناد و منابعی که دارند، بهترین افراد برای ایجاد تغییرات مثبت هستند. متخصصان توسعه ممکن است نظریه‌های جدید برای بهبود کمک‌ها را بررسی کنند، اما معمولاً از جدی در نظر گرفتن جایگزین‌هایی که نقش رهبری خود آن‌ها را به چالش بکشد، پرهیز می‌کنند. این نگرش پدرسالارانه در مدل بسیار ساده‌انگارانه و غیرانسانی که باعث می‌شود متخصصان توانایی ارزیابی درست تصمیم‌های اقتصادی دیگران را بیش برآورد کنند، نهادینه شده است.

در کتاب‌هایی از پدرسالاری: عقلانیت، اقتصاد رفتاری و سیاست عمومی، اقتصاددانان ماریو ریزو و گلن ویتمن به ریشه‌های فکری راهکارهای دستوری امروزی برای مشکلات اجتماعی پرداخته و یک خطای اساسی را در الگوهای ذهنی رایج آشکار می‌سازند. این اشتباه، اعتقاد به این است که مدل‌های موجود ما از رفتار انسانی به اندازه کافی نماینده تجربه انسانی هستند که بتوانند به طور قابل اعتمادی به ما نشان دهند فرد باید برای بهینه‌سازی مطلوبیت خود، بدون توجه به زمینه، چه کاری انجام دهد. یکی از دلایل اینکه این رویکرد منجر به خطا می‌شود، این است که فرض می‌کند متغیرهای مهمی مانند ترجیحات افراد را می‌توان در مدل لحاظ کرد. مشکل این است که ترجیحات یا آنچه مردم برای توضیح تصمیمات خود به آن استناد می‌کنند، واقعاً به طور مستقل از تصمیماتی که می‌خواهیم پیش‌بینی کنیم، وجود ندارند. آنها در فرآیند مذاکره و سازگاری با شرایط متغیر ساخته می‌شوند. مفهوم‌سازی آنها به عنوان اطلاعات پیش‌موجود که می‌توانیم جمع‌آوری و تحلیل کنیم، اشتباهی است که عواقب منفی جدی داشته است.

بسیاری از متفکران توسعه، همانند پلان‌گذاران مرکزی زمان‌های قدیم، معلومات و اطلاعات را با دانش اشتباه می‌گیرند. اطلاعات را می‌توان در گزارش‌ها نوشت، در جدول‌ها و نمودارها و گراف‌ها قرار داد و آن را منتقل، ذخیره و تجزیه و تحلیل کرد. دانش شامل موارد بسیار بیشتری از جمله درک، تجربه، عمل، گفتگو و تفسیر می‌باشد. پدرسالاران مدرن تمایل دارند که اطلاعاتی را که می‌توانند درباره اشیای مطالعه خود جمع‌آوری کنند، بزرگ بشمارند و دانش‌هایی را که نمی‌توانند جمع‌آوری کنند، نادیده می‌گیرند. این «ذهنیت متخصص» به نوبه خود، تمایلات پدرسالاری تصمیم‌گیرندگان را تقویت می‌کند که خود را در تحقق اهدافشان توجیه‌شده احساس می‌کنند.

به گفته ریزو و ویتمن، این «سیاست‌گذاران تمایل دارند ترکیبی از ترجیحات شخصی خود، ترجیحات اجتماعی مورد تأیید یا ترجیحات منافع خاص را پیش ببرند که هیچ‌یک از آن‌ها با ترجیحات واقعی افرادی که قوانین پدرسالاری بر آن‌ها تأثیر می‌گذارد، یکسان نیستند. ریزو و ویتمن از «عقلانیت فراگیر» بسیار مؤثرتری که در چارچوبی برای «مقاومت در برابر پدرسالاری» به کار می‌رود، به جای چارچوبی که «پدرسالاری را ترویج می‌کند» در سیاست‌های عمومی، حمایت می‌کنند. این دیدگاه وسیع‌تر به ما کمک می‌کند که به‌عنوان افراد خارجی، رفتار دیگران را تنها به این دلیل که با فرضیات ما درباره اینکه آن‌ها باید چه فکر کنند، چه بخواهند یا چه کاری انجام دهند، مغایرت دارد، غیرعقلانی نپنداریم.

این به معنای آن نیست که هر تصمیم انسانی مطلوب است. از جنبه عملی، همه ما اشتباهاتی می‌کنیم که از آن‌ها پشیمان هستیم. سؤال مهم این نیست که «چگونه می‌توانیم بهتر بفهمیم که دیگران باید چه کار کنند؟» سؤال مهم‌تر این است که «در چه شرایطی مردم بیشتر قادرند تصمیماتی را کشف کنند و بر اساس تعاریف جدید خود از موفقیت عمل نمایند.» به عنوان خارجی‌ها، ما باید یاد بگیریم که در یک چارچوب کمتر پدرسالارانه عمل کنیم و نقش متفاوتی برای خود در حمایت از توسعه ایجاد نماییم. اقتصاددان توسعه، ویلیام ایستلی، به طور خلاصه این را بیان کرده است: «توسعه ممکن است برای زنده ماندن نیاز داشته باشد که از ذهنیت اقتدارگرایانه‌اش دست بکشد.»

یکی از رهبران اتاق فکری یک سازمان غیردولتی محلی، آرپیتا نپال از بنیاد رفاه سامریدی، به ما درباره بیگانگانی که به کاتماندو آمده‌اند تا به زنان کمک کنند که از لحاظ اقتصادی مستقل شوند، گفت. یکی از راه‌حل‌های آن‌ها این بود که به زنان کم‌درآمد مهارت‌های خیاطی آموزش دهند، با این ایده که چون خیاطی را می‌توان در خانه انجام داد، این زنان می‌توانند درآمد اضافی کسب کنند تا از خود و خانواده‌هایشان حمایت کرده و در عین حال، وابستگی کمتری به شوهرانشان داشته باشند. همان‌طور که اروپیتا تعریف کرد، ناگهان بسیاری از زنان شروع به ارائه خدمات خیاطی کردند، اما تعداد کمی از آنها توانستند مشتری پیدا کنند. البته اگر بازاری برای خدمات خیاطی خانگی وجود داشته باشد، و شاید هم وجود داشته باشد، این مداخله بازار را پر از خدمات مشابه کرده بود. هنگامی که در مورد آزمون فرضیه بازار صحبت می‌کنیم، اعتماد به کارآفرینان بهتر است، زیرا آن‌ها دلایل بیشتری برای تشخیص فرصت‌ها نسبت به «کارشناسان توسعه» خارجی دارند.

کارآفرینان می‌توانند بازار را به صورت تدریجی و در مقیاس کوچک ارزیابی کنند تا بفهمند چه چیزی در زمینه آن‌ها کارآمد است. دانش مهم، دانش فردی زن است که با اختیار و کرامت شخصی خود تصمیم‌گیری می‌کند، نه فرضیات بیگانگانی که تنها نیت‌های خوبی دارند.

به ندرت چنین اشتباهاتی در قضاوت بیگانگان به طور کامل آشکار می‌شود. بیشتر اوقات، شکست پروژه‌های کمک‌رسانی پنهان می‌ماند، نه به این دلیل که افرادی که مسئول این مداخله هستند، نادرست هستند، بلکه به این دلیل که معمولاً نمی‌دانند شکست خورده‌اند. بیشتر برنامه‌های موفقیت را نه با نتایج شان بلکه با خروجی‌هایشان اندازه می‌گیرند. بن رامالینگام، پژوهشگر و مشاور کمیته کمک‌های توسعه‌ای سازمان همکاری و توسعه اقتصادی (OECD) در کتاب خود با عنوان «کمک در آستانه هرج و مرج: بازنگری در همکاری بین‌المللی در دنیای پیچیده» که در سال ۲۰۱۳ منتشر شد، نوشت: «توسعه و فعالیت‌های بشردوستانه ... یک صنعت صادراتی است، و آن هم به طرز غیرقابل انعطافی عرضه‌محور. این صنعت فقر، آسیب‌پذیری و رنج را از جنوب گردآوری می‌کند، آن‌ها را برای فروش در غرب بسته‌بندی کرده و راه‌حل‌های از پیش آماده را در موج‌های بی‌وقفه‌ای از «بهترین راه‌حل‌ها» به جنوب بازمی‌گرداند.» برای رامالینگام، مشکل رویکرد تاریخی به کمک‌های توسعه‌ای این است که راه‌حل‌های خطی برای مشکلات غیرخطی ارائه می‌دهد، درست مانند اینکه از یک کتاب مرحله‌ای برای عاشق شدن استفاده کنید. مواد دقیقاً اندازه‌گیری شده را در نسبت مناسب اضافه کنید، به مدت ده دقیقه هم بزنید، در یک تابه بریزید و در دمای ۲۲۰ درجه سانتی‌گراد به مدت چهار دقیقه بپزید. یا به گفته رامالینگام، «همچنین مطرح شده است که سازمان‌های کمک‌رسان، با وجود نیت‌های خوب، در یک «توهم جمعی» خودتقویت‌شونده محصور شده‌اند که بر فلسفه انجینیری متمرکز است.»

به عنوان یک نمونه معروف، پروژه قریه هزار ساله (MVP) یک تلاش بزرگ ۳۰۰ میلیون دلاری بود که از سال ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۵ در ده کشور در آفریقای جنوب صحرائی اجرا شد. این پروژه توسط جفری ساچس، اقتصاددانی از دانشگاه کلمبیا در نیویورک که در غرب از شهرت تقریباً مشاهیری برخوردار بود، طراحی و رهبری شد. ساچس بر این باور بود که بسیاری از مداخلات کمک‌رسانی به دلیل هدف‌های بسیار محدود و بودجه‌های ناکافی شکست خورده‌اند. او یک استراتژی

«حرکت بزرگ» را تجویز کرد که در آن امیدوار بود نشان دهد که صرف هزینه‌های کلان برای تمامی علائم توسعه‌نیافتگی به‌طور هم‌زمان می‌تواند جوامع با درآمد پایین را از «تله فقر» چندلایه‌ای که در غیر این صورت مانع تأثیرگذاری هر مداخله‌ای می‌شود، عبور دهد. (به یاد بیاورید توصیف جان کنت گالبریت از فقر «خودپایدار» را که «چیزی است که باید پذیرفت» و موافقت محکم او با این نظر که «تغییر معنادار باید از خارج صورت گیرد.») در قریه‌های مختلف در سراسر آفریقا، پروژه قریه هزار ساله (MVP) تخصص فنی و بودجه‌ای برای مقابله با مسائل مختلف از جمله کشاورزی، آموزش، زیرساخت و بهداشت عمومی فراهم کرد.

خبرنگار نینا مانک، شش سال به پوشش پروژه قریه‌های هزارساله (MVP) پرداخت و در کتاب انتقادی خود به نام «ایده‌آلیست: جفری ساچس و تلاش برای پایان دادن به فقر»، جزئیات بسیاری از شکست‌های آن را شرح داد. او یک مبارز خستگی‌ناپذیر، یک فرد خارجی را توصیف می‌کند که به دلیل اصرار مداومش نابینا شده بود و باور داشت که اگر همه به حرفش گوش دهند و از راهنمایی‌های او پیروی کنند، ایده‌هایش به نتیجه خواهند رسید. در پایان تحلیل خود، مانک به شکاف گسترده‌ای که بسیاری از خیرخواهان با آن مواجه هستند، اشاره می‌کند؛ شکافی بین دانش فنی خودشان و دانش وسیع محلی که نادیده می‌گیرند. او می‌نویسد: «مشاهدات جفری ساچس در محل به‌طور ناگزیر محدود بود- به‌خاطر فشارهای زمانی، زبان، فرهنگ، تحصیلات، پیش‌زمینه، پیش‌فرض‌ها و الگوهای فکری نهادینه‌شده.»

به عنوان مثال، در اوگاندا، برنامه‌ریزان (MVP) قریه محلی روحیرا، که شامل ۷۰۰۰ نفر بود، را متقاعد کرده بودند که به جای کشت ماتوکه (matoke)، که شبیه به کیله است، به کشت جواری روی آورند تا محصولات بیشتری به دست آورند. برداشت فراوان بود، اما آنها نتوانستند جواری اضافی را بفروشند. جاده‌های نامناسب هزینه حمل‌ونقل را بالا برده بود و هیچ جایی برای ذخیره کردن آن وجود نداشت. در نتیجه، جواری‌ها در فضای باز پوسیدند و آفات را جذب کردند. یک زن اوگاندایی، بیوه‌ای با نه فرزند، با ناامیدی شکایت کرد: «جواری همه جا هست! زیر تخت‌ها، در اتاق‌های نشیمن، در آشپزخانه‌ها- همه جا! و موش‌ها هم همه جا هستند.»

در ماه اگست ۲۰۱۸، وزارت توسعه بین‌المللی بریتانیا (که اکنون بخشی از وزارت امور خارجه است) اولین ارزیابی مستقل از پروژه قریه‌های

هزارساله (MVP) را منتشر کرد. هرچند گزارش به دنبال جنبه‌های مثبت بود، اما نتیجه گرفت که «هیچ مدرکی وجود ندارد که نشان دهد مردم ساکن در مناطق (MVP) از دام فقر فرار کرده باشند» و «موفقیت‌های به دست آمده می‌توانست با هزینه پایین‌تری حاصل شود.» در پشت چنین گزارش‌هایی، صدها هزار نفر قرار دارند که زندگی‌هایشان به‌طور عمیق تحت تأثیر ریسک پروژه قریه‌های هزارساله (MVP) قرار گرفته است. مانک از زنی در درتو، کنیا، نقل قول می‌کند که با ناامیدی از ناتوانی خارجی‌ها در عمل به وعده‌هایشان به او گفت: «فقط خدا و ما می‌دانیم که چه نوع مشکلاتی در اینجا داریم.» امروزه افراد کمی از پروژه قریه‌های هزارساله (MVP) دفاع می‌کنند. این پروژه از مد افتاده است و باید اشاره کرد که بسیاری از کارمندان امدادسانی در میدان نیز در اوایل از پروژه ساچس انتقاد کردند. با این حال، مشخص نیست که پروژه‌های امروز بتوانند ادعا کنند که به‌طور چشم‌گیری از MVP متفاوت هستند، زیرا این پروژه‌ها همچنان راه‌حل‌هایی هستند که توسط خارجی‌ها طراحی و رهبری می‌شوند و آن‌ها به تسلط خود بر تصمیم‌گیری در مورد بهترین شیوه‌های مداخله ادامه می‌دهند.

مخاطرات پدرسالاری از بالا به پایین

در سال ۲۰۱۸، پژوهشگر دن هونیک رابطه بین کنترل پدرسالارانه و شکست پروژه‌ها را در کتاب «هدایت با قضاوت: چرا و چه زمانی مدیریت از بالا به پایین در کمک‌های خارجی کارایی ندارد» مورد بررسی قرار داد. هونیک یک پایگاه داده بزرگ از ۱۴۰۰۰ پروژه کمکی و نتایج آن‌ها را جمع‌آوری کرد که نشان‌دهنده فعالیت در ۱۷۸ کشور در دوره زمانی ۱۹۷۳ تا ۲۰۱۳ است. علاوه بر نشان دادن عمل‌کرد ضعیف اکثر پروژه‌های کمک‌رسانی (تنها یک درصد از شاخص‌های پروژه حتی بر تأثیر نهایی پروژه‌ها متمرکز بودند)، هونیک همچنین بررسی کرد که آیا سازمان‌های بین‌المللی توسعه (IDOs)، همان‌طور که او آن‌ها را نامید، مانند موسسه توسعه بین‌المللی ایالات متحده یا دیپارتمنت توسعه بین‌المللی (که اکنون بخشی از وزارت خارجه است)، می‌توانند عمل‌کرد بهتری در پروژه‌های خود داشته باشند اگر اختیارات بیشتری را از دفتر مرکزی به نمایندگان میدانی که به محل اجرای پروژه‌ها نزدیک‌تر هستند، واگذار کنند. او نتیجه گرفت که پاسخ به این موضوع به چندین عامل بستگی دارد، به ویژه دو عامل: میزان پیش‌بینی‌پذیری محیط و اینکه تا چه حد می‌توان ماهیت نتایج پروژه را تأیید کرد. خلاصه اینکه، همه چیز به شرایط بستگی دارد.

هونیک به طور مشخص به مرز بین مسائلی که در چارچوب مهندسی قابل حل توسط پدرسالاری‌ها هستند و امکانات نادیده‌ای که در یک سیستم غیرمتمرکز ظاهر می‌شوند، اشاره کرد. در پایان، هونیک نتیجه‌گیری می‌کند که صنعت کمک‌رسانی هنوز نتوانسته است مسئله دانش محلی خود را حل کند و حتی به طور کافی با آن مواجه نشده است. در چارچوب پدرسالارانه‌ای که هونیک به خوبی می‌شناسد، تحلیل او نشان می‌دهد که پاسخ در بهتر مدیریت کردن آنچه به عنوان مسئله اصلی-نماینده شناخته می‌شود، نهفته است.

هر رابطه‌ای که در آن یک طرف باید به رضایت طرف دیگر عمل کند، این مشکل را در بر می‌گیرد و بخش عمده‌ای از علم مدیریت، در اصل، به حل آن مربوط می‌شود. فردریک وینسلو تیلور، اولین مشاور مدیریت در جهان، در قرن نوزدهم استدلال کرد که نقش یک مدیر تعیین چگونگی انجام کارها توسط کارگران، آموزش آن‌ها برای انجام کارها و سپس پاسخ‌گو نگه داشتن آن‌ها به روش تعیین شده است. امروز می‌دانیم که این رویکرد چقدر محدودکننده است، زیرا فرض می‌کند که مدیر، یا اصلی در این دوگانگی، تمام دانش لازم برای موفقیت در نقشی که تیلور توصیف می‌کند را دارد و اینکه کارگر، یا نماینده، تقریباً هیچ بینش یا دانشی برای ارائه ندارد. از قرن بیستم به بعد، ارزش‌های مشارکتی و دموکراتیک شروع به تعدیل تیلوریسم در محیط کار کردند.

در طول جنگ جهانی دوم، روان‌شناس کورت لوین و انسان‌شناس مارگارت مید مأمور شدند تا استفاده مؤثرتر از مواد غذایی سهمیه‌بندی‌شده را در میان خانوارها افزایش دهند تا تأمین گوشت بیشتری برای نیروهای مسلح آزاد شود. آن‌ها یک آزمایش را در میان دو گروه از خانه‌دارهای ایوانا انجام دادند. گروه کنترل در یک سخنرانی از یک کارشناس خارجی حضور داشتند که آن‌ها را به استفاده کمتر از گوشت با دلایل قانع‌کننده‌ای درباره «تغذیه، کمبود و وطن‌پرستی» تشویق کرد. گروه آزمایشی اطلاعات مشابهی دریافت کردند، اما سپس دعوت شدند تا به صورت گروهی مشکلی را مورد بحث قرار دهند و تصمیم بگیرند که چه تغییراتی باید ایجاد کنند. این گروه که به رهبری توانمند شده بودند، در دستیابی به تغییراتی که همه به دنبالش بودند، بسیار موفق‌تر عمل کردند.

به گفته مید، «توانایی خاص [لوین] در درک آرمان‌های دموکراتیک آمریکایی او را به گنجاندن در این طرح‌های اولیه تحقیقاتی، شناخت روشن او از این موضوع که نمی‌توانید کاری را به مردم بکنید بلکه فقط می‌توانید با

آنها انجام دهید [تأکید افزوده شده است]» هدایت کرد. امروزه، پیش‌کسوتان فکری لوین و مید این دریافت را با شعار «مردم به چیزی که در خلق آن کمک می‌کنند، پشتیبانی می‌کنند» بیان می‌کنند. نه تنها این، بلکه آنچه که خود خلق می‌کنند، به احتمال زیاد بهتر کار می‌کند، زیرا «برازندگی بهتری» برای شرایط آنها دارد، نه «بهترین روش» که انتظار می‌رود آنها را اتخاذ کنند.

این احتمالاً جایی است که تشبیه هونینگ به عمل توسعه از کار می‌افتد و همچنین هر امیدی به حل مشکل بالادستی کمک‌های خارجی از درون. مردمی که در کشورهای کم‌درآمد زندگی می‌کنند، برای سازمان‌های بین‌المللی توسعه کار نمی‌کنند. آنها چرخ‌دنده‌هایی نیستند که کارگزاران کمک‌ها بتوانند در چرخ تنظیم کنند. افزایش در سطح زندگی آنها محصولاتی نیستند که بتوانیم از خط موتاز در حال حرکت آن را ببینیم. حتی اگر هر سازمان کمک‌رسان روش‌های مدیریتی خود را بهبود بخشد، مهم نخواهد بود چرا که مدل کسب‌کار کل اشتباه است. اگر رویکرد توسعه را در چارچوبی که پدرسالارانه است و به پاسخ‌هایی که از ذهنیت مهندسی کارشناسان بیرونی ایجاد می‌شود، محدود کنیم، شکست خواهیم خورد. آنچه برای گسترش مرزهای امکانات برای انسان‌ها مورد نیاز است، اعمال شرافتمندانه خودتعیینی خودشان است. آنها می‌توانند نشان دهند که چه چیزی ممکن است.

رامالینگام از راجر ریدل، کارشناس توسعه بریتانیایی، نقل قول می‌کند که دوران حرفه‌ای خود را در آفریقا سپری کرد و در سال ۱۹۸۷ کتاب «بازنگری کمک‌های خارجی» را نوشت.

با وجود اینکه صنعت کمک‌رسانی بارها خود را در طول تاریخ تغییر داده است، بسیاری از مشکلات گذشته خود را حفظ کرده است. با نادیده گرفتن این مشکلات ساختاری، کسانی که در پی اصلاح کمک‌رسانی هستند، در حقیقت مشغول اصلاح سیستمی معیوب هستند.

راسل آکاف، متفکر سیستم‌ها، این موضوع را به این شکل بیان کرده است: «هر چه کار اشتباه را درست‌تر انجام دهیم، اشتباه‌تر می‌شویم. وقتی اشتباهی در انجام کار اشتباه مرتکب شویم و آن را اصلاح کنیم، اشتباه‌تر می‌شویم. وقتی اشتباهی در انجام کار درست مرتکب شویم و آن را اصلاح کنیم، درست‌تر می‌شویم.»

چالش اصلاح کمک‌های توسعه‌ای این است که باید بپذیریم نقش‌های خود را باید به نفع نقش‌های رهبری مهم افراد فقیر تغییر دهیم.

- 1 Nina Munk, *The Idealist: Jeffrey Sachs and the Quest to End Poverty* (New York: Doubleday, 2013), p. 135.
- 2 Ben Ramalingam, *Aid on the Edge of Chaos* (Oxford: Oxford University Press, 2013), p. 89.
- 3 Michael Woolcock and Kate Bridges, "How (Not) to Fix Problems That Matter: Assessing and Responding to Malawi's History of Institutional Reform," World Bank Group, December 2017, p. 2, <https://openknowledge.worldbank.org/bitstream/handle/10986/29111/WPS8289.pdf?sequence=1>.
- 4 Nathan Nunn, "Rethinking Economic Development," *Canadian Journal of Economics*, November 2019, Vol. 52, No. 4, pp. 1349–1373.
- 5 Nunn citing Clay, E. J., M. Geddes, and L. Natali (2009) "Aid untying: Is it working? An evaluation of the implementation of the Paris Declaration and of the 2001 DAC recommendation of untying ODA to the IDCs," Danish Institute for International Studies, p. 1351.
- 6 Nunn, "Aid untying: Is it working?" p. 1352.
- 7 Nunn, "Aid untying: Is it working?" p. 1354.
- 8 "Net ODA received (% of central government expense) – Tanzania," Development Assistance Committee of the Organisation for Economic Co-operation and Development, Geographical Distribution of Financial Flows to Developing Countries, Development Co-operation Report, and International Development Statistics database. Data are available online at: oecd.org/dac/stats/idsonline. IMF central government expense estimates are used for the denominator. <https://data.worldbank.org/indicator/DT.ODA.ODAT.XP.ZS?locations=TZ>.
- 9 Angus Deaton, *The Great Escape* (Princeton, NJ: Princeton University Press, 2013), p. 302.
- 10 Linda Polman, *The Crisis Caravan* (New York: Picador, 2010).
- 11 Emma Mawdsley, *From Recipients to Donors: Emerging Powers and the Changing Landscape of Aid* (London: Zed Books, 2012), p. 3.
- 12 "Time to Decolonise Aid: Insights and Lessons from a Global Consultation," www.peacedirect.org/wp-content/uploads/2021/05/PD-DecolonisingAid-Report.pdf.
- 13 The New York Times editorial board, "Foreign Aid Is Having a Reckoning," February 21, 2021. www.nytimes.com/2021/02/13/opinion/africa-foreignaid-philanthropy.html.
- 14 Mauricio Miller, *The Alternative: Most of What You Believe about Poverty Is Wrong* (Morrisville, NC: Lulu Publishing, 2017), p. 125.
- 15 Mawdsley, *From Recipients to Donors*, p. 6.
- 16 Pablo Yanguas, *Why We Lie about Aid* (London: Zed Books, 2018), p. 39.
- 17 Peter Boettke, *The Struggle for a Better World* (Arlington: Mercatus Center at George Mason University, 2021), p. 163.
- 18 Mario Rizzo and Glen Whitman, *Escaping Paternalism: Rationality, Behavioral Economics, and Public Policy* (Cambridge: Cambridge University Press, 2020), p. 19.
- 19 Rizzo and Whitman, *Escaping Paternalism*, p. 20.
- 20 William Easterly, *The Tyranny of Experts: Economists, Dictators, and the Forgotten Rights of the Poor* (New York: Basic Books, 2013), p. 350.

- 21 Ramalingam, *Aid on the Edge of Chaos*, p. 128.
- 22 Ramalingam, *Aid on the Edge of Chaos*, p. 80.
- 23 Interview of John Kenneth Galbraith by John Newark in *Aurora Online*, in *Interviews with John Kenneth Galbraith*, eds. James Ronald Stanfield and Jaqueline Bloom Stanfield (Jackson: University of Mississippi Press, 2004), p. 156.
- 24 Munk, *The Idealist*, p. 203.
- 25 Munk, *The Idealist*, p. 128.
- 26 C. Barnett et al., "Impact Evaluation of the SADA Millennium Villages Project in Northern Ghana: Endline Summary Report," Brighton: Itad., 2018, <https://opendocs.ids.ac.uk/opendocs/handle/20.500.12413/14060>.
- 27 Munk, *The Idealist*, p. 52.
- 28 Dan Honig, *Navigation by Judgment* (Oxford: Oxford University Press, 2018), p. 24.
- 29 Honig, *Navigation by Judgment*, p. 26.
- 30 Marvin Weisbord, *Productive Workplaces* (San Francisco: Jossey-Bass, 2012), p. 98.
- 31 Weisbord, *Productive Workplaces*, p. 98.
- 32 Ramalingam, *Aid on the Edge of Chaos*, p. 15.
- 33 Ramalingam, *Aid on the Edge of Chaos*, p. 15.



کرامت و نهادهای

ما می‌دانیم که کمک‌ها نیاز به تغییر دارند. سوالات اصلی این است که چگونه باید تغییر کنند، و سپس چقدر متعهد هستیم که تغییر کنیم، حتی اگر این تغییر به چالش کشیدن سرمایه‌گذاری‌های ما در وضع موجود باشد؟ در کتاب «چگونگی مدیریت استراتژی خروج از کمک‌های خارجی»، دریک فی به نکته مهمی اشاره می‌کند که اگر کشورها قرار است در جهت فزاینده‌تر رفتن از وابستگی به کمک‌های خارجی موفق شوند - همان‌طور که بعضی از رهبران کشورهای دریافت‌کننده این کمک‌ها به صراحت خواستار آن شده‌اند - این امر زمانی میسر خواهد شد که توانایی و ظرفیت حکمرانی مؤثر در سطح محلی آماده باشد تا بتواند این تغییر را تسهیل کند.

به عنوان یک موضوع عملی، فی بر وعده بهبود جمع‌آوری و سازماندهی منابع مالی داخلی یا جمع‌آوری درآمدهای مالیاتی برای جبران درآمدهای کمک‌های خارجی تأکید می‌کند. علاوه بر کاهش نوسانات بودجه‌ای و جریان‌های مالی، فی اشاره می‌کند که با وجود کاستی‌های فعلی در عمل‌کرد جمع‌آوری، به ویژه در آفریقا، جمع‌آوری و بهره‌برداری از منابع داخلی می‌تواند منبع ثابت‌تر و قابل‌پیش‌بینی‌تری از درآمد دولتی در مقایسه با جریان‌های متغیر کمک‌های خارجی باشد. همچنان واضح است که یک رژیم جمع‌آوری مالیاتی کارآمدتر که بر اساس اصول دموکراتیک نرخ‌های پایین و پایه گسترده عمل می‌کند، جذابیت کمک‌های خارجی را کمتر می‌کند و پاسخ‌گویی دولت به شهروندان خود را تقویت خواهد کرد. تمرکز اصلی در آینده بر این است که افزایش ظرفیت محلی برای حکمرانی کارآمد باید هدف اصلی باشد. این هدف را نمی‌توان از طریق اعمال «بهترین شیوه‌های» وارداتی از خارج به دست آورد، بلکه نیازمند رویکردی تجربی و تکاملی است.

حتی مسائل مهندسی هم می‌توانند از طریق تجربی و تکاملی حل شوند. در دهه ۱۹۸۰، شرکت یونیلیور می‌خواست نازل مورد استفاده در تولید صابون را بهبود ببخشد. مهندسان داخلی مأمور شده بودند تا نازل را بهبود دهند، اما هیچ‌کس نتوانست بهبود قابل‌استفاده‌ای ارائه دهد. سرانجام، مدیران از کمک استیون جونز، یک زیست‌شناس تکاملی که در آن زمان در یکی از نیروگاه‌های شرکت کار می‌کرد، استفاده کردند. جونز مهارت طراحی نداشت، اما چیزی درباره تکامل می‌دانست. او کمتر بر طراحی یک نتیجه و بیشتر بر طراحی فرآیند که نتیجه مطلوب را به بار می‌آورد، متمرکز بود. او طرح فعلی نازل را گرفت و ده تغییر تصادفی روی آن ایجاد کرد. او سپس این تغییرات را آزمایش و همه را به جز بهترین آنها کنار گذاشت. او بعد ده تغییر تصادفی جدید ایجاد کرده و آنها را آزمایش کرد، این فرآیند را چهل و پنج بار تکرار کرد، یا چهل و پنج دور آزمایش ده تغییر کاملاً جدید. آنچه او در نهایت به دست آورد طراحی نازل بسیار بهبود یافته‌ای بود که هیچ‌کس آن را طراحی نکرده بود و هنوز هم مورد استفاده قرار می‌گیرد.

شکست نهادهای مقلد یا فرهنگ کارگو

تمرکز بر فرآیند برای تضمین نتایج مطلوب، با طراحی مستقیم نتایج تفاوت دارد. بسیاری از شکست‌های توسعه‌ای ناشی از تمرکز بیش از حد بر طراحی نتایج است، یا به دلیل عدم درک درست از ماهیت و نقش فرآیند در توسعه. نهادهای مؤثر که به بهبود استانداردهای زندگی کمک می‌کنند، بیشتر به نحوه عمل کرده‌های خود توجه دارند تا به نتایج، حتی اگر نتایج مثبتی به دست آید. همان‌طور که ایسترلی استدلال می‌کند، نهادها «راه‌حل‌های پیچیده برای چالش‌های پیچیده» هستند که به تدریج شکل گرفته‌اند و به عنوان موجودیت‌هایی که گویی کسی آنها را ایجاد کرده، مورد ارزیابی قرار می‌گیرند. رامالینگام به ما یادآوری می‌کند که از دیدگاه عملی، «توسعه باید به عنوان یک فرآیند دیده شود، روشی برای فکر کردن و مدیریت مشکلات پیچیده.» ارزش‌گذاری به فرآیندها، یا همان «قوانین بازی» به گفته داگلاس نورت، اقتصاددان نهادها، به ما کمک می‌کند تا نهادها را نه تنها از جنبه «قدرت» یا «توانایی» آنها، بلکه از منظر محیط‌های تسهیل‌کننده‌ای که ایجاد می‌کنند یا مختل می‌کنند، بررسی کنیم. تلاش‌ها برای انتقال نهادهای دموکراسی لیبرال، سیستمی که بیشتر با شکوفایی توسعه‌ای مرتبط است، پس از سقوط دیوار برلین شدت گرفت. این روند، داستانی است درباره تلاش برای اصلاح نهادها در چهارچوب

یک ذهنیت پدرسالارانه. اقتصاددانان دانشگاه هاروارد، مت اندروز، لنت پریچت و مایکل ولاک، در کتاب سال ۲۰۱۷ خود با عنوان توانمندسازی دولت، شرح داده‌اند که چه چیزی صادر می‌شد: «ترویج «نهادهای خوب»، به طور کلی، به معنای تلاش برای پیوند دادن بوروکراسی‌های سبک وبری (و ابزارهای حقوقی مرتبط با آن) در سراسر دنیای در حال توسعه بوده است.»

اندروز و همکارانش تأکید می‌کنند که انتقال نهادها در چارچوب توسعه پدرسالارانه اشتباهی است که تفکر ما را به سمت ساده‌انگاری سوق می‌دهد. این تفکر ساده‌انگارانه بر این منطق بنا شده است: اگر سازمان‌های سبک وبر زیربنای زندگی اقتصادی، اداری و سیاسی مدرن در کشورهای با درآمد بالا هستند، آیا منطقی نیست که کوتاه‌ترین راه برای رسیدن به همین شرایط، یک خط مستقیم باشد؟ اگر می‌دانیم که سازمان‌های دولتی مؤثر و کارآمد چگونه به نظر می‌رسند و اگر واقعاً یک «بهترین روش جهانی» وجود دارد، چرا آن‌ها را هرچه زودتر پیاده نکنیم؟ چرا باید وقت را صرف اختراع دوباره چرخ کنیم؟ رویکردهای برنامه‌ای برای ایجاد «نهادهای خوب» اغلب ساختار و عمل‌کرد را با یکدیگر ادغام می‌کنند. ساختار نهادها، از قانون اساسی گرفته تا مقررات تجاری، یا از نهادهای نظارتی بر مدیریت زمین تا تأمین مالی و ظاهر مدارس، به راحتی قابل انتقال به نظر می‌رسد. کشورها می‌توانند قوانین مربوط به این ساختارها را تصویب کنند؛ مثلاً بانک‌های مرکزی مستقل، بودجه‌بندی مبتنی بر نتایج، شیوه‌های تأمین مالی مدرن، یا مشارکتهای عمومی-خصوصی برای تولید برق و تنظیم زیرساخت‌ها. اما این نگاه، از دیدگاه اندروز و همکارانش، نه تنها نادیده گرفتن تفاوت‌های محلی و زمینه‌ای است، بلکه نشان‌دهنده رویکردی است که پیچیدگی فرآیند توسعه را دست‌کم می‌گیرد و نهادها را به عنوان کالاهای قابل انتقال در نظر می‌گیرد، نه فرآیندهای پویا و محلی که نیاز به رشد و تطبیق با شرایط خاص هر جامعه دارند.

به گفته ایوان کراستف و استیون هولمز، شکست انتقال نهادها و پیامدهای ناخواسته آن، در افزایش پوپولیسم اقتدارگرا در کشورهای اهداکننده و دریافت‌کننده کمک‌ها نمود پیدا کرده است. این پوپولیسم به‌عنوان پاسخی معترضانانه به محدودیت‌های لیبرالیسم وارداتی از کشورهای خارجی، که اغلب با توصیه و تأمین مالی آن‌ها همراه بوده، عمل کرده است. این رویکرد نشان‌دهنده رد عمیق از سیاست‌های لیبرالی است که از سوی کشورهای غربی به‌عنوان بخشی از «هدیه» توسعه به این کشورها ارائه شده است. به گفته کراستف و هولمز،

دوره پس از جنگ سرد ادامه‌ای از دوران پساستعماری بود، جایی که دولت‌های غربی، با همکاری بسیاری از دولت‌های کشورهای در حال توسعه، تلاش کردند تا از طریق گسترش نهادهای لیبرالی، هژمونی لیبرالی را تحمیل کنند. با این حال، این تلاش‌ها اغلب منجر به ایجاد مقاومت و مخالفت شد.

رد لیبرالیسم در کشورهایی مانند مجارستان، لهستان و روسیه، ناشی از این واقعیت بود که لیبرالیسم به‌عنوان یک سیستم خارجی و تحمیلی درک می‌شد. این سیستم اغلب در قالب نتایج طراحی شده‌ای ارائه شد که فرایندهای محلی را نادیده می‌گرفت. زمانی که این نهادهای تقلیدی، که به‌درستی با شرایط محلی سازگار نبودند، شکست خوردند، نوعی بی‌اعتمادی به مدل‌های غربی ایجاد شد. این شکست‌ها شورش‌های مردمی را در پی داشت که آن‌ها را علیه لیبرالیسم کاذب و تحمیلی برانگیخت. کراستف و هولمز، دوره پس از جنگ سرد را «عصر تقلید» می‌نامند، زیرا نهادهای غربی در این دوران اغلب بدون در نظر گرفتن بسترهای محلی و فرهنگی محلی کپی‌برداری و اجرا شدند. این نهادهای تقلیدی نتوانستند به درستی عمل کنند و باعث شدند لیبرالیسم به‌عنوان یک سیاست وارداتی، بی‌ریشه و بیگانه تلقی شود.

کراستف و هولمز توضیح می‌دهند که پذیرش مدل‌های غربی به‌عنوان «تحت نظارت غرب» از سوی مردم محلی، اغلب به‌عنوان نشانه‌ای از شکست در رهایی از وابستگی تاریخی به مریمان و ناظران خارجی تفسیر می‌شد. این وضعیت، حتی در صورت عدم وجود اجبار مستقیم، به دلیل ارزیابی‌های مداوم از سوی داوران خارجی که شناخت کافی از شرایط محلی نداشتند، منجر به ایجاد سیاست خشم و نارضایتی شد.

به گفته کراستف و هولمز، این امر اجتناب‌ناپذیر بود. چون کشورهای غربی که تقلید می‌کنند، به‌طور قانونی به‌عنوان سرقت‌کنندگان ادبی مجاز هستند، آن‌ها باید به‌طور مداوم در جستجوی رضایت و تأیید کسانی باشند که حق تألیف نسخه‌های سیاسی و اقتصادی را که به‌طور دست‌دوم گرفته و اجرا می‌کنند، در اختیار دارند. همچنین آن‌ها باید بدون هیچ اعتراضی حق غربی‌ها برای سنجش موفقیت یا ناکامی آن‌ها در مطابقت با استانداردهای غربی را بپذیرند.

کراستف و هولمز مدعی هستند که امروزه، غیرلیبرالیسم ریشه در شورشی علیه «تحقیر با هزاران زخم» دارد که همراه با پروژه‌ای چندین دهه‌ای بود که مستلزم پذیرش این واقعیت بود که فرهنگ‌های

خارجی به‌طور وسیعی برتر از فرهنگ خودی هستند. غیرلیبرالیسم به معنای فلسفی آن، یک داستان پوششی است که برای دادن ظاهر احترام فکری به یک خواست احساسی مشترک برای رها شدن از وابستگی «استعماری» طراحی شده است؛ یک حس حقارت که به‌طور ضمنی در خود پروژه غرب‌گرایی وجود دارد.

گریزه دنبال کردن هژمونی لیبرال به این شکل حتی بیشتر گیج‌کننده است، به‌خصوص با توجه به اینکه نهادهای دموکراسی لیبرال، در هر جایی که کار کنند، برای حفاظت از فرآیندهایی پدیدار شده‌اند که ذاتاً محلی هستند، زیرا به‌طور طبیعی بیانگر کسانی هستند که بر آن‌ها حکومت می‌شود. این اشتباه که صورت گرفت، نشان‌دهنده قدرت ذهنیت پدرسالارانه‌ای است که تنها راه‌حلی را می‌بیند که نیاز به رهبری کارشناسان خارجی برای اجرای آن دارند. لیبرالیسم درباره کرامت انسان‌ها در انتخاب‌هایشان است، که به گفته کراستف و هولمز، چیزی است که همه انسان‌ها به آن تمایل دارند. پروژه غرب‌گرایی، به‌ویژه پروژه‌ای که توسط نخبگان خارجی و داخلی هماهنگ و اجرا شود، قطعاً لیبرالیسم نیست.

ادموند فاست در تلاش خود در سال ۲۰۱۸ برای بازیابی ماهیت واقعی لیبرالیسم، کتاب «لیبرالیسم: زندگی یک ایده» را با این درخواست پایه‌گذارانه آغاز می‌کند:

انرژی بحث‌های جدلی بیهوده صرف این می‌شود که نشان دهند اهداف و آرمان‌های لیبرالیسم به‌طور محدود غربی، سکولار-روشنگری، بورژوا-فردگرایانه، طرفدار سرمایه‌داری یا با استفاده از اصطلاحی مد روز برای انتقاد جهان‌وطنی و بی‌ریشه است. هیچ‌کدام از این توهین‌ها یا برچسب‌ها به لیبرالیسم نمی‌چسبند. هیچ فرقه یا حزبی مالک اهداف و آرمان‌های لیبرالیسم نیست. این اهداف به نفع هر ملت، جنسیت و طبقه‌ای خدمت می‌کنند.

همانند کراستف و هولمز، ما متقاعد شده‌ایم که دموکراسی لیبرال مدل حکمرانی‌ای است که بیشترین احتمال را برای حفاظت از کرامت بشری و حقوق بشر دارد. اما سؤال این نیست که آیا ما یک سیستم را بر سیستم دیگری ترجیح می‌دهیم. سؤال این است که چگونه نهادهای حکمرانی در درجه اول بهبود یابند و ترجیحات و منافع چه کسانی برای تأثیرگذاری بر این فرآیند اهمیت دارند. مثال‌های ناامیدکننده از آزمایش‌های پس از جنگ سرد برای گسترش لیبرالیسم به ما کمک می‌کند تا حماقت طراحی نهادها توسط خارجی‌ها به نمایندگی از دیگران را درک کنیم.

در واقع، طراحی نهادی به‌عنوان یک وظیفه انتزاعی نیز گمراه‌کننده است. درس کلیدی از سه دهه گذشته این است: اگر کشورهای در حال توسعه می‌خواهند نهادهای خود را تقویت کنند، نقش مردمی که این نهادها قرار است بر آن‌ها حکومت کنند باید بر نقش خارجی‌ها غلبه کند. به رسمیت شناختن دانش و مشارکت آنان در این فرآیند باید به حس دموکراتیک خود ما جذاب باشد. به‌علاوه، مشارکت شرافتمندانه خود آنان برای بهبود نهادی دارای کاربرد عملی است. تلاش‌هایی برای جدی گرفتن دانش محلی آغاز شده است، همانطور که در ادامه بحث خواهیم کرد. این تلاش‌ها امیدوارکننده هستند، اما همچنین نشان می‌دهند که چقدر سخت است که از ذهنیت پدرسالارانه رها شویم.

ارتقای رهبری و ظرفیت محلی

در سال ۲۰۰۵، در جریان یک نشست سازمان همکاری و توسعه اقتصادی (OECD) در پاریس، بیش از صد کشور بر سر اقداماتی برای کاهش وابستگی بیش از حد به دانش و تخصص خارجی به یک توافق جمعی رسیدند. سند حاصل از این توافق با عنوان «بیانیه پاریس درباره موثر بودن کمک‌های توسعه‌ای» شناخته می‌شود که می‌تواند بر اساس پنج اصل کلیدی خلاصه شود:

۱. **مالکیت:** کشورهای در حال توسعه استراتژی‌های توسعه‌ای خود را تعیین می‌کنند، نهادهای خود را بهبود می‌بخشند و با فساد مبارزه می‌کنند.

۲. **همراستایی:** کشورها و سازمان‌های کمک‌کننده حمایت خود را با این استراتژی‌ها هماهنگ می‌کنند و از سیستم‌های محلی استفاده می‌کنند.

۳. **هماهنگی:** کشورها و سازمان‌های کمک‌کننده اقدامات خود را هماهنگ می‌کنند، روندها را ساده می‌کنند و اطلاعات را به اشتراک می‌گذارند تا از تداخل جلوگیری کنند.

۴. **مدیریت برای نتایج:** کشورهای در حال توسعه و کمک‌کنندگان بر تولید و اندازه‌گیری نتایج تمرکز می‌کنند.

۵. **پاسخ‌گویی متقابل:** کمک‌کنندگان و کشورهای در حال توسعه در قبال نتایج توسعه‌ای پاسخ‌گو هستند.

این بیانیه به اندازه‌ای که یک فراخوان برای رهبری کشورهای دریافت‌کننده بود، یک چالشی برای کاهش رویکرد پدرسالارانه

کشورهای اهداکننده بود. سه سال بعد، این اعلامیه در یک جلسه در غنا به‌روز شد و تحت عنوان «برنامه اکرا برای عمل (AAA) معرفی گردید و بر رهبری کشورهای دریافت‌کننده در راستای برنامه‌ریزی توسعه دموکراتیک و با هدف افزایش قابلیت‌های آن‌ها تأکید بیشتری داشت.

دستور کار عملیاتی اکرا (AAA) از کمک‌دهندگان می‌خواهد تا اولویت‌های محلی را محترم شمارند، در حالی که کشورهای در حال توسعه را تشویق می‌کند تا به طور کامل با پارلمان‌ها و جامعه مدنی خود مشورت کنند. ارتقای ظرفیت - برای ایجاد توانایی کشورها در مدیریت آینده خود - در قلب دستور کار عمل اکرا قرار دارد، با تأکید بر اطمینان از اینکه کشورها اولویت‌های خود را برای آنجا که باید ظرفیت خود را ایجاد کنند، تعیین می‌کنند. آرمان‌های دستور کار عملیاتی اکرا (AAA) به احتمال زیاد الهام‌بخش «توانمندسازی دولت» بوده که قبلاً به آن اشاره شد. این کتاب هم استدلالی برای بهبود شایستگی و اثربخشی دولت در کشورهای در حال توسعه است و هم مدلی برای دنبال کردن این هدف می‌باشد.

راه‌حلی که اندروز و همکارانش ارائه می‌دهند کمی طولانی است: «تطبیق تکراری مبتنی بر مشکل یا (PDIA)». آنچه رویکرد (PDIA) را از روش‌های قدیمی توسعه متمایز می‌کند این است که بر این اصل استوار است که هیچ «بهترین عملی» برای آموزش به خارجی‌ها در زمینه تقویت نهادهای کشورهای دریافت‌کننده وجود ندارد.

به طور خلاصه، این رویکرد از سیاست‌ها و روش‌هایی که دارای ویژگی‌های زیر هستند، منع می‌کند:

- فرآیندی است که به دلیل پیچیدگی آن، زمان زیادی از مأموران دولتی را برای تکمیل می‌طلبند.
- اختیاری، فراهم کردن ابهام بیش از حد برای مأمورین دولت در تصمیم‌گیری به‌گونه‌ای که تصمیمات ناسازگار و غیرقابل پیش‌بینی باشند.
- سنگین و دشوار برای شهروندان، به جای اینکه حامی نیازهای آن‌ها باشد.
- مبتنی بر فناوری‌های ناشناخته است که احتمال موفقیت در اداره را کاهش می‌دهد.

رویکرد (PDIA) تلاش می‌کند از تفکر شبه‌علمی یا آنچه اندروز و همکارانش «تقلید ایزومورفیک» می‌نامند، اجتناب کند، مشابه رفتاری که برخی گیاهان و جانوران مانند پروانه‌ها، مگس‌ها و مارها برای شبیه‌سازی گونه‌های مقاوم‌تر از خود انجام می‌دهند. به جای آن، این رویکرد به کشورهای دریافت‌کننده کمک می‌کند تا ابتدا آهسته حرکت کنند و سپس سرعت بگیرند.

مطابق با این رویکرد، آن‌ها با فرضیه‌ای مبنی بر محدود کردن جاه‌طلبی‌های دولت شروع می‌کنند. همچنین فرآیند آن‌ها به ما کمک می‌کند که منحصر به فرد بودن راه‌حل‌های «بهترین تناسب» را درک کنیم چه کسی می‌تواند بگوید که روش‌های ثبت زمین در دانمارک الگویی است که همه باید از آن پیروی کنند؟ و اهمیت خودمختاری در زمینه‌های محلی را تأکید می‌کند.

در فصل قبلی درباره اهمیت جامعه مدنی و دیدگاه‌های ریشه‌ای در توسعه صحبت کردید. رویکرد (AAA) نیز این موارد را شامل می‌شود و دولت‌های دریافت‌کننده را به مشارکت دادن نمایندگان مردم و جامعه مدنی در یافتن «بهترین تناسب» به چالش می‌کشد. دارون عجم‌اوغلو و جیمز رایبنسون، نویسندگان کتاب پرفروش «چرا ملت‌ها شکست می‌خورند»، در این کتاب بر اهمیت نهادهای با کیفیت در توسعه تأکید دارند. اخیراً این دو کتاب دیگری به نام «راهرو تنگ: دولت‌ها، جوامع و سرنوشت آزادی» را به صورت مشترک نوشته‌اند. در کتاب اخیر، عجم‌اوغلو و رایبنسون توضیح می‌دهند که کشورهای توسعه‌یافته موفق آنهایی هستند که توانایی دولت با یک جامعه مدنی قوی و فعال که دولت را تحت کنترل نگه می‌دارد، به خوبی مطابقت دارد. داشتن توانایی بیش از حد دولت بدون مشارکت شهروندان، غیر دموکراتیک است و ناکامی در استفاده از دانش محلی را نشان می‌دهد. آنها بر اهمیت نهادهای دموکراتیک مانند رسانه‌های آزاد، آزادی تجمع و آزادی بیان تأکید می‌کنند که همگی به کشف راه‌حل‌های چندگانه و متنوع کمک می‌کنند. به طور خلاصه، درخواست‌ها برای بهبود توانایی دولت به عنوان بخشی از یک استراتژی مؤثر خروج از کمک باید با پذیرش آرمان‌های جهانی دموکراسی لیبرال همراه باشد، زیرا بدون دموکراسی لیبرال و جامعه مدنی، دولت‌های قوی به سمت استبداد و فقر گرایش پیدا می‌کنند.

آزمایش‌های کنترل شده تصادفی

بررسی یکی از دیگر راه‌حل‌های اخیراً مطرح‌شده برای مشکل علم توسعه‌ای ارزشمند است. در سال ۲۰۱۹، جایزه نوبل اقتصاد به اقتصاددانان استر دوفلو، آبیجیت بانرجی و مایکل کرم‌ر به خاطر تحقیقات توسعه‌ای آن‌ها اهدا شد. آن‌ها استدلال می‌کنند که تنها راه برای دانستن اینکه چه چیزی در توسعه مؤثر است، استفاده دقیق از وسایلی است که مدت‌ها برای بررسی مؤثریت علتی به کار رفته: آزمایش کنترل‌شده تصادفی. با دقت و زحمت در حذف «عوامل خارجی» عواملی که ممکن است تأثیرگذار باشند اما به‌خوبی پدیده‌های توسعه را توضیح ندهند و جدا کردن یک گروه کنترل و یک گروه درمان، به‌گونه‌ای مشابه با آزمایش‌های بالینی دواهای جدید، می‌توانید یک آزمایش در زمان واقعی انجام دهید تا امیدواریم این نتایج به یک ذخیره دانش درباره اینکه چه چیزی در توسعه مؤثر است، کمک کنند منبعی که می‌تواند به بهبود عمل توسعه به‌طور کلی یاری دهد. این رویکردی است که به «بازگشت به طرح اولیه» معروف است و تأکید می‌کند که ما تنها می‌توانیم آنچه را که به‌طور علمی با تکنیک‌های آزمایش‌های کنترل‌شده تصادفی و استنباط آماری ثابت کرده‌ایم، بشناسیم و تنها چنین دانشی باید بر سیاست‌های توسعه تأثیر بگذارد. این چارچوبی تولیدکننده پرسالاری است، اما حداقل نسبت به بسیاری از آنچه در گذشته راهنمای توسعه بوده است، سختگیرانه‌تر و علمی‌تر است. بیایید ببینیم این در عمل چگونه کار می‌کند.

به عنوان یک مثال معروف، دوفلو و بانرجی در هند تحقیقی را میان معلمان مکاتب انجام دادند تا بررسی کنند آیا تغییرات خاص در قوانین نهادی می‌تواند غیبت را کاهش دهد، که یک چالش بزرگ برای بسیاری از کشورهای در حال توسعه است که به دنبال بهبود در آموزش هستند. تغییرات در قوانین و ساختار مشوق‌ها در مدرسه مؤثر بود به این معنا که معلمان نرخ حضور بالاتری پیدا کردند. اما وقتی سعی کردند همان قوانین و مشوق‌ها را به‌عنوان یک راه‌حل عمومی برای غیبت در سایر محیط‌ها، مانند شفاخانه‌هایی که نرس‌ها معمولاً غیبت داشتند، به کار ببرند، این تلاش شکست خورد.

دلیل خاص این شکست، به‌گونه‌ای که ما آن را درک می‌کنیم، ناشی از نبود حمایت کافی از سوی مدیران شفاخانه‌ها بود. به نظر می‌رسد، چه به‌صورت واقعی و چه ادراکی، نقش آن‌ها در تغییرات نهادی در برابر آزمایش‌های طراحی‌شده توسط کارشناسان خارجی به

حاشیه رانده شده بود. صرف‌نظر از اینکه این عدم هم‌راستایی عمدی بوده یا تصادفی، نتیجه یکسان است: «افراد از آنچه که در ایجاد آن مشارکت داشته‌اند حمایت می‌کنند»، زیرا هم عزتی که در طول این فرآیند تجربه می‌کنند موافقت آن‌ها را جلب می‌کند و هم به دلیل مشارکت‌شان، آن را درونی کرده و درک می‌کنند.

آزمایش‌های کنترل‌شده تصادفی به‌گونه‌ای طراحی شده‌اند که پیچیدگی را حذف کنند تا یک متغیر کلیدی را جدا کنند. آن‌ها می‌توانند این کار را به‌طور قابل‌اعتمادی در مواردی انجام دهند که متغیرها خودشان عامل نباشند مانند انسان‌ها که به‌طور وابسته و غیرقابل پیش‌بینی در زمان واقعی واکنش نشان می‌دهند و رفتار خود را تنظیم می‌کنند. ریاضی‌دان و دانشمند اوایل قرن بیستم، وارن ویور، چنین مواردی را «مسائل پیچیدگی سازمان‌یافته» نامید که فراتر از محدوده روش‌های علوم اجتماعی سنتی قرار دارند. رفتار انسانی هدف‌محور و تکراری است و به‌طور مداوم اطلاعات جدید را جذب می‌کند و بر اساس ترکیبی پیچیده از ارزش‌ها، باورها، ترجیحات و تمایلاتی که بر تصمیم‌گیری‌ها تأثیر می‌گذارد، خود را تنظیم می‌کند. در کوشش برای فهم نتایج چنین رفتاری، ویور گفت که ما به یک «پیشرفت علمی سوم» نیاز داریم تا به «مسائلی که مستلزم رسیدگی هم‌زمان به تعداد زیادی از عوامل مرتبط به یکدیگر است» پردازیم. انتخاب وسایل باید بر اساس ماهیت مسئله تعیین شود. نباید فرض کنیم که وسیله‌ای که در درک یک مجموعه از مسائل مؤثر است، برای درک مجموعه‌ای کاملاً متفاوت از مسائل مناسب باشد.

اگر هدف آزمایش کنترل‌شده تصادفی این است که به نتیجه‌ای برسیم که بتوان آن را تعمیم داد و در موقعیت‌های دیگر به کار برد به‌عنوان راهی برای پیش‌بینی اینکه چه چیزی کارساز است—این هدف در آزمایش معلمان برای نرس‌ها شکست خورد. زیرا تلاش برای حذف «عوامل خارجی» سیستمی را از بین برد که در واقع مهم بود. شبکه روابط اجتماعی در داخل شفاخانه بر اصول مشترکی که رفتار را تعیین می‌کردند، تأثیر داشت. در نتیجه، نرس‌ها به شیوه‌ای که مدل پیش‌بینی کرده بود، رفتار نکردند. برای ساختن یک مدل آزمایش کنترل‌شده تصادفی برای توسعه (یا هر سیستم پیچیده تطبیقی که از عوامل مختلف تشکیل شده باشد) که به اندازه کافی دقیق باشد تا نتیجه‌ای معنادار ارائه دهد، در اصل باید استفاده از آن نتیجه را به همان زمان و مکان محدود کنید. ممکن است درباره آن وضعیت خاص چیزی

بیاموزید، اما بعید است بتوانید آن نتیجه را به‌عنوان بهترین روش توسعه داده و در سایر سیستم‌ها، حتی اگر مشابه یا همسان به نظر برسند، اعمال کنید.

اگر «مردم از آنچه که خودشان در ایجاد آن نقش دارند، حمایت می‌کنند» و دانش محلی آن‌ها احتمال بیشتری برای بهبودهای محلی دارد، پس باید از دست دادن کنترل خارجی که این وضعیت نشان می‌دهد، بپذیریم. ممکن است به‌طور غریزی و متکبرانه این را یک ضرر بزرگ تلقی کنیم، با این باور که اگر مردم فقط به آنچه که ما، کارشناسان، می‌دانیم برایشان بهتر است عمل کنند، وضعیت بهتری خواهند داشت. آزمایش‌های کنترل‌شده تصادفی، که برخی آن را استاندارد طلایی علوم اجتماعی می‌دانند، ممکن است به نظر بدعت‌آمیز یا حداقل ضدعلمی بیاید که پیشنهاد شود در برخی زمینه‌ها از اهمیت کمی برخوردارند یا حتی بی‌اهمیت هستند. اما هر بدعتی اغلب برای به چالش کشیدن عقاید رایج ضروری است؛ اشتباهات آن‌ها را آشکار می‌کند و ما را وادار می‌سازد آنچه را که تصور می‌کردیم از قبل می‌دانیم، دوباره بررسی کنیم. یک مثال اخیر از آنچه که می‌توان آن را بدعت نامید، همین کار را انجام داده و با به چالش کشیدن بحث جاودانه درباره طبیعت در برابر تربیت، باعث شده است تا بسیاری از دانشمندان آنچه را که به‌طور مسلم پذیرفته بودند، دوباره ببینند.

طبیعت در برابر تربیت

در دهه ۱۹۹۰، پدیده‌ای عجیب در تجارت آکواریوم در آلمان مشاهده شد. نوعی خرچنگ مونث به‌طور ناگهانی تکامل یافت و قادر به تولید مثل بدون نیاز به خرچنگ مذکر شد. این پدیده خود به‌طور طبیعی عجیب بود، اما شوک واقعی زمانی به وجود آمد که دانشمندان آن را به‌عنوان فرصتی منحصر به فرد برای مطالعه بیشتر درباره نقش‌های طبیعت در برابر پرورش که به شدت مورد بحث بود، دیدند. با توجه به تقریباً ترکیب ژنتیکی یکسان فرزندان این خرچنگ‌ها، دانشمندان قادر بودند تا بر تأثیرات محیطی در میان گروه‌های جداشده کنترل داشته باشند.

وقتی طبیعت و تربیت به این شکل از هم تمایز داده نشوند، اساس آنچه که فکر می‌کردیم درباره دلایل تفاوت‌ها میان موجودات زنده می‌دانیم، ما را به این نتیجه می‌رساند که در تمامی ویژگی‌های فیزیکی و رفتاری فرزندان تقریباً یکنواختی کامل مشاهده شود. به‌جای این، نسل‌های متوالی خرچنگ تفاوت‌های گسترده‌ای را در متغیرهای متعدد از جمله اندازه،

عادات، «شخصیت‌ها» و طول عمر نشان دادند. به‌جای اینکه به‌صورت نسخه‌های یکسان بالغ شوند، همان‌طور که مدل‌های شناخته‌شده ما پیش‌بینی می‌کردند، خرچنگ‌هایی که از لحاظ ژنتیکی و محیطی یکسان بودند، به‌طوری عجیب تنوع بسیار زیادی را نشان دادند.

روزنامه‌نگار مایکل بلاستلند این داستان عجیب اما بسیار آموزنده را در کتابش که در سال ۲۰۱۹ منتشر شد، با عنوان «نیمه پنهان: نیروهای نادیده که بر همه چیز تأثیر می‌گذارند» شرح می‌دهد. او می‌پرسد: «وقتی دو علت اصلی همه چیز را محدود کرده‌ایم، چه چیزی نتایج را تا این حد نامنظم می‌کند؟» پاسخ کوتاه این است: ما نمی‌دانیم. مایکل بلاستلند پاسخ‌های گیج‌کننده جامعه علمی را خلاصه می‌کند که هر کدام به‌نوبه خود تلاش می‌کردند تا یافته‌ها را درک کنند، اما دچار سردرگمی شده بودند. او به‌خوبی نشان می‌دهد که این خبر چه زنگ هشدار را در جامعه علمی به‌وجود آورد. «این چیزی است که من دوست دارم آن را شوک نادانی بنامم. این یک لحظه خوب است، یک بازنگری اجباری. به ما یادآوری می‌کند که چقدر به‌راحتی با ایده‌های پذیرفته‌شده قانع شویم و چه شگفتی‌هایی ممکن است در گوشه‌وکنار منتظر ما باشد.»

این کتاب یک اثر برجسته است که به خودبزرگ‌بینی علمی اشاره دارد که فردریش هایک، برنده جایزه نوبل اقتصاد در سال ۱۹۷۴، آن را «علم‌گرایی» نامید. هایک در سخنرانی‌اش برای دریافت جایزه بیان کرد که علم‌گرایی، بزرگ‌نمایی توانایی‌های ما در شناخت و درک با استفاده از جدیدترین روش‌های علمی است. او توضیح داد که دلیل این اعتماد به نفس نادرست، باور غلطی است که هر چیزی که می‌توانیم اندازه‌گیری کنیم، به‌جز آنچه که نمی‌توانیم، برای ایجاد پیش‌بینی قابل‌اعتماد در مورد تقریباً هر سؤال مهمی که توجه ما را جلب می‌کند، کافی است.

بلاستلند به سرعت از هرگونه سوءاستفاده از کتابش توسط لودیت‌ها، نظریه‌پردازان توطئه یا عرفا برای رد بی‌فکر تخصص‌جولوگیری می‌کند. برعکس، هدف اصلی بلاستلند ارتقای اعتبار متخصصان و ترویج استفاده مسئولانه از علم است. او به لحظه جدیدی از «فرا-علم» اشاره می‌کند که همچنین از بحران اخیر بازتولیدپذیری در ژورنال‌های علمی الهام گرفته است. این یک حسابرسی است که پیش از این توسط ویور با درخواست برای پیشرفت علمی سوم در روش‌شناسی علمی پیش‌بینی شده بود. بلاستلند نیز به درخواست‌ها برای بازنگه داشتن دروازه برای «منبع‌سومی از تفاوت‌های توسعه‌ای» می‌پیوندد. از آنجا که ما ایده کمی درباره این منبع سوم داریم، ممکن است به اندازه طبیعت و تربیت به‌طور منظم در تحقیقات

علمی ما تا به امروز شناسایی نشود. مانند طبیعت و تربیت، احتمالاً منبع سوم بهتر است به‌عنوان یک دسته‌بندی جدید برای انواع مختلفی از چیزها در نظر گرفته شود. بلاستلند فکر می‌کند که فعلاً می‌توانیم آن را همان چیزی بدانیم که ما به‌طور سنتی «عوامل خارجی» می‌نامیدیم. طبیعتاً، «عوامل خارجی» اصطلاح جامعی است برای هر نوع عوامل یا تأثیرات بالقوه‌ای که می‌توانند کمی ریگ در چرخ‌های مدل‌های علمی ما بریزند. این همان چیزی است که دوفلو و همکارانش سخت کار می‌کنند تا در آزمایشات خود آن را کنترل کنند. قبل از «بمب» بلاستلند، فرض بر این نبود که عوامل اضافی اهمیت ندارند - یک ناراحتی‌کننده که باید از معادله حذف شود - بلکه قدرت تأثیر آن هنگام کنترل شدن به‌طور دقیق در بهترین حالت حاشیه‌ای است. تا آنجا که در طراحی مدل جدا نشده باقی می‌ماند، فرض می‌شود که تأثیرات آن بر نتایج ناچیز باشند. به عبارت دیگر، صرف‌نظر از آن، جهت و بزرگی یافته‌ها احتمالاً تقریباً درست است. اما بلاستلند معتقد است که ما به‌طور بسیار راحتی با عوامل خارجی برخورد کرده‌ایم تا فرضیات خود را مناسب سازیم. ما باید با این احتمال روبرو شویم که تأثیرات بزرگ به اندازه‌ای که ما انتظار داریم منظم یا ثابت نیستند، اینکه نتیجه‌ی چیزها کمتر توسط قوانین قابل مشاهده، نیروها یا عوامل مشترک محدود می‌شود و بیشتر توسط انبوهی از عوامل غیرمعمول، آشفتگی تأثیرات پنهان و میکرو تعیین می‌شود.

در کتاب برجسته «انگیزه‌های خرد و رفتارهای کلان» اثر توماس شلینگ، او انواع مسائل علمی که سیستم‌های پیچیده را نشان می‌دهند توضیح می‌دهد. «موقعیت‌هایی که رفتار یا انتخاب‌های افراد به رفتار یا انتخاب‌های سایر افراد بستگی دارد، همان مواردی هستند که معمولاً هیچ‌گونه جمع‌بندی ساده یا برون‌یابی به کل جامعه را اجازه نمی‌دهند. علم پیچیدگی برای مواجهه با این مشکل، یا حداقل برای درک بهتر آن، به وجود آمده است.» مؤسسه سانتافه، یک مرکز پژوهشی پیشرو در زمینه پیچیدگی، سیستم‌های پیچیده را به‌عنوان سیستم‌هایی تعریف کرده است که «مشکل از بخش‌های متعامل بسیاری هستند که نتیجه برآمده از این سیستم حاصل تعامل بین این بخش‌ها و بازخوردهای بین این نتیجه برآمده و تصمیم‌گیری‌های فردی است.» زمانی که به رفتار پرسر و صدای پیچیده انسان‌ها می‌رسیم، روش‌های جمع‌بندی برای پیش‌بینی کارایی ندارند. آن‌ها عامل‌ها هستند، نه بیماران.

بلاستلند یافته‌های مربوط به خرچنگ دریایی را به حوزه‌های گسترده‌تر سیستم‌های سازگار پیچیده اعمال می‌کند: اگر حتی کلون‌ها

در یک محیط مشابه جایی که مسئله تا حد ممکن به‌صورت انسانی ساده و کنترل‌شده است. به دلیل قدرت متغیرهای ناملموس یکسان نیستند، تا چه اندازه می‌توانیم به‌طور قابل‌اعتمادی انتظار داشته باشیم که منابع تفاوت‌ها بین افراد، کسب‌وکارها یا سیاست‌ها را در تمام پیچیدگی‌های بی‌نهایت آشفته‌شان شناسایی کنیم؟

بر اساس دیدگاه نظریه‌پردازان پیچیدگی، جیمز میلر و اسکات پیچ: اگر ناهمگنی و ویژگی کلیدی سیستم‌های پیچیده باشد، آنگاه ابزارهای سنتی علوم اجتماعی که تأکید دارند که رفتار متوسط نماینده کل است، ممکن است ناقص یا گمراه‌کننده باشند. در حالی که تفاوت‌ها می‌توانند آثار یکدیگر را خنثی کنند و اینکه متوسط یک پیش‌بینی خوب برای کل باشد، این همیشه مورد نیست. در سیستم‌های پیچیده، ما اغلب شاهد تعامل تفاوت‌ها با یکدیگر هستیم که به رفتاری منجر می‌شود که به‌طرز قابل‌توجهی از متوسط منحرف می‌شود.

در مدل‌های مبتنی بر عامل، عوامل اضافی شامل رفتار متقابل تصمیم‌گیرندگان است که در زمان واقعی به یکدیگر عمل و واکنش نشان می‌دهند. این همچنین شامل یک منبع سوم - آن را عوامل خارجی بنامید اما این بار به آن کرامت ببخشید - تغییرات غیرقابل پیش‌بینی است که می‌تواند بهترین طرح‌های ما را مختل کند. بلاستلند سر باز نمی‌زند: «دانش باید هر جا که می‌خواهیم از آن استفاده کنیم، تعمیم یابد، در غیر این صورت دانش نیست.»

به‌طور حتم، پذیرفتن اینکه عوامل خارجی می‌توانند در برخی شرایط نقش بزرگ و غیرقابل پیش‌بینی در نتایج توسعه ایفا کنند، به خودی خود چارچوب مقاوم در برابر پدرسالاری را که ما به دنبال آن هستیم، فراهم نمی‌کند. با این حال، ما می‌توانیم از طریق مدل‌های مبتنی بر عامل درباره فرآیندهای سیستم پیچیده بیشتر بیاموزیم. یافته‌های این مدل‌ها می‌توانند به ما کمک کنند تا بفهمیم که حتی کوچک‌ترین تغییرات در تنظیمات آزمایشی می‌تواند نتایج به‌کلی متفاوتی ایجاد کند.

برای مثال، با استفاده از یک مدل شبیه‌سازی شده توسط کامپیوتر بر اساس عامل‌ها برای آزمایش گسترش آتش به‌عنوان تابعی از تراکم جنگل، بر اساس یک مجموعه از نقاط شروع تصادفی، تراکم درختان ۵۷ درصد منجر به سوختن ۷.۵ درصد از جنگل می‌شود. با افزایش تراکم به اندازه یک درصد، ۱۶.۴ درصد از جنگل از بین می‌رود، یعنی کمی بیش از دو برابر شدن میزان تخریب. اما اگر تراکم را به ۶۰ درصد افزایش دهیم، تنها دو درصد بیشتر، ۷۶.۷ درصد از جنگل می‌سوزد. اگر یک درصد دیگر

اضافه کنید، نتیجه تنها حدود پنج درصد افزایش می‌یابد و به ۸۱.۴ درصد می‌رسد. اگر آزمایش را با نقاط شروع تصادفی جدید از نو آغاز کنید، نتایج می‌تواند تغییر کند. آنچه این نوع مدل‌سازی می‌تواند به ما کمک کند تا عمیق‌تر درک کنیم، نوع پدیده‌هایی است که مدل‌های متمرکز پیش‌بینی برای نقشه‌برداری از آن‌ها نامناسب هستند. این موضوع متواضعانه است، اما مدل‌سازی مبتنی بر عامل‌ها می‌تواند پیش‌های ارزشمندی نیز ارائه دهد.

طراحی مدل‌های مبتنی بر عامل برای سیستم‌های پیچیده

اریک بین‌هکر مدل‌سازی اولیه مبتنی بر عامل را که توسط جاشوا اپستین و رابرت اکستل از مؤسسه بروکینگز در دهه ۱۹۹۰ انجام شد، روایت می‌کند. مدل کامپیوتری که آن‌ها ایجاد کردند و به نام «شوگرسکیپ» معروف شد، عامل‌های شبیه‌سازی‌شده‌ای داشت که از چند قانون ساده پیروی می‌کردند که منعکس‌کننده ترجیح عامل‌ها برای ترکیبی از بوره و ادویه به‌منظور به حداکثر رساندن سود بود. عامل‌ها می‌توانستند به‌تنهایی بوره و ادویه پیدا کنند یا اینکه می‌توانستند با عامل‌های دیگر معامله کنند، البته تنها در صورتی که تاجران مایل و قیمت‌های مورد توافق دو طرف (واحد‌های مذاکره‌شده بوره و ادویه) را پیدا می‌کردند. در سناریوی معامله، «جامعه» عامل‌ها بسیار ثروتمندتر شد، زیرا هر کدام از آزادی برخوردار بودند تا به شرایط در حال تغییر با ترکیب خاص خود از جستجوی بوره و ادویه و جستجوی شریک‌های تجاری مناسب پاسخ دهند. علاوه بر این، با استفاده از داده‌های سطح عامل درباره قیمت‌هایی که پدیدار شدند (تمایل به خرید و فروش)، مدل نشان داد که «یک منحنی تقاضای نزولی تقریباً مطابق با کتاب، همراه با یک منحنی عرضه صعودی» به‌وجود آمد، حتی با اینکه اپستین و اکستل به‌طور صریح چیزی درباره عرضه و تقاضا در مدل خود نساخته بودند.

علاوه بر تایید نظریه‌های اقتصادی، مدل‌های مبتنی بر عامل درک ما را از نقشی که عوامل فردی در تعیین نتایج ایفا می‌کنند، عمیق‌تر می‌سازد. پیام این است؛ به‌جای تمرکز بر طراحی نتایج، بیشتر به جریان‌ها توجه کنید و روی درست کردن یا بهبود قوانین تمرکز داشته باشید. این موضوع پیامدهای بسیار عملی برای نحوه توسعه دارد که با بن‌بست‌هایی در به‌کارگیری استراتژی‌های پدرسالارانه در سیستم‌های پیچیده مواجه شده است. به‌عنوان مثال، در موضوع ترویج صادرات در کشورهای توسعه‌یافته، ایستریلی و همکارانش در بانک جهانی کشف کردند که چقدر شوک‌های

تقاضا می‌توانند تحت مدل «انتخاب برندگان» ویرانگر باشند که به معنای اولویت‌بندی صنایع به‌وسیله دولت برای افزایش حجم صادرات است. و این یک طراحی مبتنی بر نتیجه است.

استرلی و همکارانش پیشنهاد می‌کنند که جریان‌های صادراتی تحت تأثیر یک «قانون قدرت» قرار دارند، به این معنی که «انتخاب موفق یک برنده به‌طور نمایی با میزان موفقیتی که پیش‌بینی می‌شود، کمتر می‌شود.» علاوه بر این، آن‌ها دریافته‌اند که «میزان بالاتر در معرض خطر کشورهای در حال توسعه نسبت به شوک‌های تقاضا» به این معنا است که عواقب رویکرد پرخطر «انتخاب برندگان» هرچه کشور یا منطقه کمتر توسعه‌یافته باشد، شدیدتر است.

برای درک قوانین قدرت، تشبیه مفیدی در کتاب جان میلر و اسکات پیچ با عنوان «سیستم‌های پیچیده سازگار: مقدمه‌ای بر مدل‌های محاسباتی زندگی اجتماعی» ارائه شده است. آن‌ها از تپه‌ای از ریگ صحبت می‌کنند و از خواننده می‌خواهند هر دانه ریگ که به تپه اضافه می‌شود را به‌عنوان یک نوع تأثیر میکرو بر اندازه و شکل آن تپه تصور کند. هر یک از ما که زمانی را با کودکان در ساحل مشغول ساختن قلعه‌های ریگی گذرانده‌ایم، می‌توانیم تأیید کنیم که معمولاً یک لحظه، یک نقطه عطف وجود دارد که ساختار خراب می‌شود (که می‌تواند به جیغ‌های شادی یا قهقری و اشک‌ها منجر شود). زمانی که یک دانه ریگ، اگر آن را به دقت مشاهده کنیم، به یک تپه که به حد خود رسیده است، افزوده می‌شود، پیامدهای آن بسیار بزرگتر از سقوط یک دانه ریگ است. اندازه آوار ناشی از آن، برحسب دانه‌های ریگ، به روند افزوده شدن دانه‌های قبلی خطی نیست. این نقطه بحرانی را نمی‌توان به‌آسانی پیش‌بینی کرد، به‌طور قطع در سطح یک دانه ریگ نمی‌توان آن را پیش‌بینی کرد. اگر تپه را دوباره بسازید، شاهد خواهید بود که رویداد فروپاشی همان الگوی قبلی را نخواهد داشت.

به همین ترتیب، سیستم‌های پیچیده را نمی‌توان به بخش‌های سازنده خود تجزیه کرد، عوامل خارجی را به‌خوبی کنترل کرد و برای پیش‌بینی قابل‌اعتماد مدل‌سازی کرد. زمان آن رسیده است که از طراحی پیامدها برای کشورهای در حال توسعه دست برداریم و توجه خود را به جریان معطوف کنیم. حتی در اینجا نیز، اعتیاد ما به پدرسالاری برای تغییرات نهادی فاجعه‌بار بوده است. راه بازتوانی ما نیازمند درک و قدردانی محکم‌تری از کرامت افراد، به‌رسمیت شناختن دانش، تمایلات، برنامه‌ها، بینش‌ها و تلاش‌های خود آنان است.

- 1 Derek Fee, *How to Manage an Aid Exit Strategy: The Future of Development Aid* (London: Zed Books, 2012), p. 65.
- 2 Fee, *How to Manage an Aid Exit Strategy*, p. 65.
- 3 Prof. Steve Jones at Royal Society, March 8, 2010, viewable on YouTube: www.youtube.com/watch?v=OZlQybxkTGM&t=361s.
- 4 William Easterly, *The Tyranny of Experts: Economists, Dictators, and the Forgotten Rights of the Poor* (New York: Basic Books, 2013), p. 28.
- 5 Ben Ramalingam, *Aid on the Edge of Chaos* (Oxford: Oxford University Press, 2013), p. 362.
- 6 Matt Andrews, Lant Pritchett, and Michael Woolcock, *Building State Capability* (Oxford: Oxford University Press, 2017), p. 44.
- 7 Andrews, Pritchett, and Woolcock, *Building State Capability*, p. 45.
- 8 Ivan Krastev and Stephen Holmes, *The Light That Failed: Why the West Is Losing the Fight for Democracy* (London: Penguin, 2020), p. 9.
- 9 Krastev and Holmes, *The Light That Failed*, p. 73.
- 10 Krastev and Holmes, *The Light That Failed*, p. 73.
- 11 Krastev and Holmes, *The Light That Failed*, p. 74.
- 12 Krastev and Holmes, *The Light That Failed*, p. 5. This is especially galling to students of Central Europe who know the deep traditions of liberalism there. See, for example, József Eötvös, *The Dominant Ideas of the Nineteenth Century and Their Influence on the State*, trans. Elizabeth A. Drummond (1851–1854; New York: Columbia University Press, 1996).
- 13 Edmund Fawcett, *Liberalism: The Life of an Idea* (2nd ed., Princeton, NJ: Princeton University Press, 2018), p. xiii.
- 14 Organisation for Economic Co-operation and Development, “The Paris Declaration on Aid Effectiveness and Accra Agenda for Action,” accessed October 14, 2021. www.oecd.org/dac/effectiveness/34428351.pdf.
- 15 Organisation for Economic Co-operation and Development, “The Accra Agenda for Action,” p. 1, accessed October 14, 2021. www.oecd.org/dac/effectiveness/45827311.pdf.
- 16 Andrews, Pritchett, and Woolcock, *Building State Capability*, pp. 104–106.
- 17 Abhijit Banerjee et al., “Remedying Education: Evidence from Two Randomized Experiments in India,” National Bureau of Economic Research. December 2005.
- 18 Abhijit Banerjee et al., “Putting a Bandaid on a Corpse: Incentives for Nurses in the Indian Public Health Care System,” *Journal of the European Economic Association*, Vol. 6, No. 2–3, 1 May 2008, pp. 487–500, <https://doi.org/10.1162/JEEA.2008.6.2-3.487>.
- 19 Warren Weaver, “Science and Complexity,” *American Scientist*, Vol. 36, 1948, p. 536, <https://people.physics.anu.edu.au/~tas110/Teaching/Lectures/L1/Material/WEAVER1947.pdf>.
- 20 Weaver, “Science and Complexity,” p. 5.
- 21 Michael Blastland, *The Hidden Half* (London: Atlantic Books, 2020), p. 6.

22 Blastland, *The Hidden Half*, p. 7.

23 For more on this, start with John P. A. Ioannidis, "Why Most Published Findings Are False," *PLoS Medicine*, August 30, 2015, <https://journals.plos.org/plosmedicine/article?id=10.1371/journal.pmed.0020124>.

24 Blastland, *The Hidden Half*, p. 10.

25 Blastland, *The Hidden Half*, p. 11.

26 Thomas Schelling, *Micromotives and Macrobehaviors* (New York: W.W. Norton & Company, 2006 edition of 1978 volume), p. 14.

27 Definition taken from the curriculum at time marker 0:12 in a video lecture presented as part of Unit 1.6 for the course "An Introduction to Agent-Based Modeling," with instructor Bill Rand in association with Santa Fe Institute, www.youtube.com/watch?v=DP-py_nZ1L54&t=12s.

28 Blastland, *The Hidden Half*, p. 12.

29 John Miller and Scott Page, *Complex Adaptive Systems* (Princeton, NJ: Princeton University Press, 2007), p. 14.

30 Blastland, *The Hidden Half*, p. 12.

31 Based on the author's use of Forest Fire from Models Library in NetLogo 6.2.4.

32 Eric Beinhocker, *The Origin of Wealth: Evolution, Complexity, and the Radical Remaking of Economics* (London: Random House Business Books, 2007), p. 91.

33 William Easterly, Ariell Reshef, and Julia Schwenkenberg, "The Power of Exports," The World Bank, 2009, <https://openknowledge.worldbank.org/bitstream/handle/10986/4273/WPS5081.pdf?sequence=1>.

34 Easterly, Reshef, and Schwenkenberg, "The Power of Exports," p. 19. 35 Miller and Page, *Complex Adaptive Systems*, p. 50.



کرامت و علم

برای دوری از ذهنیت پدرسالارانه، ما نیاز داریم تا یک ذهنیت جایگزین را بپذیریم. ما یک طرز فکر را پیشنهاد می‌کنیم که به کرامت انسانی احترام می‌گذارد. ممکن است ابتدا کمک کند که خود را از این فرضیه که ما از نظر شناختی برتر هستیم و می‌توانیم مشکلات اقتصادی فقرا را حل کنیم، دور کنیم. انسان‌شناس کلیفورد گیرتز، در کتاب خود «دانش محلی» که در سال ۱۹۸۲ منتشر شد، از اصطلاح آشنای «منطق» استفاده می‌کند تا به ما کمک کند درباره ارزش دانش غیررسمی که مردم در مناطق فقیر دارند فکر کنیم. از دیدگاه انسان‌شناسی، گیرتز با سنتی که جوامع توسعه‌نیافته را با ضعف ذهنی برابر می‌دانست، مخالفت کرد. او کارهای همکارانی را برجسته کرد که با انتشار تحقیقات، به ساختن پرونده برای کرامت انسانی کمک کرده بودند.

این تحقیقات برای اثبات این که مردمان «ساده‌تر» نیز احساس ارتباط با امور الهی، علاقه‌ای خالی از تعصب به دانش، درکی از اشکال قانونی، یا قدردانی از زیبایی برای خودش دارند، طراحی شده بود، حتی اگر این چیزها در چارچوب‌های فرهنگی منظم و تقسیم‌بندی شده‌ای که برای ما آشناست، نباشد.

با این حال، گیرتز نگران بود که ما به اندازه کافی پیش نرفته‌ایم. با اینکه تمام این تلاش‌ها تا حدی موفق بوده‌اند، به‌گونه‌ای که اکنون به ندرت کسی انسان‌های اولیه را، اگر همچنان از این اصطلاح استفاده کنند، به عنوان عمل‌گرایان ساده‌ای که در مهی از خرافات به دنبال رفاه جسمانی هستند، تصور می‌کند، اما این موفقیت نتوانسته سوال اصلی را برطرف کند: تفاوت در کجاست؟ زیرا حتی پرشورترین

مدافعان این ایده که هر ملت عمق خاص خود را دارد (و من یکی از آن‌ها هستم) می‌پذیرند که تفاوتی وجود دارد بین شکل‌های تصحیح‌شده‌ی فرهنگ‌های مطالعه‌شده و اشکال ناپخته و محاوره‌ای فرهنگ‌های عامیانه.

گیرتز ایده‌ی استفاده از منطق را به عنوان یک موضوع ارزشمند برای مطالعه می‌دید تا فهم ما از نقش آن در تصمیم‌گیری‌های انسانی را افزایش دهد و فرضیات ما درباره‌ی دانایی مطلق تخصص‌های رسمی که به فرهنگ خودمان نسبت می‌دهیم، کاهش دهد.

تحلیل منطق، در مقابل به‌کارگیری آن، باید با بازسازی این تمایز از دست رفته میان درک ساده و مستقیم از واقعیت یا هر آنچه که بخواهید آن را بنامید و حکمت عملی و محاوره‌ای، قضاوت‌ها یا ارزیابی‌های مرتبط با آن آغاز شود. وقتی می‌گوییم کسی منطق دارد، منظورمان این است که او فقط از چشم‌ها و گوش‌هایش استفاده نمی‌کند، بلکه آن‌ها را به‌صورت هوشیارانه، با دقت، هوشمندی، بصیرت و تأمل به کار می‌گیرد، یا سعی می‌کند این‌گونه باشد، و اینکه او توانایی دارد تا با مشکلات روزمره به شیوه‌ای مؤثر و عادی برخورد کند.

به مثال زیر از یک زن اهل پرو، ورونیکا کانالس، که یک غرفه در شهر کاتته را برای فروش ابزارآلات اداره می‌کند، توجه کنید. او به زبان خود سفرش را برای راه‌اندازی کسب‌وکار خود توصیف می‌کند و آنچه را در این مسیر آموخته است، بیان می‌کند.

اینکه یک زن صاحب یک فروشگاه ابزارآلات ساختمانی باشد، کمی متفاوت است؛ زیرا این امر رایج نیست. من دانشی را دارم چون قبل از شروع کسب‌وکارم خودم در یک فروشگاه ابزارآلات ساختمانی کار می‌کردم.

من عرضه‌کنندگان، مشتریان، نحوه اداره یک فروشگاه ابزارآلات و چگونگی ارائه محصول با کیفیت و قیمت مناسب را می‌شناسم. من صبح‌ها ساعت شش بیدار می‌شوم و آماده می‌شوم. بین ساعت هشت تا هشت و نیم به بازار می‌روم تا ویتترین‌ها را آماده کنم. اگر چیزی برای آماده‌سازی باشد، آن را برای مشتری که قبلاً درخواست داده است، آماده می‌کنم.

من به کارآفرینان آینده که می‌خواهند کسب‌وکار راه‌اندازی کنند، سه نکته پیشنهاد می‌کنم. نکته اول پایداری است. نباید اجازه دهند که چیزی آن‌ها را شکست دهد. یکی از سخت‌ترین کارها شروع کردن است. انسان در مورد نحوه شروع شک و تردید دارد، اما به محض اینکه شروع کنید، دیگر نیازی به بازگشت نیست. بعد از آن، همین موضوع است که شما را به ادامه رشد و پیشرفت ترغیب می‌کند.

دوم، آنها باید به طور مداوم در مورد کسب‌وکارشان یاد بگیرند. باید از مشخصات تخنیکی هر ابزار و وسیله آگاه باشند. اقلام برای فروشگاه‌های ابزارآلات بسیار گسترده است، اما در حین کار با مشتریان می‌آموزید که هر محصول به چه معناست. این باعث خوشحالی مشتریان و کمک به جامعه می‌شود.

آنچه من درباره مشتریانم دوست دارم این است که آنها از من چیزهایی را می‌خواهند. و بنابراین من از خودم انتظار بیشتری دارم تا بهتر به آنها خدمت کنم و محصولاتی داشته باشم که آنها را راضی کند. درک آنچه آنها می‌خواهند و همچنین با مهربانی با آنها برخورد کردن و دوست شدن با آنها بسیار مهم بوده است.

به خود اعتماد داشته باشید. این برای مقابله با مشکلات و چالش‌هایی که روزانه در کسب‌وکار با آنها روبرو هستید، مهم است. یکی از چالش‌های فروشگاه ابزارآلات، مسئله سرمایه است. کسب‌وکار فروشگاه ابزارآلات به سرمایه زیادی نیاز دارد تا بتواند رشد کند. اما از آنجا که من قبلاً عرضه‌کنندگان را می‌شناختم و آنها شرکای من، متحدان من و برخی از آنها دوستان من هستند، به من اجازه می‌دهند که محصولات را داشته باشم، آنها را به بازار عرضه کنم و بعداً به آنها پرداخت کنم.

یکی از آرزوهای من این است که کسب‌وکار به رشد خود ادامه دهد و فروشگاه‌های دیگری راه‌اندازی کنم، توزیع را به سطح دیگری برسانم و نه تنها در سطح ولایات بلکه به صورت سراسری فعالیت کنم. من می‌بینم که جامعه‌ای که دور من است نیز در حال توسعه است. در اینجا در بازار، فکر می‌کنم که فروشگاه ابزارآلات و سایر کسب‌وکارها می‌توانند به رشد خود ادامه دهند. منطقه کانتیه پتانسیل زیادی دارد.

آیا می‌تواند شکی باشد که ورونیکا از تجربه خود جنبه‌های حیاتی کسب‌وکار خود را که بر تصمیمات روزانه‌اش برای ادامه فعالیت تأثیر می‌گذارد، آموخته است؟ او می‌داند که چه چیزی را سفارش می‌دهد و در چه مقداری، چه زمانی، چه ابزارهای جدیدی در دسترس است، آنها برای چه مقاصدی بهترین هستند، چه کسانی از داشتن آنها سود می‌برند و بهترین نحوه قیمت‌گذاری آنها به گونه‌ای که مشتریانش بتوانند آنها را بخرند و در عین حال او بتواند به فعالیت خود ادامه دهد؟ هیچ شخص مشخص تحصیل کرده‌ای، مشاور فنی یا متخصص توسعه‌ای نمی‌تواند تمام این دانش را در صنف درس یا از یک کتاب یاد بگیرد. پیچیدگی خاص آن به متغیرهای منحصر به فرد زمان، مکان و شرایط بستگی دارد. اگر تمام این تصمیمات بر پایداری کسب‌وکار او، چه به نفع و چه به ضرر، تأثیر بگذارد، چگونه یک مدل توسعه می‌تواند چنین دانش حیاتی را در مفهوم استراتژی‌های امیدوارکننده برای موفقیت نادیده بگیرد؟ عمل توسعه به این موضوع توجه نمی‌کند زیرا نمی‌تواند آن را حساب کند. نمی‌داند چگونه آن را به دست آورد یا اندازه‌گیری کند، بنابراین آن را عوامل خارجی می‌نامد.

ما شاید هنوز اصطلاحی مناسبی برای نوع دانشی که تاکنون آن را کم‌ارزش تلقی کرده‌ایم، نداشته باشیم، اما می‌توانیم با در نظر گرفتن جدی مفهوم مدرن کرامت انسانی و خودداری از تصور افراد، خانواده‌ها و جوامع به‌عنوان اشیاء طرح‌های خود، به احترام مناسب نسبت به اهمیت آن دانش پایبند بمانیم. برای درک بهتر نقش دانش و ترجیحات افراد در کشف «مناسبت‌تر» راه‌حل‌ها برای ایجاد نهادهای، باید بیاموزیم که نقش کسانی را که نسبت به شرایط اولیه زمینه‌ای - شرایط اولیه مسیرشان آگاهی بیشتری دارند، بشناسیم. این شرایط اولیه شامل ظرایف اصول‌های رفتاری است که به هر زمان و مکان منحصر به فرد است.

جدی گرفتن اصولها

به گفته پابلو یانگاس، توسعه تغییر نهادی در مقیاس جامعه است. «این گذار از قواعد قدیمی به قواعد جدید است و مسیر اغلب دشواری که بین آنها قرار دارد.» خطای توسعه تاکنون نادیده گرفتن اهمیت این مسیر بوده است. جامعه‌شناس والتر پاول مشاهده کرد که:

بخش زیادی از ادبیات علوم اجتماعی در مورد نهادها دارای ویژگی نمایشی است که از پرده دوم آغاز می‌شود و هم طرح داستان و هم روایت را به‌عنوان یک واقعیت محقق در نظر می‌گیرد. تحقیقات بسیار کمی به این پرسش می‌پردازند که چگونه یک نمایش اجرا می‌شود یا چرا این قصه خاص به‌جای قصه‌ای دیگر به‌صحنه آورده می‌شود.

شرایط اولیه‌ای که برای تغییر نهادها اهمیت دارند چیست؟ بر اساس گفته‌های اقتصاددانان جیمز کاتون و ادوارد لوپز، نهادها بر اساس توافقات جمعی در مورد نحوه تعامل افراد شکل می‌گیرند. یک نهاد موجود شامل قواعدی است که افراد یا آن‌ها را به‌طور درونی پذیرفته‌اند یا انگیزه‌ای برای پذیرش آن‌ها دارند. به عبارت دیگر، دانش محلی مرجع اصلی در مورد اصول‌های محلی است.

اصول‌ها طیف وسیعی از انتظارات اجتماعی، چه غیررسمی و چه رسمی، در مورد رفتار را در بر می‌گیرند. در زمینه نهادها، اسکات اصول‌ها را به سه دسته تقسیم می‌کند: تنظیمی، اصولی، و فرهنگی-شناختی، و اشاره می‌کند که محققان بسته به حوزه تخصصی خود، معمولاً یکی از این دسته‌ها را نسبت به دو دسته دیگر برجسته‌تر می‌کنند. به عنوان مثال، محققان انتخاب عقلایی ممکن است به مفاهیم تنظیمی اصول‌ها گرایش داشته باشند و بر قواعد و مقررات صریح و رسمی که جامعه را هدایت می‌کنند، تمرکز کنند. برای این محققان، کارکرد ابزاری روش‌ها اهمیت اساسی دارد.

قوانین اصولی ممکن است غیررسمی‌تر باشند، اما به هیچ وجه تأثیر کمتری ندارند. این قوانین شامل انتظارات اجتماعی، وظایف و دستورالعمل‌هایی هستند که رفتار را هدایت می‌کنند. جامعه‌شناسان ممکن است بیشتر بر معنای قوانین اصولی تمرکز کنند و علاقه کمتری به سودمندی یا زبان آن‌ها نشان دهند. ما هم به معنی این

قواعد و هم به تأثیری که اصول‌ها بر انتخاب رفتار مناسب در یک موقعیت خاص دارند، اهمیت می‌دهیم. اقتصاددانان بر نقش هدایت‌گر قیمت‌ها تأکید می‌کنند، اما اصول نیز می‌توانند به همان اندازه برای رفتار اقتصادی مهم باشند.

به عنوان مثال، در نیمه قرن نوزدهم، بازار بیمه عمر در مراحل اولیه خود قرار داشت. علیرغم صرفه‌جویی و سلامت محاسبات آماری، تعداد بسیار کمی از مردم به خرید این بیمه‌نامه‌ها اقدام می‌کردند. مشخص شد که اکثر مردم دریافت هرگونه مزایای مالی در پی فوت عزیزان را امری خجالت‌آور می‌دانستند. تا اینکه چند دهه بعد، این اصول برعکس شد و مردم بیمه عمر را به عنوان راهی شایسته برای حفاظت مالی خانواده‌ها در صورت مرگ افراد بازتعریف کردند. از آن زمان بازار بیمه عمر رشد چشمگیری پیدا کرد.

اصول‌های فرهنگی-شناختی، چارچوب‌های پذیرفته‌شده برای تشخیص معنی و درستی اجتماعی را بازنمایی می‌کنند. انسان‌شناسان ممکن است به این اصول‌ها گرایش داشته باشند تا مرزهای رفتاری که وفاداری به اردو کسی (اصول صحیح) را نشان می‌دهند، برجسته سازند. این اصول‌ها ممکن است برای خارجی‌ها به عنوان موانع آزاردهنده در راه نجات مردم از خودشان به نظر برسند، اما نه تنها کم‌تأثیر نیستند، بلکه برای رفتار به همان اندازه مرتبط و مهم هستند که دولت‌ها قوانین رسمی را به کار می‌گیرند. بخش زیر از کتاب «پروژه‌های قریه‌های هزار ساله (MVP)» اثر خبرنگار نینا ماناک اقتباس شده است.

در اوایل سال ۲۰۰۷، هنگامی که جوانه‌ها بر روی درختچه‌ها ظاهر شدند و علف‌های بیابانی بلند شدند، احمد [یک مرد تحصیل کرده محلی که برای مدیریت برنامه‌های پروژه‌های قریه‌های هزارساله استخدام شده بود] برای متقاعد کردن مردم در تو به مزایای علف خشک شده اقدام کرد. او توضیح داد: «اگر اکنون علف‌های بلند را جمع‌آوری و خشک کنید، در بارندگی بعدی برای حیواناتان غذا خواهید داشت.» اما مردم ایده‌های او در مورد خشک کردن علف‌های بلند را نپذیرفتند. یکی از مردان اعتراض کرد: «خدا این علف را برای ما آورده است. ما حق نداریم آن را ببریم.»

همانند مردم درتو، احمد هم سومالیایی و مسلمان است. او در این نواحی بزرگ شده بود؛ او فرزند یک چوپان بود؛ و یکی از آنها بود. با این حال، در درتو به عنوان یک بیگانه دیده می‌شد. شلوارهای پلیت‌دارش، پیراهن‌های اتوشده‌اش، و ریش مرتبش این چیزها او را متمایز می‌کرد. و بیش از یک بار به این اشاره شده بود که در حالی که او سومالیایی است، از یک طایفه متفاوت از مردم درتو نسبت می‌خورد. همین تنها دلیلی برای بی‌اعتمادی به او بود.

در عربستان سعودی، احمد استدلال می‌کرد که مسلمانان سنی متدین چمن را می‌بُرند؛ اگر خداوند به سعودی‌ها در بریدن چمن اعتراض نداشت، بدون شک به مسلمانان سنی درتو هم اجازه همین کار را خواهد داد. اما هیچ‌کس به این منطق واکنش نشان نداد. «این هدیه خداوند است»، کسی تکرار کرد. «هرچه بیشتر ببری، خداوند خشمگین‌تر می‌شود - این فال بد است.»

”زمان در حال سپری شدن است،“ احمد به آرامی گفت. «آتش‌سوزی‌ها با بادهای سومالی در حال آمدن هستند، و اگر شما آن‌ها را نبرید، آن آتش‌ها تمام چمن‌ها را خواهند سوزاند.»

زنی سالخورده به نام ماما ایشیرا روبروی احمد ایستاد و انگشتش را به سمت صورتش گرفت. گفت: او در شیوه زندگی آن‌ها مداخله می‌کند. دیگران هم به او پیوستند. به زودی همه شروع به بحث و جدل کردند. فریادهای آشفته‌ای به گوش می‌رسید. «لطفاً، ماما ایشیرا التماس کرد. «به خاطر خدا، چمن‌های ما را نبرید.»

اسکات پیشنهاد می‌کند که ما ممکن است با رویکردی بهتر عمل کنیم که همه این جنبه‌ها را به‌عنوان عناصری که به‌صورت وابسته به هم و تقویت‌کننده یکدیگر به یک چارچوب اجتماعی کمک می‌کنند، در نظر بگیریم که در آن نهادها شکل می‌گیرند. این رویکرد گسترده‌تر ما را به بازنگری در «رفتار عقلانی» به عنوان یک «متغیر، نه یک فرض» سوق می‌دهد. هیچ کدام از این موارد نباید به این معنا گرفته شود که ما باید همه اصول‌ها را به یک اندازه در ارزش عملی آن‌ها برای ساخت نهادها قضاوت کنیم. همچنین هیچ کدام از ما نباید وانمود کنیم که با معادله اخلاقی به هر اصول، عمل فرهنگی یا باور مذهبی می‌نگریم.

اصول‌هایی وجود دارند که به وضوح مانع از راه‌حل‌های اقتصادی بهتر می‌شوند، همچنین اصول‌هایی که احساس ما از حق و باطل را جریحه‌دار می‌کنند.

اهمیت درک واقعیت اصول‌ها در درک تأثیر آن‌ها و نقشی که در شکل‌گیری نهادهای ایفا می‌کنند نهفته است. ممکن است یک اصول یا باور خاص که مانع ایجاد تغییر می‌شود، به مرور زمان در ذهن افرادی که آن را اجرا یا مشاهده کرده‌اند، تأثیر خود را از دست بدهد، به ویژه زمانی که مزایای مختلف تفسیر مجدد آن اصول افزایش یابد. یا ممکن است راه‌حل‌های جایگزین کشف شوند که با دور زدن یا در نظر گرفتن و ادغام اصول در راه‌حل جدید، از آن عبور کنند. نادیده گرفتن یا رد کردن اصول‌ها به‌عنوان هنجار، اشتباه بزرگی است که ما به‌عنوان افراد خارجی مرتکب می‌شویم، زیرا بی‌تفاوتی ما هیچ کاری برای کاهش قدرت آن‌ها در تأثیرگذاری بر مسیر توسعه انجام نمی‌دهد. از آنجایی که حساسیت آن‌ها نسبت به قابلیت تغییر یا ثبات اصول‌هایی که جوامع محلی را اداره می‌کنند، احتمالاً بیشترین میزان را دارد، اعضای جوامع کم‌درآمد بیش از بیگانگان در موقعیت بهتری برای مشارکت در ساخت نهادهای و تغییر اجتماعی قرار دارند. به عبارت دیگر، اصول مشارکتی و دموکراتیک بیشتر از تحمیل خارجی احتمال دارد که بهبود ایجاد کنند.

تاریخ‌نگار اقتصادی آونر گریف به‌درستی توجه ما را به این نکته جلب کرده است که «باورها، اصول‌ها و سازمان‌ها این موضوع در هر سطحی صدق می‌کنند، از گروه‌های کوچک گرفته تا شرکت‌های بزرگ و شبکه‌های فراملی از رفتارهای حرفه‌ای و قانونی استاندارد شده در هر سیستم پیچیده، این شرایط اولیه باید نقطه آغازین تغییر باشند. اگر آن‌ها را بدیهی فرض کنیم، مستقیماً به بخش دوم نمایش پاول برویم یا آن‌ها را اشتباه تفسیر کنیم، تغییری که به دنبال آن هستیم ناکام خواهد ماند. تفسیر نادرست این شرایط به‌عنوان بیگانگان تقریباً قطعی است.» که از گذشته به ارث رسیده‌اند، بخشی از شرایط اولیه در جریان‌هایی خواهند بود که به ایجاد نهادهای جدید منجر می‌شوند. به این نکته توجه کنید که بسیاری از اصول‌ها ضمنی، ناگفته و

ثبت نشده هستند و حتی ممکن است در میان مردم محلی به عنوان استدلال آگاهانه شناخته نشوند. چرا باید این نقطه ضعف به عنوان بیگانه را با اصرار بر حفظ نقش رهبری در تغییر نهادی مبارزه کرد؟ بهتر است به جایی نگاه کنیم که دانش برتر وجود دارد، یعنی به صدهای محلی که با ارتباط با گذشته‌های خود، در موقعیت بهتری قرار دارند تا همان طور که گریف بعداً اشاره می‌کند، «جوامع خود را به سوی تکامل در مسیرهای نهادی متمایز هدایت کنند.»

تغییر نهادی و صدا

پاتریک هلر و ویجیندرا رائو رنگ تازه‌ای به این رویکرد جایگزین توسعه در مقدمه کتاب ویرایش شده خود در سال ۲۰۱۵ با عنوان «گفت‌وگو و توسعه: بازاندیشی نقش صدا و اقدام جمعی در جوامع نابرابر» اضافه می‌کنند. آن‌ها توسعه جریان اصلی را به دلیل اقدامات ضعیف در جهت احترام به مشارکت محلی مورد انتقاد قرار می‌دهند و آن را با گفت‌وگوی اصیل و تحول‌آفرینی مقایسه می‌کنند که می‌تواند «منجر به تغییراتی در معانی اساسی شود که اقدام را هدایت کرده و ترجیحات را شکل می‌دهند.» آن‌ها می‌نویسند که «خود ایده «توسعه» به عنوان چیزی که هدایت، برنامه‌ریزی یا هماهنگ شده است، مورد انتقاد قرار گرفته است» و همراه با آن، رد «داروهای جادویی» و «راه‌حل‌های یک‌اندازه برای همه» نیز رخ داده است. به جای آن، «راه‌حل‌ها باید با زمینه متناسب باشند... مبادله‌ها به طرز چشمگیری پیچیده هستند و نیاز متعاقب آن به آزمایش‌گری بهترین شکل خود را در تأمل دموکراتیک دقیق پیدا می‌کند.» به سادگی می‌توان گفت که «هرچه یک تصمیم بیشتر از طریق یک فرایند بحث عقلانی تضمین شده باشد، به «خیر عمومی» نزدیک‌تر خواهد بود و در نتیجه مشروعیت بیشتری دارد.» مردم به چیزی که در خلق آن کمک کرده‌اند حمایت می‌کنند.

تأکید تنظیمی کمک‌های خارجی و شیوه‌های توسعه‌های ما تا به امروز به اصول‌ها و باورهای محلی توجه چندانی نکرده و زمانی که به آن‌ها توجه می‌شود، سعی در نابود کردن آن‌ها به صورت دستوری دارد. این امر با واقعیت‌های موجود در میدان هماهنگ نیست.

بر اساس گفته‌های اسکات، «در سیستم‌های اجتماعی پایدار، ما شیوه‌هایی را مشاهده می‌کنیم که ادامه می‌یابند و تقویت می‌شوند زیرا به‌عنوان امری بدیهی گرفته می‌شوند، به‌طور اصولی تأیید شده و توسط قدرت‌های مجاز حمایت می‌شوند. زمانی که ارکان هم‌راستا شوند، قدرت ترکیبی آن‌ها می‌تواند بسیار قوی باشد.»

هدف ما باید این باشد که به مردم محلی توانایی دهیم تا از ارزش‌های محلی خود بهره بگیرند و به نیروی محرکه‌ای برای توسعه تبدیل شوند. هیچ فرد خارجی به اندازه کافی در موقعیتی نخواهد بود که بتواند این ارزش‌ها را درک کرده و از آن‌ها استفاده کند یا آن‌ها را تغییر دهد. راه‌حل‌های محلی و تدریجی بر اساس همان ارزش‌هایی شکل خواهند گرفت که برای مردم مهم‌تر هستند و به گونه‌ای که این ارزش‌ها را به سمت بهبود و حل مشکلات مختلف هدایت کند. این نتیجه‌ای است که همه ما باید آرزو کنیم در توسعه به دست آید. اسکات ادامه می‌دهد: «مشروعیت کالایی نیست که بتوان آن را به دست آورد یا مبادله کرد، بلکه وضعیتی است که بیانگر هماهنگی درک‌شده با قوانین و مقررات مربوطه یا ارزش‌های اصولی، یا همسویی با چارچوب‌های فرهنگی-شناختی است.»

در اشاره به کرامت انسانی، هلر و راو به ما یادآوری می‌کنند که: نظریه‌های کلاسیک و معاصر دموکراسی استقلال افراد در تصمیم‌گیری را به عنوان اساس زندگی دموکراتیک پیش می‌گیرند. توانایی شهروندانی که از حقوق برخوردارند برای گردهم آمدن، بحث و شکل دادن به ترجیحات، به نوبه خود اصول‌هایی را پدید می‌آورد که مشروعیت قدرت سیاسی دموکراتیک را تقویت می‌کند.

بر خلاف شورش علیه نهادهای طرفدار فرهنگ کارگو که در عصر تقلید گسترش یافت، هلر و راو استدلال می‌کنند که «نهادهایی که بر قدرت یک فرآیند تأملی بنا شده‌اند، بسیار پایدارتر، مشروع‌تر و محتمل‌تر است که وفاداری را جلب کنند.»

تنوع دانش محلی

پژوهشگر جرمی شاپیرو با چالشی مشابه با چالش گیرتز مواجه شد. او می‌خواست تفاوت بین فرضیات ما درباره اینکه چه چیزی فکر می‌کنیم افراد در جوامع کم‌درآمد نیاز دارند و آنچه خودشان فکر می‌کنند که نیاز دارند را اندازه‌گیری کند و اثربخشی مجموعه‌ای از مداخلات معتبر کمک‌رسانی را بررسی کند. او از یک مدل انتقال نقدی برای مقایسه استفاده کرد که به عنوان یک جایگزین نوظهور برای کمک‌های سنتی در حال رشد است. او تغییر نگرشی که انتقال نقدی به همراه دارد را تشریح کرد.

در گذشته کمک‌ها بیشتر بر اساس نیازهایی که جامعه کمک‌رسان آنها را برای فقرا در نظر می‌گرفت، متمرکز بود. اما انتقالات نقدی این امکان را به دریافت‌کنندگان کمک می‌دهد تا نیازهای خود را بر اساس درک خود تأمین کنند. این تغییر، تحولی دیرهنگام را در مبانی نظری و فلسفی کمک‌های بین‌المللی نشان می‌دهد: از ریشه‌های استعماری پدرسالارانه به سمت تمرکز بر فقرا به‌عنوان عوامل مؤثر در توسعه اقتصادی.

شاپیرو و تیمش از شاخص‌های جایگزین برای شناسایی نیازمندان در میان یک نمونه از کشورهای فقیر کنیا استفاده کردند. به طور خاص، آنها بزرگسالان بیکار و سرپرستان خانوارهایی را هدف قرار دادند که در خانه‌های آنها مصالح ساختمانی صنعتی وجود نداشت. (شناسایی نیازمندان در ابتدا به عنوان متغیری مهم برای بررسی دقیق‌تر در مطالعه پیگیری مهم خواهد بود.) سپس، تیم به بررسی پیمایشی ۳۰۸ نفر از گروه کم‌درآمد پرداخت تا بفهمند هر یک از آنها چه مبلغی نقدی را بر سه مداخله کمک‌رسانی متمایز اما مرتبط ارزش می‌گذارند: آموزش کشاورزی، کود رایگان و یک بار عرضه بیست و پنج چوپه مرغ.

سپس به صورت تصادفی این گروه به دریافت‌کننده یکی از مداخلات یا انتقال نقدی معادل هزینه هر نفر برای مداخله مرتبط با منطقه‌شان تخصیص داده شدند. شش ماه بعد، آنها دریافت‌کنندگان را ارزیابی کردند تا تأثیرات نسبی درمان‌های مختلف بر رفاه را کشف کنند.

آنها تفاوت کمی میان کسانی که مداخلات و کسانی که انتقالات نقدی دریافت کرده بودند یافتند و حتی در میان کسانی که ارزشمندترین مداخله برای آنها را دریافت کرده بودند هم تفاوت قابل توجهی مشاهده نکردند. اما آنها دریافتند که کسانی که انتقالات نقدی دریافت کرده بودند احساس استقلال بیشتری نسبت به کسانی که مداخلات کمک‌رسانی دریافت کرده بودند گزارش کردند.

نشان دادن اینکه فقرا در بهینه‌سازی منابع برای توسعه نه تنها کمتر از متخصصان کمک‌رسانی نیستند، حتی زمانی که هزینه‌های جانبی را کنار بگذاریم، یک پیشرفت مهم در حل سوالی است که او آن را این‌گونه توصیف می‌کند: آیا نتایج توسعه بهترین شکل خود را با توانمندسازی گیرندگان کمک برای بهینه‌سازی بر اساس اطلاعات و محدودیت‌های منحصربه‌فرد خود به دست می‌آورند؟

یا اینکه بهتر است که صنعت کمک‌های بشردوستانه به طور ضمنی یا صریح در تصمیم‌گیری‌های گیرندگان کمک و استفاده از منابع کمک‌های بشردوستانه تأثیر بگذارد؟

طرفداران فرضیه «فقیر اما کارا» ممکن است استدلال کنند که گزینه اول مناسب‌تر است، در حالی که حامیان مداخله‌گری خیرخواهانه ممکن است بگویند که گزینه دوم بهتر است. شاپیرو ممکن است بگوید که نتیجه مساوی به سود فقرا است. این سؤال است که در نهایت بر درک و وفاداری ما به مفهوم مدرن کرامت انسانی متکی است.

در یک مقاله پیگیری که در همان سال ۲۰۱۹ منتشر شد، شاپیرو به سؤال تنوع ارزش عمیق‌تر شد و با آزمودن طیف گسترده‌تری از چهارده مداخله، به نتایج زیر دست یافت: وی تنوع زیادی در ترجیحات و سطوح متفاوت بی‌تفاوتی میان مداخله‌های معمول کمک‌های بشردوستانه و پرداخت نقدی را مشاهده کرد - یادآوری اینکه همانند سایر افراد، گروه‌های کم‌درآمد نیز تجانس ندارند.

هر فرد ترجیحات و مبادلات خاص خود را دارد و در نتیجه، ارزش‌های بسیار متفاوتی برای کالاها و خدمات مختلف قائل است. بیشتر از آن،

شاپیرو ارزش‌گذاری‌ها را در مقابل پروکسی‌های معمولاً استفاده شده برای نیاز آزمایش کرد و دریافت که هیچ همبستگی میان کسانی که بیرون‌ها انتظار دارند به آن مداخله نیاز داشته باشند و ارزشی که گیرنده به آن مداخله می‌دهد، وجود ندارد. مجموع این نتایج باید موجب تأمل ما شود هنگام استفاده از هر شاخص پروکسی برای نیاز، در فرض دانستن آنچه مردم جوامع کم‌درآمد از ما می‌خواهند، و باید ناخرسندی ما را با کارشناس ناامید که پرسیده است «چرا آنها آنچه را که ما می‌دانیم که به آن نیاز دارند نمی‌خواهند؟» تضعیف کند.

بی‌شک، این یافته‌ها به معنای این نیست که انتقال وجه نقد بهترین راه پشتیبانی از توسعه معنادار است. اما این یافته‌ها نمونه‌ای از آن است که چگونه باید دیدگاه و ترجیحات گیرندگان کمک برای آنچه در زندگی‌شان تفاوت می‌کند را جدی گرفت. آنچه که اهمیت دارد دانش آنان از زمان و مکان خود و حس فردی آنها از آنچه برایشان مهم است، می‌باشد.

این عنصری است که اغلب در استراتژی توسعه غایب است، اما همین عنصر است که تعیین‌کننده تأثیر کار توسعه است. ترجیحات، دانش و اصول‌های محلی، زمانی که تحت کنترل بیرونی قرار نمی‌گیرند، می‌توانند راهنمای سازگاری‌های تکرارشونده در جستجوی بهبود در سیستم‌های پیچیده باشند. مثالی از تجربه موریسیو میلر در احترام گذاشتن به دانش فردی می‌تواند به توضیح اینکه چرا مداخله به نفع به اصطلاح «بهترین شیوه‌ها» مستلزم نادیده گرفتن دانش محلی و توانایی دیگران برای سازگاری و جستجوی راه‌حل‌های بهبودیافته است، کمک کند.

جاویر و ماریا، زوج جوانی در اوکلند کالیفرنیا، متوجه شدند که به تعجب خوشایند خود، می‌توانند در محله طبقه کارگر خود خانه‌ای بخرند. آنها شادمان شدند. در حالی که برای انعقاد وام آماده می‌شدند، این خبر خوب را با دوستان و خانواده خود در میان گذاشتند. این خبر به کارکنان موسسه غیرانتفاعی میلر، ابتکار استقلال خانواده (FII)، رسید. جاویر و ماریا در برنامه‌ای از FII شرکت می‌کردند که طراحی شده بود تا تصمیمات مالی آنها را رصد کند.

کارکنان FII نگران بودند. آنها نگران بودند که جاویر و ماریا در حال پذیرش یک وام غارتگرانه هستند که آن را به درستی درک نمی‌کنند. این موضوع یک دیلمای را برای میلر و تیمش ایجاد کرد. پس از دهه‌ها کار با جوامع کم‌درآمد، میلر به این نتیجه رسیده بود که دخالت بیرونی در زندگی مردم، صرف نظر از نیت خوب، اغلب بیشتر آسیب می‌رساند تا خوب می‌کند. یکی از قوانینی که او پذیرفته بود این بود که اگر هر کسی در کادر سعی کند در تصمیمات اعضای برنامه مداخله کند، اخراج خواهد شد. او متقاعد شده بود که خدمات اجتماعی حرفه‌ای در واقع ممکن است راه‌حلهایی را که افراد ساکن در جوامع کم‌درآمد خود به دست می‌آورند، مانع شوند یا تضعیف کنند.

اما قرضه برنامه‌ریزی شده جاویر و ماریا آزمون بزرگی برای سیاست جدید بود. تصور کردن این موضوع که به این زوج جوان و در تلاش اجازه دهند چنین اشتباه بزرگی را مرتکب شوند، سخت بود. بنابراین کارکنان FII جلسه تیمی را تشکیل دادند تا در مورد اینکه آیا فقط این یک بار باید قاعده را بشکنند یا نه، بحث کنند. در نهایت آنها تصمیم گرفتند که این کار را نکنند و فقط امیدوار بودند که همه چیز به خوبی پیش برود.

جاویر و ماریا وام خود را دریافت کردند و به طور قطع این وام غیرقابل تحمل مالی بود. در مقابل ورشکستگی، جاویر و ماریا به دوستان و خانواده خود مراجعه کردند و ایده‌ای به وجود آمد. اگر همه برای بازسازی خانه کمک می‌کردند، می‌توانستند ارزش آن را به حدی افزایش دهند که بتوانند خانه را دوباره رهن کنند. این کار جواب داد. جامعه خود مشکل را حل کردند و تجربه کمک به جاویر و ماریا، مالکیت خانه را به عنوان امکان‌پذیر بازتعریف کرد. به زودی خانواده‌های بیشتری شروع به پس‌انداز برای مالکیت خانه کردند و در سراسر جامعه، چندین خانواده موفق شدند، چیزی که بسیاری از آنها آن را غیرقابل تصور می‌دانستند. و آنها درس اطمینان از اینکه وام دارای شرایط پایدار باشد را درونی کرده بودند.

برای افراد بیرونی، مانند کارکنان FII، سخت است که به جوامع کم‌درآمد نگاه کنند و در مورد انتخاب‌های آنها احساس قوی نداشته باشند. اما بینش میلر در مورد تأثیر منفی نفوذ افراد بیرونی برای باز کردن چیزی که اکثر برنامه‌های فقرزدایی فاقد آن هستند، بسیار حیاتی بود. با ایستادن پشت جای جای جامعه، نه در جلوی آن، به آنها اجازه دادند تا به صورت تکراری مشکلات را در داخل جامعه حل کنند، فرآیندی که ذاتاً به پیچیدگی‌های جوامع خاص در زمان‌ها و مکان‌های خاص حساس است. این بینشی است که توسط برخی در بخش اجتماعی تا به حال به عنوان جین ادامز، یکی از معروف‌ترین و قدیمی‌ترین کارگران اجتماعی در ایالات متحده ارزیابی شده است. لویس مند توضیح داده است که درس بزرگی که ادامز آموخته بود به این صورت بود.

او دریافت که افرادی که سعی در کمک به آنها داشت، ایده‌های بهتری در مورد چگونگی بهبود زندگی خود داشتند تا او و همکارانش. او به این باور رسید که هر روش خیریه یا اصلاح مبتنی بر فرضیات بالا به پایین - فرض اینکه سلیقه یا ارزش‌های اصلاح‌گر بهتر از اصلاح‌شونده است، یا به طور ساده‌تر، اینکه خیریه یک عمل یک‌طرفه از دادن توسط فردی که دارد به فردی که ندارد است - ناکارآمد و ذاتاً نادرست است.

راه‌حل‌های افراد خارجی، از طبیعت خود، خطی و برنامه‌ریزی شده هستند. چه کسی می‌توانست برنامه‌ای را تصور کند که بر اساس آن خاویر و ماریا وام خانه بدی را بگیرند، از اشتباه خود درس بگیرند و با ایجاد راه‌حل، سرمایه اجتماعی در میان شبکه همسالان خود را تقویت کنند و آگاهی از آنچه برای اعضای جامعه خود ممکن است را گسترش دهند؟

اما همچنین متوجه می‌شویم که سیاست‌هایی که عمده‌اً برای افزایش نرخ مالکیت خانه طراحی شده‌اند، نمونه کلاسیکی از پیامدهای ناخواسته را ارائه می‌دهند. این سیاست‌ها نقش مرکزی در بحران مالی ۲۰۰۸ داشتند. همان‌طور که گرچمن مورگنسون و جاشوا روزنر در کتاب «بی‌توجهی خطرناک: چگونه بلندپروازی بیش

از حد، طمع، و فساد به نابودی اقتصادی منجر شد» مستند می‌کنند، «این شراکت اهداف خود را با «قابل دسترس‌تر کردن مالکیت خانه، گسترش روش‌های مالی خلاقانه، ساده‌سازی فرآیند خرید خانه، کاهش هزینه‌های معامله، تغییر روش‌های معمول طراحی و ساخت خانه‌های ارزان‌تر، و دیگر روش‌ها» محقق می‌کرد.»

آلفونسو جکسون، دبیر سرپرست وزارت مسکن و توسعه شهری، در سال ۲۰۰۴ ادعا کرد که «ارائه وام‌های FHA بدون پیش‌پرداخت، در مالکیت خانه را برای صدها هزار خانواده آمریکایی، به ویژه اقلیت‌ها، باز خواهد کرد.» یکی از همکاران جکسون بعدها اضافه کرد: «ما هیچ هزینه‌ای برای مالیات‌دهندگان پیش‌بینی نمی‌کنیم.» این چگونه پیش رفت؟

چیزی که به طور اساسی متفاوت است این است که دیدن یک همکار، کسی که با او همانندی دارید، کسی که به عنوان فردی مانند خودتان می‌بینید، موفق شدن، دیدگاه خودتان را تغییر می‌دهد. به طور حیاتی، انتخاب نوآوری‌هایی که می‌خواهید خود اتخاذ کنید، زمانی که می‌خواهید آن‌ها را اتخاذ کنید و چگونه آن‌ها را با شرایط خود وفق دهید، بخش کلیدی این فرآیند است. توانایی انتخاب برای خود، اصل کرامت انسانی، راز این موفقیت است.

انحراف مثبت

این رویکرد یک نام دارد و آن «انحراف مثبت» است. در دهه ۱۹۹۰ توسط جری و مونیک استرنین معروف شد که به نمایندگی از سازمان غیر دولتی «نجات کودکان» به ویتنام رفته بودند تا به سوءتغذیه کودکان رسیدگی کنند. مشابه میلر، استرنین چیزی متفاوت را امتحان کردند. به جای تمرکز بر کسانی که بیشترین نیاز را داشتند، به دنبال و متمرکز بر آن‌هایی بودند که در جامعه نسبتاً وضعیت خوبی داشتند. سوال آن‌ها این بود که چه کسی در رنج و نیازمند کمک است؟ سؤال آن‌ها این بود: با وجود مواجهه با همان چالش‌ها و محدودیت‌ها مانند دیگران، چه کسانی وضعیت مطلوبی دارند و به کمک ما نیاز ندارند؟ آن‌ها چندین خانواده‌ای را که فرزندان آن‌ها از

سوء تغذیه رنج نمی‌برند، پیدا و مطالعه کردند. آن‌ها دامنه‌ای از عادات و استراتژی‌هایی را کشف کردند که به نظر می‌رسید تفاوت ایجاد می‌کند. به عنوان مثال، خانواده‌هایی که نوزادان سالم داشتند، آن‌ها را در طول روز چندین بار، نه فقط سه بار، تغذیه می‌کردند. همچنین از آب باقی‌مانده از غذاهای دریایی، که توسط دیگران مفید تلقی نمی‌شد، در غذای فرزندان خود استفاده می‌کردند.

اما به جای این کار، این ترغیب‌کننده است که این تفاوت‌ها را مستندسازی کرده و برنامه آموزشی برای خانواده‌ها راه‌اندازی کنند تا آن‌ها را به اتخاذ «بهترین روش‌ها» تشویق کنند. در عوض، استرین‌ها از خانواده‌های موفق خواستند تا با همسایگان خود طبخ کنند تا تأثیر قرار گرفتن در معرض نوآوری در یک شبکه از عوامل فعال که مسئولیت زندگی و جوامع خود را بر عهده دارند، تسریع شود. این فرایند به کرامت انسانی که در قلب ترویج نوآوری وجود دارد، احترام گذاشت، زیرا بر اساس اقدام هم‌تایان برای تفسیر و اتخاذ نوآوری به صورت ارگانیک بود. برخلاف بسیاری از موارد که بر مداخله و «آموزش» چیزی که خود آن را تجربه نکرده‌اند، توسط «افراد حرفه‌ای» بیرونی متکی است.

دانکن گرین از اکسفام در کتاب «چگونه تغییر اتفاق می‌افتد» مفهوم چگونگی بهبود را این‌گونه توضیح می‌دهد: نقطه شروع این است که به دنبال افراد بیرون از مسیر معمول که علی‌رغم موانع موفق هستند، بگردیم. اما کسی که به دنبال این افراد می‌گردد نیز اهمیت دارد. اگر «متخصصان» خارجی این افراد بیرون از مسیر را بررسی کرده و نتایج را به صورت یک ابزار کاری درآورند، چیزی عاید نخواهد شد. زمانی که جوامع خودشان این کشف را انجام دهند، تغییرات رفتاری می‌تواند ریشه بدواند... چگونگی بهبود از این واقعیت انرژی بسیاری می‌گیرد: برای هر مشکل خاصی، فردی در جامعه قبلاً راه‌حلی را پیدا کرده است.

اگر می‌خواهیم تأثیر چگونگی بهبود و ترویج نوآوری را در جوامع کم‌درآمد شتاب بخشیم، باید بر نقاط قوت تمرکز کنیم نه نقاط ضعف، و از گسترش اختیار و قدرت افراد برای کشف و اتخاذ این

نوآوری‌ها حمایت کنیم. این در واقع همان راهی است که بشر اغلب پیشرفت خود را در آن انجام داده است.

بینهاگر نوآوری را از دید فرد به صورت مشارکتی (حتی دموکراتیک) شرح می‌دهد: ما به بهترین نحو ممکن از مغزهای خود در تصمیم‌گیری‌های اقتصادی استفاده می‌کنیم، اما سپس با آزمایش و دستکاری راهی به سمت آینده‌ای غیرقابل پیش‌بینی پیدا می‌کنیم، آنچه را که کار می‌کند نگه می‌داریم و بر آن بنا می‌کنیم و آنچه را که کار نمی‌کند کنار می‌گذاریم. قصد، منطقییت و خلاقیت ما به عنوان نیرویی محرک در اقتصاد اهمیت دارند، اما به عنوان بخشی از فرآیند تکاملی بزرگ‌تر می‌باشند.

با نگاهی به گذشته، ما دوست داریم داستانی خطی از چگونگی شکل‌گیری دستاوردها به خود بگوییم و با این داستان‌سازی، به‌سوی مسیری مشکل‌ساز برای تکرار آن فرآیند به‌طور طراحی‌شده حرکت می‌کنیم. ما می‌ترسیم که بدون وجود مقام صاحب مسئولیت و قدرت برای دستیابی به دستاوردها، کمتر شانس برای حل مشکلاتی که امروز با آن روبرو هستیم، داریم. اما حقیقت برعکس است. به‌سوی مسیری مشکل‌ساز برای تکرار آن فرآیند به‌طور طراحی‌شده حرکت می‌کنیم.

برای افزایش احتمال دستیابی به دستاوردها، ایجاد محیط‌های مساعد لازم است. ما باید از فقدان آزادی‌ها که آمارتیا سن آن را وظیفه توسعه می‌داند، رهایی یابیم. آنچه اغلب افراد خارجی نمی‌توانند تشخیص دهند، این است که مردم محلی به‌طور پیوسته و تدریجی مشکلات خود را حل می‌کنند. به صورت قطعه‌قطعه - همیشه و بدون هدایت خارجی، به شیوه‌هایی که کار می‌کند زیرا تکراری و برخاسته از شرایط است. همان‌گونه که انسان‌شناس گریس گودل اشاره می‌کند، یک فضیلت مهم تغییرات قطعه‌قطعه برای هدف توسعه اقتصادی این است که عمل کردن آن بسیار سخاوتمندانه است و آزادی عمل و مسئولیت را تا حد ممکن به آنهایی که به مشکل نزدیک‌ترند و تجربه بیشتری در آن محیط دارند و می‌توانند سریع‌تر واکنش نشان دهند، می‌دهد. در عین حال، این امر موجب تنظیم دقیق‌تر مداوم می‌شود.

تنظیم دقیق مداوم برای توسعه ضروری است، اما برای برنامه‌ریزان خارجی دشوار است که آن را بپذیرند زیرا هیچ راه واضحی برای محاسبه آن در طرح‌های خود وجود ندارد. گودل جزئیات رویه پیچیده تولید و بازاریابی تخم‌مرغ در منطقه سانتا دالنا در فیلیپین را شرح می‌دهد، فرآیندی که پیش از ورود دولت و متوقف کردن آن به دلیل عدم تطابق با طرح‌های توسعه افراد خارجی، شکل گرفته بود.

هیچ کس در سانتا دالنا شروع نکرد که «آنچه این منطقه نیاز دارد یک اتحادیه تولیدکنندگان تخم‌مرغ است - این‌گونه است که اتحادیه تولیدکنندگان تخم‌مرغ باید راه‌اندازی شوند.» هیچ نهادی با قرض بزرگ، هزار چوپه مرغ و سی کپسول آماده‌سازی‌شده مرغ‌های یونیسف وارد نشد. بلکه از طریق آزمون و خطا، نیاز، ابتکار عمل، راحتی و تلاش محلی، اهالی روند تثبیت حوزه تعامل خود را برای اهداف تعریف‌شده خودشان طی کردند، و همین چیزی بود که به آنان شور و تخصص داد و قادرشان ساخت تا تلاش‌های مالک و بوروکرات‌ها برای متوقف کردن آنها را دفع کنند. در طول تاریخ، حکومت‌های استبدادی و همدستان تکنوکرات‌شان همچنان به دلایل اقتصادی قدرتمند برای تحمیل «بازدهی» کوتاه‌مدت پیش می‌روند که این بنیان‌های محلی را برای قابلیت پیش‌بینی، عقلانیت و پیوندهای طولانی‌مدت مسدود می‌کند.

به طرز شگفت‌انگیزی، یا شاید هم نه، طرح دولت مرکزی با شرایط محلی مطابقت نداشت. تفاوت بین این دو رویکرد چشمگیر است و نشان می‌دهد که افراد بیرونی لزوماً نباید خارجی باشند؛ آنها می‌توانند همشهریان باشند. آنچه یک فرد خارجی را به عنوان فرد خارجی تبدیل می‌کند این است که آنها بار شکست برای جامعه مورد نظر را بر دوش نمی‌کشند. چرا راه‌حل محلی عمل کرد؟ زیرا این راه‌حلی بود که از طریق تجربه آزموده‌شده کشف شده بود و توسط کسانی هدایت می‌شد که بر اساس نتایج، سود یا زیان می‌بردند. یک مدل غیرمتمرکز که به کرامت انسانی فردی به‌طور جدی می‌پردازد، امکان انجام بسیاری از آزمایش‌ها، نتایج و سازگاری همزمان را فراهم می‌کند.

بهترین نتایج نه توسط هیچ مرجع مرکزی، بلکه به واسطه خردمندی افراد آزاد برای حرکت در شبکه‌های خود و آزاد برای پذیرش آنچه دوست دارند بدون کسب اجازه از کسی تکثیر می‌شوند.

- 1 Clifford Geertz, *Local Knowledge: Further Essays in Interpretative Anthropology* (New York: Basic Books, 1982), p. 74.
- 2 Geertz, *Local Knowledge*, p. 74.
- 3 Geertz, *Local Knowledge*, p. 75.
- 4 Based on an interview of Verónica Cañales conducted in Mercado Mayorista, Canete, Peru, in October 2019 by Daniel Anthony. Printed with permission.
- 5 Pablo Yanguas, *Why We Lie about Aid* (London: Zed Books, 2018), p. 75.
- 6 Walter Powell, Kelly Packalen, and Kjersten Whittington (2012: 434) cited in W. Richard Scott, *Institutions and Organizations* (4th ed., Los Angeles: Sage, 2014), p. 113.
- 7 James Caton and Edward J. Lopez, "The Cognitive Dimension of Institutions," 15 July 2018. Available at SSRN: <https://ssrn.com/abstract=3214278> or <http://dx.doi.org/10.2139/ssrn.3214278>.
- 8 Scott, *Institutions and Organizations*, p. 59.
- 9 Viviana Zelizer, "Human Values and the Market: The Case of Life Insurance in the 19th Century," *American Journal of Sociology*, Vol. 84, No. 3, November 1978, pp. 591–610.
- 10 Nina Munk, *The Idealist: Jeffrey Sachs and the Quest to End Poverty* (New York: Anchor Books, 2013), pp. 53–54.
- 11 Scott, *Institutions and Organizations*, quoting Swedberg on p. 15.
- 12 Avner Greif, *Institutions and the Path to the Modern Economy: Lessons from Medieval Trade* (Cambridge: Cambridge University Press, 2006), p. 17.
- 13 Greif, *Institutions and the Path to the Modern Economy*, p. 17.
- 14 Patrick Heller and Vijayendra Rao, *Deliberation and Development: Rethinking the Role of Voice and Collective Action in Unequal Societies* (Washington: World Bank Group, 2015), p. 5.
- 15 Heller and Rao, *Deliberation and Development*, p. 5.
- 16 Scott, *Institutions and Organizations*, p. 70.
- 17 Scott, *Institutions and Organizations*, p. 72.
- 18 Heller and Rao, *Deliberation and Development*, p. 9.
- 19 Heller and Rao, *Deliberation and Development*, p. 11.
- 20 Jeremy Shapiro, "The Impact of Recipient Choice on Aid Effectiveness," *World Development*, Vol. 116, April 2019, pp. 137–149, <https://doi.org/10.1016/j.worlddev.2018.10.010>.
- 21 Shapiro, "The Impact of Recipient Choice," p. 138.
- 22 Jeremy Shapiro, "Exploring Recipient Preferences and Allocation Mechanisms in the Distribution of Development Aid," *World Development Economic Review*, Vol. 34, Oxford, 2019, pp. 1–18.
- 23 Mauricio Miller, *The Alternative: Most of What You Believe about Poverty Is Wrong* (Morrisville, NC: Lulu Publishing, 2017), pp. 138–139.

24 Louis Menand, *The Metaphysical Club: A Story of Ideas in America* (New York: FSG, 2001), p. 311.

25 Gretchen Morgenson and Joshua Rosner, *Reckless Endangerment: How Outsized Ambition, Greed, and Corruption Led to Economic Armageddon* (New York: Times Books, Henry Holt & Co., 2011), pp. 2–3.

26 Lew Sichelman, “Bush to Offer Zero Down FHA Loan,” *Realty Times*, January 20, 2004, http://realtytimes.com/rtpages/20040120_zerodown.htm.

27 See also Johan Norberg, *Financial Fiasco: How America’s Infatuation with Home Ownership and Easy Money Created the Economic Crisis* (Washington, DC: Cato Institute, 2009) and Jeffrey Friedman and Wladimir Kraus, *Engineering the Financial Crisis: Systemic Risk and the Failure of Regulation* (Philadelphia, PA: University of Pennsylvania Press, 2011).

28 Monique Sternin, Jerry Sternin, and Richard Pascale, *The Power of Positive Deviance: How Unlikely Innovators Solve the World’s Toughest Problems* (Boston: Harvard University Press, 2010), p. 19.

29 Duncan Green, *How Change Happens* (Oxford: Oxford University Press, 2016), p. 25.

30 Eric Beinhocker, *The Origin of Wealth* (Boston: Harvard Business School Press, 2006), p. 15.

31 Grace Goodell, “The Importance of Political Participation for Sustained Capitalist Development,” *European Journal of Sociology*, Vol. 26, May 1985, p. 107.

32 Goodell, “The Importance of Political Participation,” pp. 108–109.

۹

کرامت و ترویج نوآوری

راه‌حل نادرست توانمندسازی کسب‌وکار در نپال را به یاد بیاورید. یک سازمان خارجی مشکل را در فقدان روحیه کارآفرینی میان زنان نپالی شناسایی کرد و یک راه‌حل ساده طراحی نمود که نتوانست به نتیجه مطلوب برسد. در مقابل، یک کارآفرین جوان به نام رخا دی تصمیم گرفت تا به دنبال یک راه‌حل ارزان‌تر و سازگار با محیط زیست برای ساخت‌وساز سنتی مسکن در هند باشد. به گفته خودش، این داستان او است:

من رکها دی هستم. در طول دوازده سال گذشته تلاش زیادی کردم تا کسب‌وکار خود را در زمینه بامبو راه‌اندازی کنم. سرانجام، چهار سال پیش، شرکت خود را با نام تجارت بامبوی شگفت‌انگیز (Wonder Bamboo Enterprises) تحت مشارکت با شرکت تجاری تانجون (Tanjun Associate LP) تأسیس کردم. ما خانه‌هایی از بامبو می‌سازیم.

وقتی ازدواج کردم، پشت خانه شوهرم نوعی مزرعه بامبو وجود داشت و من می‌دیدم که مردم چقدر از آن استفاده می‌کنند. بامبو عمده‌تاً برای ایجاد محدوده و سقف‌سازی استفاده می‌شد. اما در زمینه مبلمان و ساخت‌وساز کار زیادی انجام نمی‌شد. بنابراین، تصمیم گرفتم وقت بگذارم و در این زمینه کاری نوآورانه انجام دهم.

بامبو می‌تواند محیط زیست را نجات دهد. کل جهان درباره گرمایش جهانی، تغییر اقلیم و پایداری محیط زیست صحبت می‌کند و در هند نیز این موضوع روز است. برای عملی کردن این ایده، باید قدم‌های کوچکی برداشت. از این منظر، بامبو برای من جذاب شده است.

از لحاظ گیاه‌شناختی، بامبو یک علف ریشه‌ای است، نه درخت. بنابراین، با قطع کردن آن، هیچ آسیبی به محیط زیست وارد نمی‌شود. برعکس، اگر آن را قطع نکنیم و پس از هفتاد سال گل دهد، این یک اتلاف خواهد بود. به همین دلیل، هرچه بیشتر بامبو پرورش دهیم، بهتر است.

بهترین کار این است که بامبو را پس از چهار سال قطع کرده و برای اهداف مختلف استفاده کنیم. اگر آن را رها کنیم، ممکن است مشکل‌ساز شود.

آرزوی من این است که بامبو را به سطحی پیشرفته برسانم، مثلاً در زمینه مبلمان به سطحی مانند ایکیا (Ikea)، جایی که امکان صادرات و واردات وجود داشته باشد و هند با استفاده از بامبو به‌عنوان ماده خام، به یک کشور صادرکننده تبدیل شود. نمی‌دانم این چقدر طول خواهد کشید، اما فکر می‌کنم در همین عمر به آن دست پیدا خواهیم کرد.

این مسیر طولانی بوده است؛ از مطالعه روی بامبو و تعیین اینکه کدام نوع بامبو برای چه منظوری استفاده می‌شود. در هند ۱۴۵ نوع بامبو وجود دارد و هر یک کاربرد متفاوتی دارد. ما با برداشتن گام‌های کوچک به پیش می‌رویم.

این تحول در یک روز اتفاق نمی‌افتد. اما اگر مردم را درباره استفاده‌ها و کاربردهای متعدد بامبو در زندگی روزمره آموزش دهیم، می‌توانیم در خانه‌هایی از بامبو زندگی کنیم، بریکت‌های بامبو تولید کنیم و از آن مبلمان بسازیم. اگر به‌طور گسترده از آن استفاده کنیم، حتی می‌توانیم به هدف کربن صفر دست یابیم.

تقاضا چیست؟ چگونه می‌توانیم بهتر عمل کنیم؟ چه شکاف‌هایی وجود دارد؟ آیا طراحان خوبی نداریم؟ چه کسی می‌تواند خانه‌های شش طبقه‌ای از بامبو طراحی کند؟ چگونه می‌توانیم به این هدف برسیم؟ این‌ها سوالاتی است که در قالب یک «تحقیق شخصی» برای من مطرح شده‌اند.

در جون ۲۰۱۶، زمانی که شرکت خود را در تنسوکیا، مرکز اداری منطقه تنسوکیا در ایالت آسام، ثبت کردم، این کار یک وظیفه چالش‌برانگیز بود. ابتدا به تنسوکیا رفتیم تا شرکت را راه‌اندازی و ثبت کنیم. این فرآیند به خودی خود تجربه‌ای بود، زیرا نیاز داشت که به دادگاه مراجعه کنید.

در آن زمان، در گرمای شدید جون، من و همسرم به دادگاه رفتیم و شرکت را ثبت کردیم. این اولین باری بود که من یک شرکت مشارکتی ثبت می‌کردم و از بسیاری از قوانین اطلاعی نداشتم. وقتی شرکت خود را ثبت کردیم، متوجه شدیم که نمی‌توان فقط با ثبت شرکت کار را شروع کرد. حتی حالا که در سال ۲۰۱۹ هستیم، این خاطره به‌وضوح در ذهن من باقی مانده است. باید اثر انگشت، عکس و اسکن اسناد انجام می‌شد. پس از چندین بار مراجعه، سرانجام در سومین درخواست، سند ثبت شرکت به من داده شد. طی این سه سفر، تنها چیزی که به دست آوردیم یک

ورق ثبت مالیات بر فروش بود که اجازه شروع کسب‌وکار را به ما می‌داد. این فرآیند مانند یک تحقیق روزانه بود: تماس گرفتن، پرس‌وجو درباره اسناد لازم و آماده‌سازی مدارک. پس از ثبت شرکت، به خانه برگشتم و اولین برنامه‌ام تأسیس یک کارخانه تصفیه بامبو در ورکشاپ «تانجون-بامبوی شگفت‌انگیز» ما در سارهانپور بود.

برای این منظور، تحقیق کردیم و متوجه شدیم که ماشین‌آلات مورد نیاز ما در دو مکان وجود دارد: گجرات و ایندور. پس از بررسی این ماشین‌آلات، تصمیم گرفتیم آنها را از دیواس، در منطقه ایندور، خریداری کنیم. خودمان به آنجا رفتیم و چندین تأمین‌کننده را بررسی کردیم. از آنجا که نیاز ما بسیار سفارشی بود، با یکی از توسعه‌دهندگان ماشین‌آلات صحبت کردیم. هدف ما این بود که بتوانیم پنجاه ستون بامبو را در یک مرحله پردازش کنیم. اگر روزانه دو دور انجام می‌دادیم، ظرفیت پردازش ما به صد ستون در روز می‌رسید.

آنچه در ذهن داشتیم مشخص بود، اما تبدیل این ایده به واقعیت نیاز به یادگیری تدریجی داشت. پس از بازدید از دیواس و درک همه جزئیات، سفارش خود را دادیم. این اولین سرمایه‌گذاری من در زمینه کسب‌وکار بامبو بود. با اشتیاق فوق‌العاده‌ای این کار را انجام دادم، زیرا می‌دانستم که این کسب‌وکار به سرمایه‌گذاری چندین ساله نیاز دارد و من برای آن آماده بودم. برای سرمایه‌گذاری اولیه از پس‌انداز شخصی خود استفاده کردم. نمی‌دانستم سرمایه‌گذاری‌های آینده از کجا خواهند آمد، اما باور داشتیم که وقتی این مسیر را آغاز کرده‌ام، فرصت‌هایی نیز در راه خواهند بود. آن زمان متوجه نبودم که سفارش دادن یک ماشین در هند چقدر چالش‌برانگیز است.

بعد از ثبت شرکت، برای دریافت شماره شناسایی مالیاتی (TIN) به اداره کسب‌وکار و مالیات رفتیم. این شماره الزامی است و بدون آن نمی‌توان در هند تجارت کرد. به همین دلیل، چندین بار از دهلی به سارهانپور سفر کردم، درحالی‌که دخترم تنها شش یا هفت سال داشت و مجبور بودم همراه او باشم.

بعد از سفارش ماشین، فهمیدم که فرم C وجود دارد که به شما امکان تخفیف در مالیات می‌دهد. در آن زمان، این فرم فقط به‌صورت کاغذی در دسترس بود. پس از پر کردن فرم، نسخه‌های کاغذی را به دیواس پست کردیم، اما متأسفانه آن پست گم شد. این یک پست سریع دولتی بود و نمی‌دانم چطور گم شد. بعداً فهمیدم که این فرم بسیار مهم است و گم شدن آن به معنای نیاز به ثبت یک گزارش اولیه (FIR) بود.

برای ثبت FIR باید به شهری می‌رفتم که سند در آن گم شده بود. به دیواس رفتم، به ایستگاه پلیس مراجعه کردم و گزارش اولیه را ثبت کردم. پس از بررسی‌های بیشتر، متوجه شدیم که سند به اداره پست مرکزی دیواس رسیده، اما بعد از آن هیچ اثری از آن نبود. به اداره پست مرکزی مراجعه کردیم، ولی چیزی پیدا نکردیم. سپس با دریافت نسخه FIR به ایستگاه پلیس برگشتم. این یک اقدام ضروری بود تا اگر فردا از آن سند سوءاستفاده‌ای شود، انگشت اتهام به سمت من نشانه نرود. این فرآیند، هرچند پرچالش، تجربه‌ای ارزشمند از یادگیری روزانه بود و هر مرحله به من کمک کرد تا در این مسیر پیشرفت کنم.

آن تابستان، ما بارها و بارها به سارهانپور سفر کردیم و هر بار برگشتیم تا دوباره برای آن فرم درخواست دهیم. زیرا بدون آن، نمی‌توانستیم تخفیف مالیاتی که مبلغ قابل توجهی بود را دریافت کنیم. پس از درخواست مجدد برای فرم‌ها، تولیدکنندگان ماشین تحویل را انجام داده بودند و سپس ما اسناد مربوطه را ارسال کردیم.

وقتی کسی کسب‌وکار جدیدی را آغاز می‌کند، و حتی امروز هم، هیچ‌کس نمی‌خواهد کاری خارج از سیستم قانونی و قوانین دولت انجام دهد. ما همگی می‌خواهیم در چارچوب قوانین دولت کار کنیم. اما وقتی تجربه آن را به دست می‌آورید، متوجه می‌شوید که این یک جعبه پاندورا است. شما یک چیز را باز می‌کنید و چیز دیگری ظاهر می‌شود.

در تمام مراحل، باید شخصاً می‌رفتیم و می‌فهمیدیم که آنها به چه چیزی نیاز دارند. ما تمام مدارک مورد نیاز را با خود می‌بردیم و نسخه‌های فتوکپی آن را ارائه می‌دادیم. با چالش‌های زیادی روبرو شدم و این چالش‌ها هنوز هم در مسیر من قرار دارند. من در سال ۲۰۱۶ شروع کردم، اما اولین محموله‌ای که در پروژه کارآفرینی خود دریافت کردم، در سال ۲۰۱۷ بود، زمانی که دولت هند بامبوی محلی را به‌عنوان ریزوم (گیاه) در قانون جنگل‌ها به رسمیت شناخت.

قبل از آن، هر بار که در ایالت‌های مختلف در مورد نرخ‌ها بحث و مذاکره می‌کردیم، بازرگانان به ما می‌گفتند که این محصولات جنگلی هستند و مالیات‌های متفاوتی بر آنها اعمال می‌شود. اگر شما هر گونه محصول جنگلی را خریداری کنید، بدیهی است که مقررات مالیاتی خاصی وجود دارد. این مورد برای بامبو نیز قابل اعمال بود و در آن زمان، تحلیل هزینه‌ای که من انجام داده بودم تا هزینه راه‌اندازی کسب‌وکار را تخمین بزنم، به‌طور عمده با واقعیت همخوانی نداشت زیرا هزینه مواد اولیه بسیار بالا بود.

بازرگانان در زمان تحویل به ما اطلاع می‌دادند که مقدار زیادی پول باید برای مالیات‌ها پرداخت شود. ما اغلب نمی‌توانستیم مبلغ دقیق را پیش‌بینی کنیم. بنابراین ترسی در ذهن من وجود داشت که ممکن است هزینه آنقدر بالا برود که تمام تلاش‌هایمان به هدر برود، علی‌رغم پرداخت پیش‌پرداخت. به همین دلیل خوشحالم که کسب‌وکار را تنها زمانی شروع کردم که دولت پذیرفت که بامبو یک درخت نیست و تحت قانون جنگل‌ها قرار نمی‌گیرد، بلکه یک گیاه است و بنابراین هیچ مالیات مرتبط با جنگل‌ها بر آن اعمال نمی‌شود.

بنابراین، اولین سفارشی که ما پس از تغییر قانون دادیم، تنها بامبوی محلی بود که بازرگانان آن را از روستاهای مختلف برداشت می‌کنند. بامبوی ما عمدتاً از منطقه کوکراژار می‌آید و برخی از آن نیز از سایر مناطق می‌آید. اما قطعاً از نظر هزینه، بامبوی آسام با کیفیت بالا و ارزان‌تر است و به همین دلیل آن را از این منطقه سفارش می‌دهیم.

از آنجایی که بامبو از قوانین مجوز کسب‌وکار حذف شده است، این یک برکت بزرگ برای کارآفرینانی مانند ما است، زیرا اگر نتوانید مواد خام را با قیمت مناسب و در هزینه‌ای معقول تأمین کنید، کسب‌وکار شما غیرقابل اجرا خواهد شد و تمام تلاش‌های سخت شما به هدر خواهد رفت.

رکها علاقه زیادی به استفاده از بامبو به‌عنوان یک ماده ساختمانی داشت و خود را وقف یادگیری این کسب‌وکار کرد. او با موانع زیادی روبرو شد، از جمله قوانین دست و پاگیری که استفاده تجاری قانونی از بامبو را به دلیل نام‌گذاری اشتباه آن در قوانین به‌عنوان درخت محدود می‌کردند. این قانون هدیه‌ای برای رقبای شناخته‌شده‌تر رکها بود که از ممنوعیت ورود نوآورانه او به فضای ساخت‌وساز سود می‌بردند. در نهایت، با کمک یک اتاق فکری سازمان غیردولتی محلی، رکها توانست بامبو را به‌درستی به‌عنوان یک گیاه طبقه‌بندی کند تا بتواند کسب‌وکار خود را گسترش دهد. رکها قبلاً استعداد و دانش لازم را برای موفقیت در کسب‌وکار خود داشت، اما محیط نهادی از او جلوگیری می‌کرد تا آزمایش خود را به نتیجه برساند.

موانع قانونی و مقرراتی

محیطی که از آزمایش رکها و افراد همانند او جلوگیری می‌کند، می‌تواند تمام تلاش‌های دیگر برای حل مشکل فقر را بی‌اثر سازد. راه‌حل فقر تابعی از حمایت نهادی از دانش، خودمختاری و ابتکار افراد برای آزمایش آزادانه و بدون اجبار است. این امر مستلزم احترام به خودتعیینی و کرامت آنها است. دانش و هوشیاری رکها امکان نوآوری در ساخت خانه‌های بامبویی را فراهم کرد، پس از اینکه سازمان‌های غیردولتی محلی با موفقیت قانونی که بامبو را به اشتباه به‌عنوان درخت طبقه‌بندی کرده بود، حذف کردند. چند «رکها» با مشکلات مشابه روبه‌رو شده و به‌طور قابل‌درک از ادامه دست برمی‌دارند؟ کاهش فقر نیازمند افق باز آزادی است به این دلیل عملی که هیچ کس نمی‌تواند بگوید نوآوری‌های بعدی از کجا خواهند آمد. کاهش فقر از راه‌حل‌های متعدد و متنوع برای مشکلات اقتصادی و نهادی حاصل می‌شود.

این همان ارزش پولوالیسم است که بازتاب ارزش کرامت انسانی به‌عنوان یک اصل اجتماعی است. هر دو اصل دارای ارزش عملی بسیار زیادی هستند. پولوالیسم، به‌درستی درک‌شده، احتمال کشف ارزش برتر در راه‌حل‌هایی که تحت تأثیر تلفیق آرای بسیاری باشند را پیش‌بینی می‌کند. احترام به کرامت همه - ثروتمند و فقیر - احتمال کشف ارزش برتر (و تضمین تاتولوژیک ارزش ذهنی برتر) در راه‌حل‌هایی را افزایش می‌دهد که دیدگاه فرد را در مورد مسائل مربوط به خود و خانواده، محله، جامعه، سنت، کشور و غیره دربر می‌گیرند.

طبیعتاً تعیین اینکه کدام سؤالات به حیطه اختیارات گروه - و کدام گروه - تعلق دارند، در اغلب سطوح سازماندهی اجتماعی بحث‌برانگیز است. در بافت اهداف توسعه و نهادهایی که موفقیت آن را اداره می‌کنند، تکرار می‌کنیم که چنین سؤالاتی بهتر است هنگامی بررسی شوند که همه از فرض آزادی برخوردار باشند، که در آن نوآوری آزمایش‌شده در بازار محتمل‌ترین است. پولوالیسم و کرامت مفاهیمی هستند که حقوق فردی و ارزش‌های دموکراتیک را تقویت می‌کنند. منند اشاره می‌کند که در میان استدلال‌های مختلف برای آزادی بیان، استدلال عملی کافی است: «ما آزادی بیان را اجازه می‌دهیم زیرا به منابع کل گروه برای رسیدن به ایده‌هایی که نیاز داریم، نیاز داریم.»

اسکات مشاهده دیگری را مطرح می‌کند که نحوه اندیشیدن ما را در مورد آینده‌ای امیدوارانه‌تر برای توسعه پیشنهاد می‌کند: نظریه‌پردازان شبکه بر اهمیت حاشیه‌ای برای تشویق فرآیندهای نوآوری و یادگیری تأکید می‌کنند. همان‌طور که مکان‌هایی که آب دریا با آب شیرین تلاقی می‌کند به شکل خاصی از تنوع زندگی دریایی حمایت می‌کند، بنابراین مناطق همپوشانی و همگرایی میان حوزه‌های نهادی نیز امکانات غنی برای ظهور اشکال جدید را ایجاد می‌کنند.

حاشیه‌ای بودن، البته، می‌تواند به هر کسی در لبه یک شبکه اشاره کند، صرف‌نظر از وضعیت اجتماعی-اقتصادی، اما با توجه به شکست تاریخی ما در ارزشیابی نقش جمعیت‌های کم‌درآمد در حل مسائل اجتماعی، ما پیشنهاد می‌کنیم که یک رویکرد جدید به توسعه نیازمند شامل شدن کسانی است که اکنون یا در گذشته به حاشیه رانده شده‌اند. در این زمینه، به یاد داشته باشید که تغییر موفقیت‌آمیز نهادی تابعی از شرایط اولیه است - چگونگی عمل‌کرد مردم در حال حاضر - و با مجموعه‌ای مشارکتی و متنوع از صداها امیدوارکننده‌تر می‌شود.

فرآیند تغییر محدود بینانه و تحت سلطه نخبگان احتمالاً به درستی به انبوه اطلاعات، بینش‌ها و چشم‌اندازهایی که جوامع کم‌درآمد در اختیار دارند توجه نخواهد کرد. رویکرد متعادل‌تری که به جوامع کم‌درآمد توانمندی می‌دهد تا بدون دخالت پدران خودشان تصمیم بگیرند ممکن است باعث تواضع بیگانگان شود، اما همچنین به غنی‌شدن تمام جهان کمک خواهد کرد.

ظرفیت دهقانان و بازارهای غیررسمی

در یک مطالعه برجسته در دهه ۱۹۶۰، پاول دوپچمن و اورلاندو فالس بوردا الگوهای ترویج یا نرخ پذیرش نوآوری‌های کشاورزی در میان دهکده‌های دهقانان در کلمبیا را با الگوهای مشابه در میان دهاقین جوامع کشاورزی بسیار ثروتمندتر و با تحصیلات بیشتر در اوهایو مقایسه کردند. این طرح‌ها در موارد مهمی منطبق بودند. دهاقین کم‌درآمد در مناطق کمتر توسعه‌یافته به همان اندازه احتمال داشت که از طریق آزمایش‌های دقیق و هوشمندانه به بهبود شیوه معیشتی خود بپردازند، و آنها نسبتاً به تفاوت‌های مربوط به قرارگرفتن در معرض ایده‌ها و فرصت‌های جدید برای اعمال آنها در عمل حساس بودند. به عنوان مثال، دهاقین ساکن در آند که دسترسی کمی به رسانه‌های جمعی داشتند و بیشتر مجبور بودند به شنیده‌های خود برای یادگیری تکنیک‌های جدید متکی باشند،

نسبت به سایر افراد هم‌منسل خود در محل که اطلاعات خود را از طریق سفر خارج از روستا و دسترسی بیشتر به روزنامه‌ها، رادیو و کتاب‌ها متنوع می‌کردند، در پذیرش نوآوری‌های جدید کندتر بودند.

درس این است که گروه‌های کم‌درآمد، بر خلاف تصور رایج، به اندازه‌ی افراد ثروتمندتر و با تحصیلات رسمی، در اندیشیدن، آزمایش کردن و پذیرفتن نوآوری‌ها توانایی دارند. در عین حال، عواملی که پیشرفت آنها را آهسته می‌کند، همان عواملی هستند که کشف و ترویج هر نوآوری را آهسته می‌سازند، به‌ویژه محدودیت‌های دسترسی به ایده‌های جدید و موانع بر سر راه آزمایش آزادانه با آن ایده‌ها. مطالعه دویچمن و فالس بوردا در دهه‌های بعد الهام‌بخش انبوهی از مطالعات مشابه در زمینه الگوهای ترویج نوآوری بوده است، که به تأیید بیشتر یک الگوی جهانی شمول انتشار نوآوری به عنوان تابعی از تنوع شبکه، ارتباطات و آزمایش انجامیده است. و با این حال، در عرصه توسعه بین‌المللی، به‌رغم تحقیقات گسترده‌ای که در زمینه تغییرات نهادی و ترویج نوآوری‌ها انجام شده، این تحقیقات به‌گونه‌ای نادیده گرفته شده‌اند، انگار که به زبانی ناآشنا و در کهکشانی دیگری نوشته شده‌اند. در عوض، همان رویکردهای مدیریتی از سطوح بالای یک سازمان به سطوح پایین گذشته ادامه یافته‌اند، تقریباً در جهت مخالف، اگر نگوئیم متضاد، با آنچه که ما درباره فرآیندهای غیرمتمرکز و مشارکت خودمختار که برای کشف الگوهای تغییر پایدار لازم است، آموخته‌ایم.

اسکات به کار دیوید استرنگ اشاره می‌کند که در سال ۲۰۱۰ مجموعه‌ای از مطالعات انتشار را بررسی کرد و بر خودمختاری افراد در پژوهش‌های خود تأکید کرد. در «دنیایی از بازیگران مستقل که تصمیم می‌گیرند کاری جدید انجام دهند یا نه» استرنگ تأکید می‌کند که در حالی که مردم به دیگران توجه می‌کنند و اقدامات آنها را در نظر می‌گیرند، اما همچنان به‌طور نسبتاً مستقلی عمل می‌کنند و در مقایسه با روش‌ها و تطبیق آنها با شرایط خود، ظرافت نشان می‌دهند. بخشی از فرآیند که در آن اعضای خودمختار جوامع کم‌درآمد با دقت از اختیارات خود برای تأیید یا رد، پذیرش یا تطبیق، نوآوری یا حفظ طیف گسترده‌ای از آنچه که شبکه‌های آنها ارائه می‌دهند استفاده می‌کنند، همان چیزی است که در مدل‌های توسعه به‌شدت کم‌اهمیت در نظر گرفته شده است.

البته، گنجاندن صداهای جوامع کم‌درآمد در کمک‌ها و توسعه، از نظر بیانیه‌ای برای گوش‌ها کاملاً آشنا به نظر می‌رسد. یکی از فراگیرترین تلاش‌ها برای به دست آوردن دیدگاه‌های جوامع کم‌درآمد در توسعه،

در اواخر دهه ۱۹۹۰ توسط بانک جهانی انجام شد. با گسترش فزاینده از نظر سنجی‌های معمول خانوارها، پروژه‌های به نام صداهای فقرا سعی داشت از طریق مصاحبه‌ها و سایر رویکردهای تحلیلی، دیدگاه‌های جوامع کم‌درآمد را درک کند. نتایج این پروژه در سه جلد منتشر شد که عناوین دو جلد اول شامل صداهای فقرا: آیا کسی ما را می‌شنود؟ و صداهای فقرا: فریاد زدن برای تغییر بود.

در بخش نتیجه‌گیری جلد اول، تحت عنوان عناصر استراتژی برای تغییر، نویسندگان بر شکاف میان نیات خیرخواهانه‌ی خارجی‌ها که قصد خدمت به فقرا را دارند و نیات و خواسته‌های خود فقرا تأکید می‌کنند. «تعاملات نهادی معمولاً فقرا را بی‌اختیار، محروم و ساکت می‌کند.» با انتشار جلد سوم، تأکید نهایی کتاب صداهای فقرا: از سرزمین‌های گوناگون بر محافظت از حقوق مردم فقیر بود.

نویسندگان داستان فرناندوی ۲۱ ساله را به اشتراک می‌گذارند که در فاولای ساکادورا کابرال در برزیل، در محاصره‌ی جرم، مواد مخدر و سوءاستفاده از قدرت بزرگ شده است. فرناندو رؤیای قاضی شدن را در سر می‌پروراند. او آرزوی تحصیل حقوق را دارد تا خود را توانمند کند و آگاهی را در سراسر جامعه‌ی خود افزایش دهد. به نظر او، آموزش و آگاهی از حقوق برای آینده‌ی فاولا حیاتی است. او گفت: «در فاولا مردم هیچ ایده‌ای از حقوق خود ندارند. ما تبعیض پولیس داریم؛ پولیس ما را مورد آزار قرار می‌دهد و دیگران از دانش خود برای سوءاستفاده از ما استفاده می‌کنند. بنابراین، می‌خواهم درباره‌ی حقوق و وظایف همه‌چیز را بدانم.»

حقوق و تعهداتی که فرناندو به‌عنوان راه‌حل مشکلات محله‌اش حدس می‌زند، توسط نهادهای قدرتمندی که در حال بحث بوده‌ایم، تضمین می‌شود. اما عدم ارتباطی که او حتی به دانستن آن‌ها احساس می‌کند، به کمبود مشارکت فقرا در فرآیند تغییر نهادی اشاره دارد. یک خارجی با طراحی بهتر نهادی نمی‌تواند این مشکل را حل کند، و از زمان انتشار صداهای فقرا شواهد اندکی وجود داشته است که جامعه‌ی بین‌المللی توسعه، نقش خود در همطراحی تغییر نهادی به همراه نخبگان دولتی را کاهش داده باشد.

بدون شک، بخشی از دلیل اینکه جامعه‌ی توسعه به این شکل تغییر نکرده است، همان چیزی است که پابلو یانگواس به آن اشاره کرده است، یعنی ماهیت وجودی نقش کاهش‌یافته‌ی بیگانگان. این دیلمای مواجهه با بیگانگی خیرخواه به این سادگی حل نمی‌شود. کاهش نقش بیگانگان چه شکلی دارد، کمتر از اینکه غیرفعال و سست در مبارزه با فقر و توسعه شوند؟

پاسخ به این سؤال در یک یا دو خط خلاصه نمی‌شود، اما ما معتقدیم که این پاسخ با برخی تأملات از یک اقتصاددان برجسته‌ی آفریقایی آغاز می‌شود.

اقتصاددان برجسته و معروف جهانی اهل غنا و مشاور سابق بونو، جورج آیتی، دهه‌ها تلاش کرده است تا توسعه را به شکلی دگرگون کند. با وجود چالش‌های جدی صحتی، آیتی در آگوست سال ۲۰۱۶ به دفتر ما آمد و در حالی که یک پروژه‌ی بلندپروازانه در ذهن داشت، درباره‌ی آن گفتگو کرد. تسلط آیتی بر اقتصاد به‌عنوان یک رشته، با تعهد او برای دیدن پیشرفت آفریقا برابر است. او، به‌عنوان نویسنده‌ی چندین کتاب مهم که طی دو دهه منتشر شده‌اند، از جمله نهادهای محلی آفریقایی، آفریقا به خیانت کشیده شده، آفریقا در آشوب و پر فروش‌ترین کتاب آفریقا آزاد شده، کتاب مهم دیگری نیز می‌خواست بنویسد. آیتی توضیح داد که یکی از معایب پیش روی آفریقایی‌ها برای هدایت مسیر اقتصادی خود به سمت رفاه، این است که دانشجویان آفریقایی تنها به کتاب‌های درسی اقتصادی خارجی دسترسی دارند. به اعتقاد او، آنچه مورد نیاز است تا اصول اقتصادی برای دانشجویان آفریقایی زنده شود، یک کتاب درسی قدرتمند در زمینه‌ی اقتصاد کاربردی است که توسط یک اقتصاددان آفریقایی و با استفاده از مثال‌ها و تشبیه‌های آشنا برای آفریقایی‌ها در زمینه‌ی آفریقایی نوشته شده باشد.

دو سال بعد، کتاب بیش از ۴۰۰ صفحه‌ای اقتصاد کاربردی برای آفریقا توسط آیتی به پایان رسید و به‌صورت آنلاین و رایگان در دسترس هزاران دانشجوی اقتصاد، کارآفرینان، محققان، روزنامه‌نگاران و سیاست‌گذاران در سراسر آفریقا قرار گرفت. اقتصاد کاربردی برای آفریقا صرفاً یک بررسی از اصول اقتصادی نیست. این کتاب علاوه بر این، یک بازدید غنی از تجربیات و بینش‌های مادام‌العمر آیتی در ارتباط با چالش‌ها و فرصت‌های اقتصادی آفریقا است. او فصول متعددی را به مسائل توسعه اختصاص داده و برخی عوامل شناخته‌شده‌ی شکست تا به امروز را مورد بررسی قرار داده است: استعمار، حکومت‌های پس از استعمار و کمک‌های خارجی.

آیتی استدلال می‌کند که یکی از آسیب‌هایی که استعمار وارد کرده و آن را تا به امروز نیز ادامه داده است، قطع ارتباط آینده‌ی آفریقا با گذشته‌ی آن بوده است. او می‌گوید در طول این مسیر، به آفریقایی‌ها روایتی غلط درباره‌ی تاریخ خود ارائه شده است؛ روایتی که یا اسطوره‌ی ساده‌انگاران‌های از جوامع شکارچی-گردآورنده‌ی اولیه با شواهد اندک در درباره‌ی نهادهای اقتصادی را ترویج می‌کند، یا جوامع سنتی آفریقایی را به اشتباه به‌عنوان نمونه‌ای ابتدایی از جوامع متعارف تفسیر می‌کند.

بلکه، در عین پذیرش تنوع غنی جوامع آفریقایی، آیتی شواهد فراوانی ارائه می‌دهد تا یک الگوی مشترک از سنت‌ها و نهادهای آفریقایی را نشان دهد که شامل بازارها، حقوق مالکیت و اصول دموکراتیک مشارکتی است. آیتی تلاش می‌کند تا آفریقایی‌ها را به هنجارها و عمل‌کردهای تاریخی خود متصل کند تا به این ترتیب، یک زنجیره‌ی تکاملی رو به جلو که به توسعه‌ی نهادی درخشان‌تری منجر شود و آفریقایی‌ها آن را ایجاد و حمایت کنند، احیا شود.

به گفته‌ی آیتی، دیکتاتوری، به همان اندازه که قدرت استعماری در قرن گذشته به فرهنگ آفریقایی بیگانه بود، با آن ناسازگار است. به‌طور کلی، روسای سنتی و پادشاهان کنترل مطلق و دیکتاتورمنشانه‌ای بر مردم خود نداشتند. اکثر تصمیم‌گیری‌ها به نوعی با توافق جمعی انجام می‌شد. خانواده‌های چندنسلی کنترل گسترده، اگر نه مطلق، بر دارایی‌های خود داشتند. بازارهای آزاد رایج و پویا بودند، بدون هیچ مرجع مرکزی که موقعیت، قیمت‌ها یا فروشندگان مورد ترجیح را تعیین کند. بخش قابل توجهی از این سنت‌ها توسط استعمار حاشیه‌ای شده یا از بین رفته است. راهبردهای پس از استعمار برای توسعه نیز، به همان اندازه که کم‌توجه بوده‌اند، به سنت‌های اصیل آفریقایی نیز خصمانه بوده‌اند.

هنگامی که تام در غرب آفریقا در یک مصاحبه‌ی رادیویی برای بحث در مورد اقتصاد تورم شرکت کرده بود، موضوع روز فروپاشی اقتصاد زیمبابوه بود. همکار نیجریایی تام، که چندین بار به زیمبابوه سفر کرده بود، در پاسخ به ستایش مجری از رابرت موگابه گفت: «اگر موگابه می‌خواست به کشورش کمک کند، می‌توانست به جای رئیس‌جمهور شدن، پادشاه شود.» این جمله ممکن است برای گوش‌های غریبه عجیب به نظر برسد، اما پادشاهان سنتی آفریقایی به‌طور سنتی از قدرت محدود برخوردار بوده و بر حل‌وفصل اختلافات و تأمین صلح در جوامع خود متمرکز بودند، و نه - همانند بسیاری از رؤسای جمهوری آفریقایی - دارندگان قدرت نامحدود و خودکامه، چه رسد به دیکتاتورهای نسل‌کش.

در کتاب اقتصاد کاربردی برای آفریقا، آیتی به نقل از یک سرپرست پولیس در پایتخت زیمبابوه، هراره، اشاره می‌کند که او صریحاً استراتژی خود برای پایان دادن به فقر را از طریق دستگیری بازرگانان غیررسمی و مصادره‌ی موجودی‌های ساده‌ی آنها ابراز کرده است. این گرایش عجیب به دستیابی به توسعه از طریق دور کردن یا غیرقانونی کردن هر آنچه به نظر می‌رسد توسعه‌نیافته باشد، برعکس آن چیزی است که آیتی برای رسیدن به رشد لازم می‌داند. آیتی استدلال می‌کند که درست همان

بخش غیررسمی یا گذرا است که بیشترین امید را برای توسعه دارد، هم به دلیل حجم آن - که نمی‌توان آن را نادیده گرفت - و هم به این دلیل که علیرغم موانع زیاد، واقعا کار می‌کند. اگر صنعت‌گری و هوشیاری در شناسایی فرصت‌ها که شرکت‌کنندگان در این بخش غیررسمی نشان می‌دهند، با کرامت، احترام و خدمات حمایتی نهادهای قانونی برخورد کنند، چقدر این وضعیت برای افرادی که از این طریق امرار معاش می‌کنند و همچنین برای ساده‌ی کشور بهتر خواهد بود؟

آی‌تی توسعه را تنها به معنای رشد که ممکن است به‌شدت نابرابر باشد نمی‌داند، بلکه آن را به‌عنوان افزایش سطح زندگی فرد متوسط تعریف می‌کند. او بیشتر پروژه‌های کمکی را به خاطر اولویت دادن به مناطق شهری، جایی که اکثریت قریب‌به‌اتفاق افراد کم‌درآمد زندگی نمی‌کنند و تلاش‌های مدرن‌سازی که به ترجیحات و ذائقه‌ی نخبگان خدمت می‌کند، یا برای ورود به مناطق روستایی با روش‌ها و «بهترین شیوه‌های» کشاورزی خارجی که اغلب با دانش و هنجارهای محلی در تضاد است، مورد انتقاد قرار می‌دهد. به جای این موارد، آی‌تی با تأکید بر آموخته‌هایی که از بینش‌های «انحراف مثبت» به دست آمده است، راه‌حل‌های فقر را در درون بخش‌های غیررسمی در حال رشد می‌بیند؛ بخش‌هایی که توسط افراد ناشناس، متحرک و تأثیرگذار هدایت می‌شوند. این افراد، اگر با برخورداری از کرامت و آزادی نهادی حفاظت‌شده برای پیگیری مسیرهای خود به سوی موفقیت حمایت شوند، احتمالا به شکوفایی خواهند رسید.

مدل غیر چینی

در واقع، این‌گونه است که بیشتر معجزات مدرن توسعه به دست آمده‌اند. آنچه به اصطلاح «پارادوکس رشد چین» نامیده می‌شود، تنها در زمینه‌ی مدل ناکام ما از صادرات دموکراسی لیبرال تحت سرپرستی مشاوران خارجی گیج‌کننده است. در مقاله‌ای که در سال ۲۰۰۹ در مجله جامعه‌شناسی آمریکا منتشر شد، مارتین کینگ وایت می‌پرسد چرا، همان‌طور که عرف رایج پیشنهاد می‌کند، چین می‌تواند در حالی که به نظر می‌رسد «تهادها را درست انجام نداده»، موفق شود؟ به هر حساب، از جمله مشاهدات ماکس وبر در اوایل قرن، اصول و ارزش‌های سنتی چین در برابر نوآوری بازار مدرن و رشد اقتصادی کار می‌کند. چین به‌عنوان «تأکید بر احترام به گذشته، ثبات و هماهنگی به‌جای گشودگی به تغییر و پیگیری منافع فردی» توصیف شده است و ویژگی‌های تاریخی

فرهنگی آن به‌عنوان شواهدی برای توضیح سوابق ضعیف آن در گذشته ذکر شده است.

آنچه در سال ۱۹۷۸ تغییر کرد، در آخرین کتابی که اقتصاددان برنده‌ی جایزه نوبل، رونالد کوز، پیش از مرگش نوشت، توصیف شده است. این کتاب که با همکاری نینگ وانگ نوشته شده است، چگونه چین سرمایه‌دار شد، داستانی از تغییر نهادی را روایت می‌کند که بسیار متفاوت از داستان اجماع واشنگتن یا مدل سرمایه‌داری رهبری دولتی است که چین به‌طور سطحی مدیریت می‌کند. این کتاب داستانی از مرکز‌گریزی تدریجی، آزمایش بازار، ساخت از شرایط اولیه، خودتعیینی و تغییر عمیق در ادبیات است. خلاصه اینکه چین به آنچه یاشنگ هوانگ، بنیان‌گذار آزمایشگاه «لیبرالیسم جهت‌دار» نامید، دست زد. این مدل شامل شروع از جایی که بودند، کشف آنچه کار می‌کند و مستندسازی و گسترش موفقیت‌های ناشی از آن به‌عنوان سیاستی نامنظم بود. ادبیات نیز اهمیت داشت، همان‌طور که تاریخ‌دان اقتصادی دیردره مک‌کلوسکی برای مورد کلی نوآوری و توسعه استدلال کرده است. شاید این تغییر ادبی را بتوان تنها با دو گفتار مشهور منتسب به دنگ شیائوپینگ خلاصه کرد که به‌طور خلاصه سیاست او را توصیف می‌کنند.

“از روی سنگ‌ها با لمس کردن آن‌ها رودخانه را عبور کن”
“ثروتمند شدن باعث افتخار است”

اولی را می‌توان به‌عنوان توصیفی ساده اما گویا از یک سیاست افزایشی برای تغییر نهادی دانست. مهم است که بدانیم رهبران واقعی در این فرآیند میلیون‌ها کشاورز و کارآفرین چینی بودند، نه سردمداران مسن حزب کمونیست چین (CCP). مرگ مائو - بزرگ‌ترین دستاورد او برای موفقیت اقتصادی چین - فضایی را برای جنبش متمرکز «باوچان داوهو» («قرارداد تولید به‌خانوار») ایجاد کرد که توانست سیستم شوم کشاورزی جمعی را از بین ببرد. سپس، در نمونه‌ای شگفت‌انگیز از نوآوری، تاریخ شرکت مدرن را با «دای هونگ‌مائوزی» («پوشیدن کلاه قرمز») بازآفرینی کرد که موجب ایجاد شرکت‌های خانوادگی و سرانجام سهامی شد که به شکل تعاونی‌های کارگری کمونیستی جلوه می‌کردند. این تغییرات از پایین به بالا و در سطح پایه آغاز شد و جانشینان مائو، به‌ویژه ژائو زیانگ و دنگ شیائوپینگ، یک جریان در حال حرکت را شناسایی کردند و تصمیم گرفتند که در رأس آن قرار بگیرند.

دومین مثال ادبی را می‌توان به‌عنوان توصیفی از نگرش تغییر یافته نسبت به ابتکار عمل فردی، با تأکیدی واضح و نه چندان ظریف بر کرامت جدیدی که باید به کسانی که به دنبال ثروت هستند و به آن دست می‌یابند، اعطا شود، در نظر گرفت. این شعارهای ساده تا حدودی تغییرات رخ داده در سال‌های اخیر را توضیح می‌دهند. برای مثال، شرکت‌های شهری و روستایی به تدریج کنترل بیشتری بر دارایی خود، انتخاب افرادی که می‌توانستند استخدام کنند و تعیین آنچه می‌توانستند بفروشند - همگی با قیمت‌های آزادانه مذاکره‌شده - پیدا کردند. کنترل در بیشتر امور اقتصادی به دولت‌های محلی و استانی واگذار شده بود و آن‌ها نه از طریق پادشاه‌های هدایت‌شده توسط دولت، بلکه با جلوگیری از تصاحب دستاوردهای خود توسط دولت تشویق شدند.

در همین حال، شرکت‌های دولتی در معرض رقابت بازار قرار گرفتند تا توجه آن‌ها به بهره‌وری و کیفیت جلب شود. این شرکت‌های دولتی که توسط رهبران حزب کمونیست چین به‌عنوان جواهرات تاج اقتصاد چین معرفی می‌شدند، به‌طور قابل توجهی و به‌طور غیرمنتظره یک بار خالص بر کسب و کار مولد مردم چین هستند. همان‌طور که شنگ هونگ و ژائو نونگ از مؤسسه اقتصادی یونی‌رول (که اکنون توسط دولت بسته شده است) مستند کرده‌اند، وقتی کمک‌های مالی را در نظر بگیریم، شرکت‌های دولتی ظاهراً سودآور در واقع شرکت‌های زیان‌ده هستند.

به گفته آن‌ها، پس از بررسی جامع حسابداری شرکت‌های دولتی، «شرکت‌های دولتی نقش منفی در توزیع درآمد ایفا می‌کنند.» در چین مدل خاصی وجود ندارد. آنچه چینی‌ها انجام دادند این بود که اصلاحات از پایین به بالا را مجاز دانستند و از مداخله در نوآوری‌های آزموده‌شده در بازار خودداری کردند، درحالی‌که شرکت‌های زیان‌ده را یارانه می‌دادند تا مشاغل با امنیت شغلی را برای نخبگان حزب کمونیست چین فراهم کنند. این رویکرد باز و ذهنیت رقابتی بود که امکان کشف مزیت‌های رقابتی را فراهم کرد. وایت ملاحظه می‌کند که به دلیل محدودیت‌های سیاسی حاکمان چین که نمی‌توانستند مشکلات توسعه خود را به کارشناسان کمک‌های خارجی غربی واگذار کنند، توانستند به چینی‌ها اجازه دهند آینده اقتصادی خود را دنبال کنند. متأسفانه، با تمرکز بی‌رحمانه‌ی قدرت در دست یک نفر، چین اکنون در مسیری قرار گرفته است که عناصر نوآورانه و ارزش‌آفرین جامعه چینی را به غارت نخبگان حزب کمونیست چین تسلیم می‌کند.

همان‌طور که پروفیسور جورج کالهنون از مؤسسه فناوری استیونز اشاره کرده است، درباره کاهش سریع دارایی‌های ما، بنیان‌گذار علی‌بابا، نابودی گروه Ant و محدودیت‌های فزاینده بر شرکت‌های نوآور و کارآفرین، "پکن اکنون بخش‌های پردرآمدتر کسب‌وکار ما را به شرکای جدید برگزیده خود می‌دهد، از جمله یکی از فاسدترین و ناپایدارترین شرکت‌های مالی در کل چین."

هیچ کشور خاصی، با تاریخ، فرهنگ، نهادها، مقررات و ساختار حکمرانی ویژه خود، "مدلی" برای دیگران فراهم نمی‌کند که بتواند به‌طور کامل تکرار شود. هر کشوری در نقطه‌ای از تکامل خود قرار دارد و در حال پیمایش در میان مجموعه‌ای از عوامل وابسته به هم و منحصربه‌فرد در سیستم‌های پیچیده اجتماعی و اقتصادی است. آنچه می‌توانیم از نتایج نسبی موفقیت‌آمیز بیاموزیم و استنباط کنیم، این است که چه ویژگی‌هایی از فرآیند تغییر، احتمال بیشتری برای تسهیل نوآوری، کاهش فقر و افزایش سطح زندگی متوسط افراد دارند.

آدام فرگوسن، هم‌عصر آدام اسمیت، به درستی مشاهدات خویش را مطرح کرده است که: "هر گام و حرکت توده‌ها، حتی در دوران‌های به‌اصطلاح روشن‌گر، با همان کوری نسبت به آینده انجام می‌شود؛ و ملت‌ها بر مؤسساتی عرضه می‌شوند که در واقع حاصل عمل بشر هستند، اما نه نتیجه‌ای اجرای هیچ طرح بشری."

ما متقاعد شده‌ایم که نهادهای دموکراتیک لیبرال (مانند حقوق مدنی، برابری قانونی، مالکیت، اصل آزادی، آزادی مبادله، آزادی بیان، و حاکمیت قانون) برای افزایش سطح شکوفایی انسانی حیاتی هستند. اما این اعتقاد به‌تنهایی به ما نمی‌گوید که چگونه تقویت نهادهای لیبرال ممکن‌تر یا کمتر محتمل است. از نظر تاریخی، این باور بسیاری را به مسیر ایجاد نهادهای تقلیدی با نتایج فاجعه‌بار سوق داده است. با تمرکز بر طراحی، "متخصصان" بیرونی غالباً نهادها را صرفاً به‌عنوان نتایج مشاهده کرده‌اند، بدون توجه کافی به فرایندهایی که آن‌ها را ایجاد کرده‌اند.

دموکراسی لیبرال، به تعریف، نظامی از حکمرانی است که به صدای فردی و انتخاب‌های افراد ارزش می‌گذارد. چگونگی پیگیری دموکراسی لیبرال نیز باید به‌عنوان یک انتخاب برای کسانی باشد که تحت حاکمیت بیان نهادی این هدف قرار خواهند گرفت. کسانی که در تقویت نهادهای پایدار دموکراسی لیبرال موفق بوده‌اند، فرآیند تغییر خود را هدایت کرده‌اند و به‌طور مکرر تلاش کرده‌اند تا قدرت دولت را محدود کنند و مانع از خفه شدن چشم‌انداز غیرمتمرکز و آزمایشی مورد نیاز برای نوآوری در راستای حل مشکل فقر شوند.

- 1 Based on an interview of Rekha Dey conducted in Dehradun, India, June 2019, by Gopikrishnan Nair and Ayushi Jain. Printed with permission.
- 2 Louis Menand, *The Metaphysical Club: A Story of Ideas in America* (New York: FSG, 2001), p. 431.
- 3 W. Richard Scott, *Institutions and Organizations* (4th ed., Los Angeles: Sage, 2014), p. 126.
- 4 Everett Rogers, *Diffusion of Innovations* (5th ed., New York: Free Press, 2003), pp. 269–271.
- 5 Scott, *Institutions and Organizations*, p. 156 citing David Strang, *Learning by Example: Imitation and Innovation at a Global Bank* (Princeton: Princeton University Press, 2010).
- 6 Deepa Narayan et al., *Voices of the Poor: Can Anyone Hear Us?* (Oxford: Oxford University Press, 2000), p. 273.
- 7 Deepa Narayan and Patti Petesch, *Voices of the Poor: From Many Lands* (Oxford: Oxford University Press, 2002), p. 492.
- 8 George B. N. Ayittey, *Applied Economics for Africa*, 2018, www.africanliberty.org/wp-content/uploads/Applied%20Economics%20for%20Africa.%20African%20Liberty.pdf.
- 9 Ayittey, *Applied Economics for Africa*, p. 264.
- 10 Ning Wang and Ronald Coase, *How China Became Capitalist* (London: Palgrave MacMillan, 2012).
- 11 The process is described in Kate Zhou's *China's Long March to Freedom: Grassroots Modernization* (New Brunswick: Transaction Publishers, 2009).
- 12 Sheng Hong and Zhao Nong, *China's State-Owned Enterprises: Nature, Performance, and Reform* (Singapore: World Scientific Publishing Co., 2009), p. 124.
- 13 George Calhoun, "The Sad End of Jack Ma, Inc.," *Forbes*, June 7, 2021, www.forbes.com/sites/georgecalhoun/2021/06/07/the-sad-end-of-jack-ma-inc/?sh=66847ce9123a.
- 14 Adam Ferguson, *An Essay on the History of Civil Society* (5th ed., London: T. Cadell, 1782), https://oll.libertyfund.org/title/ferguson-an-essay-on-the-history-of-civil-society#Ferguson_1229_388.



توسعه‌ای با کرامت

اگر راه‌حل فقر تابعی از کرامت انسانی باشد که در محیطی توانمند از نهادهای قوی اعمال می‌شود، ما باید الگویی جدید برای توسعه ایجاد کنیم تا اطمینان حاصل شود که خارجی‌ها به جای آسیب رساندن، کمک می‌کنند. می‌توانیم این کار را با شناسایی عوامل اصلی کارآفرینی که توسعه پایدار را هدایت می‌کنند، آغاز کنیم.

وقتی به یک کارآفرین فکر می‌کنیم، تمایل داریم تا حدی استثنایی بیندیشیم. به مبتکری فکر می‌کنیم که به دلیل تغییر روش کسب‌وکار یا شیوه‌ی زندگی روزمزه‌ی ما شهرت یافته است. یا به غول فناوری‌ای می‌اندیشیم که با هوشیاری شدید خود نسبت به فرصت‌های سودآور، ثروتمند می‌شود و شاید کتابی پرفروش در مورد بازنویسی «کتاب قوانین» منتشر کند. دلایل عملی و آکادمیک متعددی برای تعریف کارآفرینی به صورت محدود وجود دارد. تلاش‌های علمی بسیاری نیز با مرزهای تعاریف رقیب و مکمل در این زمینه دست‌وپنجه نرم کرده‌اند.

کارآفرینی جهانی و نهادی

با کنار گذاشتن بحث‌های آکادمیک، به‌عنوان یک تمرین فکری، پیشنهاد می‌کنیم که در زمینه توسعه، باید تلاش بیشتری برای شناخت رفتارهای کارآفرینانه‌ای که همه انسان‌ها هر روز در تلاش برای هدایت انتخاب‌هایی که با آن روبرو هستند، از خود نشان می‌دهند، انجام دهیم. کرامت انسانی مستلزم این حق است که هر فرد بتواند خود تعیین کند چگونه زندگی خود را به بهترین شکل ممکن زندگی کند. این آزادی، ویژگی‌های مبتکرانه‌ای را که با توسعه مرتبط هستند، آزاد می‌کند. همه آن‌ها؛ همه ما، را می‌توان «کارآفرینان جهانی» نامید.

واسیلی گروس‌من این بینش را به روشنی در رمان خود زندگی و سرنوشت درباره محاصره استالینگراد بیان کرده است. جایی که فرمانده ارتش سرخ، پیوتر پاولوویچ نوویکوف، سربازانی را که تحت فرمان او جمع شده‌اند، بازرسی می‌کند و متوجه می‌شود:

”گروه‌های انسانی یک هدف اصلی دارند: ادعای حق هر کس برای متفاوت بودن، خاص بودن، فکر کردن، احساس کردن و زندگی کردن به روش خودش. مردم برای پیروزی یا دفاع از این حق به هم می‌پیوندند. اما اینجاست که یک خطای وحشتناک و سرنوشت‌ساز متولد می‌شود: این باور که این گروه‌بندی‌ها به نام یک نژاد، یک خدا، یک حزب یا یک دولت، هدف اصلی زندگی هستند و صرفاً وسیله‌ای برای رسیدن به هدف نیستند. نه! تنها معنای واقعی و ماندگار مبارزه برای زندگی در فرد نهفته است، در خصوصیات متواضع او و در حق او به آن ویژگی‌ها.“

در «ویژگی‌های متواضع» ما، همه ما یک چیز مشترک داریم: هر یک از ما منحصر به فرد هستیم. همان‌طور که برای بهبود شرایط خود در زندگی اقدام می‌کنیم، همه ما کارآفرین هستیم.

برای مثال، زمانی که دینیش دیکسیت، یک فروشنده خیابانی در هند، تصمیم گرفت به دهلی‌نو نقل مکان کند تا توانایی خود را در فروش چوری امتحان کند، او در واقع فرضیه‌های بازار را آزمایش کرد و تصمیمات خود را بر اساس نتایج تنظیم نمود. او تأمین‌کنندگان عمده‌فروشی را در مکان‌های دور پیدا کرد و بر اساس تجربه‌اش، مجموعه‌ای از محصولات را انتخاب کرد که بهترین فروش را داشتند. او همچنین فرصت‌های جایگزین را در نظر گرفت - برخی از آن‌ها را مدتی دنبال کرد اما در نهایت برای دست‌فروشی کنار گذاشت - و هم‌زمان محدودیت‌های ناشی از زمان، حمل‌ونقل، خانواده و قوانین دولتی را در تصمیم‌گیری‌هایش لحاظ کرد. او تمامی این عوامل را ارزیابی کرد و هر روز در طول مسیر، برای زنده ماندن و در نهایت پیشرفت خود، تصمیمات کوچک اما حیاتی گرفت.

برای برخی تعاریف آکادمیک، دینیش دیکسیت به عنوان یک کارآفرین واجد شرایط است، اما وقتی به کارآفرینی در زمینه توسعه فکر می‌کنیم، افرادی مانند او معمولاً کنار گذاشته می‌شوند. با این حال، ما استدلال می‌کنیم که جهانی بودن رفتار کارآفرینانه که در میان افراد فروتن، به‌ویژه آن‌هایی که در بخش غیررسمی فعالیت می‌کنند، یافت می‌شود، باید جامعه توسعه را ترغیب کند تا کرامت

هر فرد را به‌عنوان یک کارآفرین در اولویت قرار دهد. این تفکر، ارزیابی، فرافکنی و انتخاب رفتارهای آن‌هاست که می‌تواند مسیرهای مشخصی از فقر امروز تا رفاه فردا را روشن کند. در این پرتو، ما همچنین پیشنهاد می‌کنیم که همان‌طور که جورج آیتی به وضوح استدلال کرده است، آرمان‌های ما برای توسعه باید بر آزادسازی نبوغ بخش غیررسمی متمرکز شود. این بخش نباید به‌عنوان موضوعی برای تأسف دیده شود، بلکه باید به‌عنوان یک عامل قدرتمند پیش‌برنده پیشرفت شناخته شود.

در اینجا نیز، مشاهدات برجسته ویلیام بائومل درباره ماهیت جهانی کارآفرینی کلیدی است. در خرد متعارف، کارآفرینی عمدتاً بر حسب کمبود آن مورد توجه قرار گرفته بود. اقتصادهای موفق، کارآفرینان بیشتری داشتند و اقتصادهای ناموفق کمتر. مفهوم این بود که اقتصادهای ناموفق نیاز داشتند به نحوی کارآفرینان بیشتری تولید کنند، که این منجر به تلاش‌های برنامه‌ای زیادی برای آموزش مردم محلی «چگونه کارآفرین شوند» شد.

اما بائومل به نکته‌ای عمیق‌تر اشاره کرد. او بیان کرد که مجموع عرضه کارآفرینان ممکن است در برخی موارد متفاوت باشد، اما نه به شکل قابل توجه، متغیر واقعی، بهره‌وری نسبی تلاش‌های کارآفرینانه به‌عنوان تابعی از اصول اجتماعی رایج و قوانین رسمی حاکم بر بافت محلی است. بنابراین، سوال مهم این نیست که «چگونه می‌توانیم کارآفرینان بیشتری به دست آوریم؟» بلکه این است که قوانین جامعه چه تأثیری بر صرف مولد انرژی کارآفرینی دارد؟ جامعه‌ای که به مردمش اجازه می‌دهد تا در بازار تجربه کنند و از ثمره تلاش‌هایشان محافظت کند، انرژی کارآفرینی را صرف ایجاد ارزش اقتصادی برای جامعه می‌کند. از سوی دیگر، جامعه‌ای که آزمایش‌ها را محدود می‌کند، به فعالیتهای تجاری با تحقیر نگاه می‌کند و به پیوندهای سیاسی پاداش می‌دهد، انرژی کارآفرینی را به سمت بهره‌برداری از آن سیستم سوق می‌دهد.

بائومل خاطرنشان می‌کند که در چین قرون وسطی، برای طبقه بازرگان حتی ثروتمندان، کرامتی قائل نبودند. کرامت به کارمندان دولتی تعلق داشت که با امتحانات رقابتی فوق‌العاده دشوار، پست‌های ارزشمند دولتی را به دست می‌آوردند. بازرگانان ممکن بود مرفه شوند، اما ثروت خود را صرف پرداخت هزینه معلمانی برای کمک به فرزندان‌شان جهت تبدیل شدن به کارمند دولتی می‌کردند. این وضعیت،

سرمایه‌گذاری بیش از حد بر مطالعه فلسفه و تمرین خوشنویسی را ایجاد کرد؛ فعالیت‌هایی که باثومل آن را کارآفرینی غیرمولد می‌نامید. کارآفرینی مخرب نیز نوع دیگری است که در میان راهزنان، گروه‌های هکری باج‌افزار و سایر تشکیلات جنایی دیده می‌شود. این نوع فعالیت‌ها ضررهای بسیار بیشتری نسبت به منافع به دست آمده ایجاد می‌کنند. همچنین، وقتی لابی‌گری و رشوه‌دهی به مقامات دولتی برای دریافت امتیازات، بازده بیشتری نسبت به رقابت در بازار داشته باشد، انرژی کارآفرینی به جای خلق ارزش، صرف بازی‌های پشت‌پرده می‌شود. این نوع کارآفرینان مخرب، با وجود خلاقیت، استعداد و سخت‌کوشی زیاد، ثروت خود را با هزینه دیگران به دست می‌آورند و معمولاً به روش‌هایی عمل می‌کنند که هزینه‌های جمعی بسیار بیشتری نسبت به منافع به دست آمده دارند. آن‌ها به اقتصاد چیزی اضافه نمی‌کنند، بلکه فقط نحوه تقسیم یک کیک کوچک‌تر را تغییر می‌دهند. نکته مهم این است که نظریه کارآفرینی باثومل در سال‌های پس از ارائه، به صورت تجربی اثبات شده است. اگر می‌خواهیم شاهد کارآفرینی‌های با ارزش افزوده بیشتری باشیم، باید نگرش جامعه نسبت به کارآفرینان و رفتارهای کارآفرینانه‌ای که در همه ما وجود دارد، تغییر کند.

درک وعده نهفته در کارآفرینان جهانی، به‌ویژه آن‌هایی که در بخش‌های غیررسمی یا در حال گذار فعالیت می‌کنند، مستلزم این است که بپذیریم بخش بزرگی از آنچه بین آن‌ها و آینده‌ای مرفه‌تر فاصله ایجاد می‌کند، نهادها و شیوه‌هایی هستند که آن‌ها را تنزیل، تحقیر و کنترل می‌کنند. این شیوه‌ها فرضیه آزادی را با فرضیه قدرت جایگزین کرده و مسئولیت توجیه نوآوری‌هایشان را بر دوش آن‌ها می‌گذارند، به جای آنکه بر دوش مقامات دولتی یا جنگ‌سالاران قرار دهند تا منع آن‌ها را توجیه کنند.

بسیاری از این شیوه‌های تنزیل‌آمیز، تحقیرآمیز و کنترل‌کننده توسط اربابان استعماری پیشین بر فقرا تحمیل شد و سپس توسط وارثان پسااستعماری آن نهادها و شیوه‌ها ادامه یافت. نتیجه این است که کارآفرینان باید در فضایی پیچیده از نهادهای غارت‌گر، ناکارآمد و سرکوب‌گر فعالیت کنند. معکوس کردن این روندها و ساخت نهادهایی قوی‌تر از شرایط اولیه، نیازمند چشم‌انداز روشن و رهبری محلی است.

تحقق برنامه محلی‌سازی

جامعه توسعه‌ی جهانی به‌آرامی با نقش مهم بازیگران محلی در پیشبرد توسعه هماهنگ می‌شود. به رسمیت شناختن این نقش در توسعه، «برنامه محلی‌سازی» عنوان شده است. برای مثال، در جولای ۲۰۲۱، سامانتا پاور، مدیر تازه منصوب‌شده‌ی USAID، به کمیته‌ی روابط خارجی سنا گفت که سرمایه‌گذاری در محلی‌سازی کلید موفقیت بلندمدت سازمان خواهد بود. ما برخی از عناصر این دستور کار را در این فصل بررسی می‌کنیم تا هم وعده‌ها و هم مشکلات آن را برجسته کنیم. از آنجایی که جامعه توسعه‌ی بین‌المللی توجه و منابع خود را به حمایت از «ظرفیت‌سازی» جنوب جهانی برای رهبری توسعه‌ی خود معطوف می‌کند، باید به‌سرعت یاد بگیرد که چگونه نقش رهبری خود را کاهش دهد تا از سر راه کنار برود. این امر اجتناب‌ناپذیر نیست. در همان شهادت، پاور همچنین پیشنهاد کرد که USAID به منابع و پرسنل بیشتری در داخل نیاز دارد تا بتواند مجموعه‌ی متنوع‌تری از دریافت‌کنندگان کمک‌هزینه‌ی محلی را، که ممکن است به‌اندازه‌ی کافی برای انطباق با تشریفات سنگین سازمان آمادگی نداشته باشند، پشتیبانی کند. از این نظر، ما پیشنهاد می‌کنیم که مفاهیم محلی‌سازی واقعی هنوز به‌طور کامل عملی نشده است. برای درک بهتر این مفاهیم، مدل‌های محلی‌سازی معاصر را با تمرکز بر نوعی از کاندیدای محلی‌سازی که بیشتر با آن آشنا هستیم، مرور می‌کنیم: اتاق فکر محلی غیردولتی.

در یک مقاله‌ی کاری در سال ۲۰۱۷ برای واحد سیاست گیولیم گیون در آکسفورد، گای لاج و ویل پکستون تجربیات خود را در زمینه‌ی ایجاد ظرفیت برای اتاق‌های فکر محلی و غیردولتی در زامبیا، زیمبابوه و رواندا به اشتراک گذاشتند. لاج و پکستون شرکت بین‌المللی کیوو را اداره می‌کنند و از طریق وبسایت خود هدفشان را این‌گونه توصیف می‌کنند: ما معتقدیم که مؤثرترین راه برای دستیابی به تغییر سیاست، حمایت و تقویت بازیگران سیاست محلی است. آن‌ها بهترین موقعیت را برای توسعه‌ی راه‌حل‌های سیاستی دارند که در محیط سیاسی آن‌ها کارساز باشد. آن‌ها درک می‌کنند که چگونه تغییر در زمینه‌ی آن‌ها اتفاق می‌افتد و اتفاق نمی‌افتد. نقش ما این است که با شرکای خود، با استفاده از تخصص و دانش محلی آن‌ها و تجربه گسترده‌ی خود در سیاست‌گذاری و تأثیرگذاری بر سیاست، همکاری کنیم تا به آن‌ها کمک کنیم تغییری را که می‌خواهند ببینند، ایجاد کنند.

لاج و پکستون در مقاله‌ی خود به محدودیت‌های خارجی در زمینه‌ی شناخت رو به رشد جامعه‌ی توسعه‌ی می‌پردازند. همان‌طور که پابلو یانگواس استدلال می‌کند، نادیده گرفتن واقعیت‌های سیاسی تغییرات نهادی در توسعه ساده‌لوحانه است. در عین حال، در دنیای پسااستعماری، بی‌میلی برای درگیر شدن در کشور دریافت‌کننده قابل درک است. لاج و پکستون مشاهده می‌کنند که تعهد ما به ارج نهادن به رهبری محلی در تعیین اولویت‌های توسعه تا حدی ضعیف بوده است، زیرا در نهایت، سازمان‌های کمک‌رسان همیشه در برابر فشارهای سیاسی در کشورهای خود تسلیم خواهند شد. برای تحقق اهداف محلی‌سازی در روح واقعی آن، گرایش طبیعی این است که اهمیت حرکات کم‌معنی مانند افزایش حضور کارکنان خارجی «در زمین» را بزرگ‌تر جلوه دهیم. لاج و پکستون برای انتقال کامل‌تر به محلی‌سازی استدلال می‌کنند و از اتاق‌های فکر به‌عنوان نامزدهای شایسته برای حمایت اهداکنندگان نام می‌برند. آن‌ها، مانند ما، اذعان دارند که اتاق‌های فکر غیردولتی محلی راه‌حل قطعی (گلوله نقره‌ای) برای حل چالش محلی‌سازی توسعه نیستند. با این حال، آن‌ها معتقدند که اتاق‌های فکر محلی می‌توانند نقش بسیار بزرگ‌تری ایفا کنند، اگر کمک‌کنندگان بیشتر روی پتانسیل آن‌ها سرمایه‌گذاری کنند.

اثتلافی از بشردوستان به رهبری بنیاد ویلیام و فلورا هیولت این کار را انجام داد. آزمایش ده‌ساله‌ی شکست‌خورده‌ی جفری ساچس، پروژه‌ی قریه‌های هزارساله، را به یاد بیاورید که پول کلانی - ۳۰۰ میلیون دالر - را در راه‌حل‌های فنی سنتی و خارجی برای فقر سرمایه‌گذاری کرد. تقریباً در نیمه‌ی راه آن پروژه‌ی، در سال ۲۰۰۹، پروژه بسیار متفاوتی به نام TTI (Think Tank Initiative) راه‌اندازی شد. طی ده سال آینده، TTI بیش از ۲۰۰ میلیون دالر کانادایی برای حمایت از اندیشکده‌های محلی با بودجه سالانه‌ی اصلی، فرصت‌های شبکه‌سازی و دسترسی به آموزش فنی هزینه کرد. با استناد به «فقدان بحرانی ظرفیت اتاق فکر» در کشورهای در حال توسعه، ایده این بود که اتاق‌های فکر محلی، که هرکدام غرق در فرهنگ و تاریخ محلی هستند، بتوانند به تغییرات نهادی که منجر به توسعه می‌شود، دست یابند. با در نظر گرفتن اینکه این رویکرد دستوری نباشد، TTI ترجیح داد به جای تأمین مالی پروژه، بودجه‌ی اصلی را تأمین کند، به‌طوری‌که اندیشکده‌های غیردولتی محلی در جنوب جهانی بتوانند به‌طور انعطاف‌پذیر تعیین کنند که چگونه به بهترین شکل به دیدگاه‌های خود برای تغییر دست یابند.

در برخی اقدامات، این پروژه بسیار موفقیت‌آمیز بود، زیرا بسیاری از پنجاه‌ودو اتاق فکر اولیه‌ی شرکت‌کننده در برنامه به ارتفاعات جدیدی از قدرت سازمانی دست یافتند. (در پایان، چهل‌وسه اندیشکده به نمایندگی از بیست کشور در آمریکای لاتین، آفریقا و آسیا واجد شرایط حمایت مستمر در طول عمر پروژه باقی ماندند.) تجارب بشردوستانه و اهداکنندگان درگیر، مجموعه‌ای ارزشمند از بینش‌ها را درباره‌ی چالش‌های عملی مرتبط با پیگیری یک دستور کار محلی‌سازی به این روش ارائه می‌دهد. برخی از این چالش‌ها برای اهداکنندگان کمک‌های سنتی آشنا هستند و به همین دلیل است که ما ارزش زیادی در بررسی تلاش‌های پیشگام TTI می‌بینیم. دو موضوع برجسته در این زمینه عبارت‌اند از:

نخست، در دو ارزیابی مستقل از پروژه - یکی در پایان پنج‌ساله‌ی آن در سال ۲۰۱۳ و دیگری در پایان پروژه در سال ۲۰۱۹ ارزیابی‌کنندگان تلاش کردند تا ارتباط روشنی بین ظرفیت افزایش‌یافته‌ی دریافت‌کنندگان کمک و تأثیرات سیاستی که آن‌ها قصد دستیابی به آن را داشتند، ایجاد کنند. دوم، تعداد کمی از اندیشکده‌هایی که کمک مالی دریافت کرده بودند، پس از تکمیل تعهد مالی ده‌ساله‌ی TTI، برای انتقال آرام به درآمد جایگزین آماده شدند.

در گزارش سال ۲۰۱۳، ارزیابی‌کنندگان مشاهده کردند که ۴۱ تا ۵۰ درصد بودجه به کیفیت تحقیقات، ۲۲ تا ۳۰ درصد به توسعه‌ی سازمانی و تنها ۱۸ تا ۲۷ درصد به ارتباطات و اطلاع‌رسانی اختصاص یافته است. آن‌ها توازن مجدد این سه تخصیص را برای هم‌سویی بهتر با اهداف ظاهری پروژه توصیه کردند. همچنین، ارزیابی‌کنندگان هشدارهای اولیه‌ای مبنی بر وجود دوگانگی در میان کمیته‌ی اجرایی TTI - نهادی که بیشترین اختیار تصمیم‌گیری در مورد برنامه را داشت - ارائه کردند. این دوگانگی مربوط به معاضه میان ایده‌آل‌گرایی اهداف سیاستی و «دیدگاه ابزاری‌تر» بود که بر اساس آن، اهداکنندگان انتظار داشتند اتاق‌های فکر به‌طور مستقیم بر مسائل سیاستی خاصی که آن‌ها [اهداکنندگان] مهم می‌دانستند، کار کنند. این موضوع ممکن است بر توانایی دریافت‌کنندگان کمک در تمرکز کامل بر اولویت‌های خود تأثیر گذاشته باشد، زیرا هرگونه ناهماهنگی با اولویت‌های اهداکننده می‌توانست بخش‌های بعدی بودجه‌ی برنامه‌ریزی‌شده را تهدید کند. علاوه بر این، در حالی که بودجه غیر اختصاصی برای استراتژی TTI کلیدی بود به‌گونه‌ای که به دریافت‌کنندگان کمک در جنوب

جهانی اجازه می‌داد انعطاف سازمانی گسترده‌ای داشته باشند. ارزیابی‌ها پیشنهاد کردند (شاید با پیش‌بینی خطر وابستگی به وجوه TTI) که از دریافت‌کنندگان کمک مالی آینده خواسته شود برنامه‌های انتقالی را برای پایدار شدن پس از پایان دوره‌ی پشتیبانی TTI توسعه دهند.

تا سال ۲۰۱۹، گزارش نهایی ارزیابی که این بار توسط گروه جدیدی از ارزیابان مستقل انجام شد، نگرانی‌های مطرح‌شده در گزارش قبلی را تأیید کرد. در صفحات آغازین، نویسندگان اعتراف می‌کنند: «تشخیص نتایج واضح» از نظر موفقیت‌های سیاستی دریافت‌کنندگان کمک‌هزینه که قابل ردیابی به TTI باشد، دشوار است و این که «فرض‌ها یا امیدواری‌های ضمنی مبنی بر اینکه دوره‌های طولانی تأمین مالی اصلی می‌تواند از بحران‌های تأمین مالی آینده جلوگیری کند، درست نیست.» آن‌ها ادامه می‌دهند:

فقط تعداد کمی [از چهل‌وسه نفر] پیشرفت عمده‌ای در بسیج منابع به دست آورده‌اند. برخی در حال حاضر برای مقابله با پایان بودجه‌ی TTI تلاش می‌کنند و به اتکای گذشته به کارهای مشاوره‌ای بیشتر و/یا تعداد رو به کاهش [از] کارکنان ارشد دائمی بازمی‌گردند.

به‌عنوان بخشی از این برنامه، TTI علاوه بر بودجه سالانه، حمایت مشابهی را برای دریافت‌کنندگان کمک‌هزینه ارائه کرده بود. با این حال، این مؤلفه بسیار محدود بود (بین ۲۰,۰۰۰ دلار کانادایی و ۵۰,۰۰۰ دلار کانادایی با تنها ۲۵ درصد نیاز منطبق بر اعطاکندگان) و بر اساس مطالعه ما، این وجوه به نظر نمی‌رسد که هدفش ایجاد انگیزه برای توسعه منابع مالی متنوع باشد، بلکه بیشتر بر ایجاد همکاری بین اعضای شبکه دریافت‌کنندگان کمک‌هزینه تمرکز داشته است. به نظر ما، این یک فرصت از دست‌رفته بود. اگر TTI از همان ابتدا در ساختار تطبیقی خود تهاجمی‌تر عمل می‌کرد و بخش‌های بیشتری از کمک‌های خود را به موفقیت‌های دریافت‌کنندگان کمک‌هزینه مرتبط می‌ساخت، می‌توانست انگیزه بیشتری برای دریافت‌کنندگان کمک‌هزینه ایجاد کند تا برنامه‌های بلندمدت برای تنوع‌بخشیدن به بودجه خود توسعه دهند و پیگیری کنند. در این صورت، آن‌ها ممکن بود واقعا از منابع ارائه‌شده توسط TTI استفاده کنند و استقلالشان حتی از نفوذ ناخواسته یک سرمایه‌گذار منفرد نیز تقویت می‌شد.

در تجربه ما، این‌گونه نیست که اتاق‌های فکر در کشورهای در حال توسعه نتوانند منابع مالی محلی پیدا کنند. در امان ماندن اندیشکده‌ها از بار تلاش‌های مجدانه برای جمع‌آوری کمک‌های مالی، آن‌ها را از

یادگیری‌های مهم و تقویت سازمانی که از به‌دست آوردن مجموعه‌ای از حامیان مختلف ناشی می‌شود، محروم کرده است. به همان اندازه مهم، ارزش جستجوی خلاقانه و توسعه روابط محلی تأثیر دیدگاه‌های داخلی را بر اولویت‌های اتاق فکر افزایش می‌دهد و بدین ترتیب، دیدگاه دریافت‌کننده کمک را به‌طور دقیق‌تر در فرآیندی که به کثرت‌گرایی اصیل پاداش می‌دهد، ریشه‌دار می‌کند. ساختارهای منطبق برای مؤثر بودن نیازی به نسبت ۱:۱ ندارند، اما باید حمایت‌های آینده را به یک مقدار منطبق بلندپروازانه اما قابل‌دستیابی گره بزنند. این نسبت (ویا) تعداد اهداکنندگان جدید) حتی می‌تواند با مشارکت گیرنده تعیین شود. در رابطه با طراحی TTI، ارزیابی‌کنندگان پرسیدند: «آیا کاهش فشار برای تمرکز بر «خط پایین» منجر به پذیرش مدل‌های هزینه‌یابی ناکارآمد یا ناپایدار شده است؟» در تجربه کار با اعطاکنندگان اتاق فکر، ما معتقدیم که کاهش فشار برای تمرکز بر «خط پایین» می‌تواند یک راحتی کاذب باشد که در درازمدت بیشتر ضرر دارد تا فایده. مانند هر یک از ما در هر شرایطی، دریافت‌کنندگان کمک‌هزینه به سیگنال‌ها و مشوق‌ها پاسخ می‌دهند و انرژی خود را بر این اساس اولویت‌بندی می‌کنند. اگر هدف افزایش ظرفیت اتاق‌های فکر محلی باشد، نیکوکاران باید مراقب باشند که رهبری اعطاکنندگان را از امر مستمر جمع‌آوری کمک مالی دور نکنند. تأمین مالی متنوع برای استقلال مهم است و یادگیری حاصل از تقویت مداوم یک پیشنهاد ارزشمند، یک حلقه بازخورد اساسی است که بسیاری از سازمان‌های غیرانتفاعی در حالت «ضیافت یا قحطی» هرگز به‌طور کامل از آن بهره نمی‌برند. نیاز به نشان‌دادن مستمر اینکه یک گروه در حال ایجاد ارزش خالص است و بنابراین شایستگی حمایت را دارد، انگیزه مهمی برای تعالی است، همان‌طور که مقایسه نتایج با نتایج به‌دست‌آمده توسط سایر اندیشکده‌ها نیز چنین نقشی ایفا می‌کند.

مشخص نیست که آیا TTI در عمل به‌طور مداوم تعهد خود به عدم مداخله در اولویت‌های اعطاکنندگان را نشان داده است یا خیر. اندرو هرست، مدیر برنامه TTI در طی پنج سال اخیر اجرای آن، در سال ۲۰۲۰ بازتاب‌های خود را در مورد درس‌های آموخته‌شده در مجله *Canadian Journal of Development Studies* منتشر کرد. هرست نتیجه گرفت که باید کارهای بیشتری انجام شود تا چگونگی خنثی کردن اثرات منفی ناشی از عدم تعادل قدرت بین اهداکنندگان و گیرندگان روشن‌تر شود:

«همه ادعان دارند که «نتایج برنامه» ضروری است، به‌ویژه برای سرمایه‌گذاران دوجانبه که در برابر مالیات‌دهندگان پاسخگو هستند و در چارچوب کمک‌کننده رو به رشد، بر نشان‌دادن ارزش پول تمرکز دارند. با این حال، اکثر آن‌ها همچنین ادعان می‌کنند که این امر روایت توسعه را تحریف کرده و دیدگاه‌های ساده‌شده و تکنوکراتیک درباره «چگونگی وقوع تغییر» ایجاد کرده است.»

عدم تعادل قدرت

ما می‌توانیم با سرمایه‌گذارانی همدردی کنیم که حتی در شرایطی که به مشکل دخالت‌های بیش از حد خارجی از سوی اهداکنندگان حساس هستند، همچنان خواهان شفافیت در مورد اهداف و ابزارهای معقول برای اطمینان از پاسخگویی اعطاکنندگان هستند. ما مشاهده کرده‌ایم که برای بسیاری از افراد، جایگزین کردن پروژه‌های تحت سلطه بیگانگان با پذیرش یک افراط دیگر حمایت کورکورانه از دریافت‌کنندگان غیرپاسخگو نیز مفید نیست. ما اثرات مثبت یک رویکرد متعادل‌تر را دیده‌ایم که تا حد زیادی به مشکلات عامل اصلی که قبلاً بحث شد، می‌پردازد. خارجی‌ها می‌توانند و باید از دیدگاه دریافت‌کننده برای تغییر حمایت کنند و بهترین فضاوت‌گیرندگان را در مورد چگونگی رسیدن به آن بپذیرند، اما این دریافت‌کنندگان همچنان باید با بیان شفاف آنچه که مشخصاً امیدوارند به آن دست یابند و شاخص‌های قابل تأیید موفقیت خود را از پیش ارائه دهند، مسئولیت‌پذیر باشند. به این ترتیب، خارجی‌ها از جویندگان کمک می‌آموزند که دیدگاه آن‌ها برای تغییر چیست (به جای اینکه پروژه را با نگرانی‌های جانبی خود مختل کنند) و سپس تعیین موفقیت را به گیرنده واگذار می‌کنند. در عین حال، آن‌ها همچنان می‌توانند گیرندگان را با توجه به نتایج پیشنهادی که در آغاز پروژه یا دوره کمک مالی ارائه شده است، پاسخگو نگه دارند.

البته، اهداکنندگان می‌توانند ضمن احترام به اولویت‌های دریافت‌کنندگان، در ارزیابی کیفیت استراتژی بیان‌شده، شاخص‌های انتخابی، و ارزش اجتماعی کلی نتایج پیشنهادی، عاقلانه عمل کنند. این بدان معنا نیست که از اتاق‌های فکر انتظار می‌رود قدرت پیش‌بینی یا برنامه‌ریزی دقیق داشته باشند، به گونه‌ای که هر چیزی جز موفقیت پیش‌بینی‌شده، شکست تلقی شود. عدم قطعیت و پیچیدگی تغییرات نهادی باید انتظارات ما را کاهش دهد که برنامه‌های پروژه همیشه دقیقاً همان‌طور که پیش‌بینی می‌شود، تکمیل شوند. کاربرد واقعی این چارچوب ترکیبی - که در آن گیرندگان موفقیت را به‌طور بلندپروازانه تعریف می‌کنند و اهداکنندگان آن‌ها را مسئول می‌دانند - این است که ساختار سیگنال و انگیزه‌ای را برای اتاق‌های فکر فراهم

می‌کند تا نوآوری کرده و برای دستیابی به نتایج مستند تلاش کنند. اهداف پیش‌بینی‌شده ممکن است محقق شوند یا مجموعه‌ای از نتایج جایگزین به دست آید، که در پایان دوره پروژه با توجه به نتایج پیش‌بینی‌شده اولیه ارزیابی شوند. روابط سالم و محترمانه بین اهداکنندگان و گیرندگان منجر به شناخت متقابل آموخته‌های ارزشمند حاصل از این رویکرد خواهد شد. بودجه آینده نیازی به وفاداری دقیق به نتایج اولیه، همان‌طور که در مرحله پیشنهاد تصور می‌شود، ندارد؛ بلکه بیشتر به کیفیت یادگیری و تعهد جدی به تأثیر واقعی بستگی دارد.

تحت چنین مدلی، تجربه ما این است که در واقع تأثیرات مثبت به دست آمده است. علاوه بر این، تعهد قبلی به نتایج واضح و مشخص، اعتبار زیادی به ادعاهای موفقیت‌آمیز دریافت‌کننده در صورت وقوع می‌بخشد که راه‌حلی بسیار خوشایند برای آنچه ارزیابی‌کنندگان TTI - و بسیاری دیگر از قبل از آن‌ها تصور می‌کنند، یعنی معضل علیت تا حدودی ناامیدکننده، است. تغییر نهادی به بازیگران محلی اعتبار می‌بخشد.

همچنین، این تحقیق بر نوع متمایز دانش، یعنی دانش عملی، تأکید می‌کند که اتاق‌های فکر برای کمک به پرورش محلی از طریق همکاری اجتماعی و ایجاد تغییرات نهادی در موقعیت خوبی قرار دارند. «یک بعد مهم برای اطمینان از مشروعیت و موقعیت برای استفاده در فرآیند تحقیق، ایجاد ارتباط و تعامل با شهروندان و جوامع بود.» برای ما، این شاید یکی از مهم‌ترین درس‌های پروژه TTI باشد که می‌تواند تلاش‌های آینده را برای پیشبرد دستور کار محلی‌سازی هدایت کند. هرچه سازمان‌های غیردولتی محلی از همه نوع، دیدگاه‌های کارآفرینان جهانی را در جوامع خود به طور واقعی نشان دهند، اولویت‌های آن‌ها برای حل چالش‌های نهادی که با آن مواجه هستند مرتبط‌تر خواهد بود.

علاوه بر پیشبرد یادگیری جهانی در مورد پیامدهای عملی دستور کار محلی‌سازی، به نظر می‌رسد که TTI در گسترش دیدگاه‌های رهبری اندیشکده‌های اعطا شده موفق بوده است. برای مثال، رهبران اندیشکده سوخادتو تورات، آجایا دیکسیت و سامار ورما به‌عنوان دریافت‌کنندگان کمک‌هزینه در این ابتکار شرکت کردند و مجموعه‌ای از مقالات را گردآوری کردند که شامل چندین شرکت‌کننده دیگر در منطقه خود می‌شد تا داستان‌های چهارده اندیشکده آسیای جنوبی و آموخته‌هایشان را بیان کنند. از تجربه آنچه ویراستاران از آن داستان‌ها برداشت می‌کنند، دلگرم‌کننده است. به قول خودشان: مشکلات جنوب جهانی با راه‌حل‌های شمال حل نمی‌شود. زمان آن فرا رسیده است که اندیشکده‌های جنوبی به کار خود ادامه دهند برای ایده‌های جنوب نیازی به رأی شمالی نیست. برای اینکه بر صدای

خود مسلط بمانند، اندیشکده‌ها باید مسئولانه بتوانند آنچه را که می‌خواهند بگویند و برنامه‌های سیاستی تأمین‌کنندگان سرمایه‌شان را متمایز کنند.

نمی‌توانستیم بیشتر به توافق برسیم. عاقلانه، آن‌ها از کمک‌کنندگان محلی می‌خواهند تا برای ایفای نقش جدید خود در این تغییر دستور کار محلی‌سازی نیز گام بردارند. اگر اهداکنندگان برجسته بین‌المللی TTI بتوانند به اتاق‌های فکر در کشورهای در حال توسعه اعتماد کنند، مطمئناً بشردوستانه داخلی می‌توانند به این مناسبت برسند. هر چه کمک‌های مالی محلی بیشتر بتواند به اهداف اندیشکده‌های محلی پیبوند، پیوند اتاق‌های فکر با اولویت‌های محلی و استقلال از تأثیرات مالی عمده از خارج قوی‌تر خواهد بود.

ما کاملاً اذعان داریم که آشنایی خودمان با اتاق‌های فکر، طبیعتاً ما را بر آن می‌دارد تا بر نقشی که آن‌ها می‌توانند ایفا کنند و نقش محدودی که سرمایه‌گذاران خارجی اتاق‌های فکر باید ایفا کنند - در توسعه تأکید کنیم. با این حال، این بحث ما نیست که همه راه‌ها باید به اتاق‌های فکر به‌عنوان پاسخ منتهی شوند. یکی از اهداف کلیدی این کتاب تأکید بر ماهیت کثرت‌گرایانه و چندعلتی تغییرات نهادی پایدار است. امید ما صرفاً افزایش قدرت‌دانی از بسیاری از بازیگران محلی متنوع است که می‌توانند و باید نقش بزرگ‌تری در پیشبرد توسعه داشته باشند، که بسیاری از آن‌ها بی‌سر و صدا در پس‌زمینه فعالیت می‌کنند، در حالی که قدرت‌ها و کارشناسان خارجی در مورد حرکت بعدی توسعه خود عمدتاً بین خودشان بحث می‌کنند.

وقتی نوبت به شناسایی شرکای ایده‌آل توسعه غیردولتی می‌رسد که محلی‌کشورهایی هستند که در آن کار می‌کنند، بسیاری از آن‌ها گرایز و دل‌بستگی‌های خاص خود را خواهند داشت. همه ما خوش‌شانس هستیم که در سال‌های اخیر گزینه‌ها به میزان قابل توجهی افزایش یافته است.

به گفته دیوید لویس، نازنین کانجی و نونو تمودو در کتاب سال ۲۰۲۱ خود، سازمان‌های غیردولتی و توسعه، تشخیص دقیق تعداد سازمان‌های غیردولتی در آنجا دشوار است. اینکه چه روش‌هایی برای تخمین تعداد آن‌ها داریم، نشان‌دهنده افزایش سریع سازمان از سال ۱۹۹۰ از حدود ۵۰۰۰ سازمان به بیش از ۷۵۰۰۰ امروز است.

با توجه به گسترش سازمان‌های غیردولتی و به همین ترتیب سازمان‌های غیردولتی محلی، گسترش حمایت در چنین چشم‌اندازی متنوع و غیرمتمرکز ممکن است دلهره‌آور و حتی ناکارآمد به نظر برسد. البته، اگر تغییر نهادی بهترین راه برای دستیابی به کارآفرینی مولد و همگانی باشد، آن‌گاه می‌توانیم حمایت توسعه را بر زیرمجموعه سازمان‌های غیردولتی محلی، مانند اتاق‌های فکر که مدل‌های آن‌ها به سمت تغییر نهادی و اصلاح سیاست‌ها هدایت

می‌شوند، متمرکز کنیم. طبق گزارش اتاق فکر و برنامه جوامع مدنی دانشگاه پنسیلوانیا، تقریباً ۸۲۰۰ اتاق فکر در جهان وجود دارد. این هنوز یک عدد بزرگ است. در حالی که TTI سهم قابل توجهی در درک ما از فرصت‌ها و مشکلات ظرفیت پشتیبانی در جنوب جهانی داشت، حتی وسعت نسبی آن‌ها در نهایت تنها به چهل و سه سازمان محدود شد. در عین حال، اگر چرخه آزاد، آزمایش غیرمتمرکز و کثرت‌گرایی چنین روش قدرتمند و انعطاف‌پذیری برای کشف موفقیت‌های نوآورانه است، شاید مایه آرامش باشد که فکر کنیم نیازی به یک پاسخ واحد برای چگونگی حمایت از جنوب جهانی نیست. اگر گذشته چیزی به ما آموخته است، باید از تردمیل برای یافتن یک راه‌حل بزرگ و ساده برای فقر و توسعه خارج شویم. در عوض، هر یک از ما می‌توانیم به‌طور جدی و با روحیه یادگیری از یکدیگر، بهترین فرضیه‌های خود را برای حمایت مؤثر از رهبری تغییر نهادی در سراسر جنوب جهانی و هر جای دیگری که دموکراسی نیاز به تقویت دارد، دنبال کنیم.

با همین روحیه، مجموعه ایده‌های زیر را به اشتراک می‌گذاریم که فرآیندهای انتخاب و پشتیبانی ما را هدایت کرده است. اولاً، اگر قرار است به کارآفرینان جهانی به‌عنوان نوآوران خط مقدم در سراسر چشم‌انداز وسیع امکانی اقتصادی شأن و منزلت آن‌ها داده شود، آنگاه همه کارآفرینان نهادی (مثلاً اتاق‌های فکر) نباید به یک اندازه مفید در نظر گرفته شوند. فقط آن‌هایی که هم شامل مشارکت کارآفرین جهانی در تغییر فرآیند هستند و هم بر تعریف صحیح مرزهای محدودیت‌های قانونی در آزمایش تمرکز می‌کنند، تغییرات نهادی را در جهت شکوفایی کثرت‌گرایانه هدایت خواهند کرد.

در سال ۲۰۱۴، هند قانون فروشندگان خیابانی را تصویب کرد که به رسمیت شناختن قانونی و سهولت ورود به میلیون‌ها نفر در هند را که از طریق فروش کالا در بازار امرار معاش می‌کنند، فراهم می‌کند. این قانون نشان‌دهنده یک تغییر نهادی فزاینده در حاشیه بازار غیررسمی است. این تغییر تا حدی توسط رویاپردازان محلی امکان‌پذیر شد، یک کارآفرین جهانی به نام دینش دیکسیت و یک کارآفرین نهادی به نام پارت شاه، که هر یک نقش مهمی را در تغییر رهبری محلی به‌عهده داشتند. داستان زیر را در مورد روند تغییر آن‌ها در نظر بگیرید که به قول خودشان ارائه شده است.

کارآفرین جهانی

نام من دینش کومار دیکسیت است. من الگو در ساروجینی نگر، بازار بابو می‌فروشم. من از سال ۱۹۷۸ الگو می‌فروشم. در آن زمان، پلیس دهلی و شورای شهرداری دهلی نو (NDMC) هر بار که کالاهای من به بازار می‌آمدند، آن‌ها را توقیف می‌کردند.

من سال‌ها با این مسائل دست و پنجه نرم می‌کردم. هر بار که NDMC کالاهای من را توقیف می‌کرد، من یک درخواست کتبی از آن‌ها می‌کردم - «این جایی است که شما کالاهای من را از آنجا برده‌اید، در این تاریخ» و من برای هر نمونه یادداشتی ذخیره کرده‌ام.

اینکه اجناسم به ارزش هزاران روپیه توقیف و با خود می‌بردند، روحیه‌ام را به هم می‌زد. قبلاً خیلی ناراحت می‌شدم؛ در آن مقطع زمانی، من بسیار مضطرب بودم. قبل از سال ۲۰۱۴ هیچ‌کس به ما گوش نمی‌داد. آن‌ها می‌گفتند شما غیرمجاز هستید و حق ندارید! اما وقتی قانون ۲۰۱۴ منتشر شد، احساس قدرت کردم. احساس می‌کردم اکنون قدرت دارم و با قدرت، طرز فکرم تغییر کرده است. قبل از سال ۲۰۱۴، من فکر می‌کردم، من فقط یک «پاتری والا» (فروشنده خیابانی) هستم. پس از سال ۲۰۱۴، من احساس می‌کنم که ما این قدرت جدید را در بدن خود داریم و اکنون صدای ما شنیده می‌شود، چه توسط دولت یا پارلمان هند!

[در این عمل] مقرراتی برای ایجاد کمیته‌های فروش شهری وجود داشت. اینجاست که تمام تصمیمات گرفته می‌شود. انتخاباتی بود که برگزار شد. من برای عضویت در کمیته درخواست دادم و بالاترین رای را داشتم! حالا صدایم را به نفع دستفروشان بلند می‌کنم. پس از قانون ۲۰۱۴، ما به حقوق خود دست یافتیم و صدایمان بلند شد. حالا به حرف ما گوش می‌دهند و اجرا هم می‌کنند.

در دهلی نو هر جا که دستفروشان خیابانی هستند، می‌روم و می‌بینم کجا می‌توانند فعالیت کنند. سپس با NDMC صحبت می‌کنم تا مکان‌های دائمی را برای این دستفروشان خیابانی اختصاص دهند تا بتوانند از راه قانونی امرار معاش کنند. اگر ظلمی باشد، من آن موضوع را مطرح می‌کنم و آن‌ها به حرف من گوش می‌دهند.

فروشنندگان خیابانی متوجه می‌شوند که اکنون صدایی دارند، دولت گوش می‌دهد و حتی پارلمان هند به حرف ما گوش می‌دهد. من روز به روز سخت‌تر کار می‌کنم تا همه این دستفروشان خیابانی مکانی دائمی برای کار داشته باشند. آن‌ها به من گوش می‌دهند. من به آن‌ها می‌گویم که قرار است این کار این‌گونه انجام شود، آن‌ها باید مجوز بگیرند، انواع دستفروشان

خیابانی، حتی آن‌هایی که برای امرار معاش پرسه می‌زنند. من هم برای آن‌ها کار خواهم کرد تا مجوز آن‌ها را صادر کنم تا آن‌ها بتوانند آن را روی خود داشته باشند و در بازار هویت پیدا کنند [با دانستن] اعضای TVC این کار را انجام داده‌اند و اکنون می‌توانند با افتخار سر خود را برای امرار معاش بالا ببرند.

من شصت و سه سال دارم و هر وقت از من باقی مانده می‌خواهم آن را برای بهبود جامعه صرف کنم. به مدیریت گفتم، دیگر زمان گذشته نیست، من عضو TVC هستم. من قبلاً یک «باتری والا» (فروشنده خیابانی) بودم، اکنون عضو TVC هستم و اکنون تفکرم برای انجام کارهای خوب برای جامعه تغییر کرده است. آن زندگی [آن زمان] و این زندگی اکنون کاملاً متفاوت است. آن موقع من تنها بودم. حالا من یک میلیون، میلیارد صدا هستم، یک نماینده مردم.

جامعه وجود دارد، بنابراین مشکلات وجود دارد، و برای حل این مشکلات یک دینش کومار دیکسیت وجود دارد. من نقش خودم را در حل مسائل بازی می‌کنم. با کفش‌هایم می‌خواهم تا وقتی کسی درخواست کمک می‌کند، وقت را تلف نکنم. من می‌توانم بلافاصله در کنار آن‌ها باشم.

احساس می‌کنم قبلاً روی زمین بودم، حالا دارم پرواز می‌کنم و آسمان‌ها را لمس می‌کنم. من از «فرش» به «عرش» (آسمان) رسیده‌ام. قبلاً کالاهایی به ارزش چند صد روپیه (کمتر از ۲ دالر) می‌فروختم، اکنون کالاهایی به ارزش هزاران در مغازه خود دارم. احساس می‌کنم تاجر بهتری شده‌ام.

کارآفرین نهادی

من پارت شاه هستم، بنیان‌گذار مرکز جامعه مدنی، یک اندیشکده غیردولتی مستقر در دهلی نو.

برای شهر دهلی، ۶۰۰۰۰۰ فروشنده خیابانی وجود دارد. به طور متوسط، یک فروشنده خیابانی حدود ۲۰۰ روپیه در ماه به افسران رشوه می‌پردازد [تا برای اداره کسب و کار خود رها شوند]. این حدود ۴ دالر در ماه است که آن‌ها به صورت رشوه می‌پردازند. اگر فقط این دو عدد را ضرب کنید، ۶۰۰۰۰۰ در ۴ دالر آمریکایی در ماه، ۲.۴ میلیون دالر در ماه است که از فقیرترین افراد فقیر در پایتخت کشور جمع‌آوری می‌شود. این به شما بینش بسیار خوبی در مورد هزینه غیررسمی بودن می‌دهد.

حضور در بخش رسمی چندین مزیت دارد. شما به اعتبار آسان دسترسی دارید. شما می‌توانید نیروی کار با کیفیت را به صورت قراردادی استخدام کنید. اما قوانین آن قدر سختگیرانه هستند که حضور در بخش رسمی در

هند بسیار پرهزینه و بسیار دشوار است. بخش رسمی در مقایسه با بخش غیررسمی در هند بسیار کوچک است. چالش‌های متعددی وجود دارد که آن‌ها در راه‌اندازی یک کسب و کار با آن مواجه هستند. بودجه مورد نیاز برای دریافت گواهینامه از دولت [یک چالش است]. ثانیاً، [قبلاً] یک سرمایه‌مورد نیاز پرداخت شده وجود داشت که آن‌ها [باید] پیشاپیش قرار دهند، و اغلب مقدار پولی که شما باید بپردازید قابل توجه است.

تا همین اواخر، این مبلغ حدود یک لک، ۱۰۰۰۰۰ روپیه بود که باید آن را جمع می‌کردید. اگر آن را با درآمد سرانه در کشور مقایسه کنید، تقریباً ۴۰ درصد درآمد سرانه است. فقط برای اینکه به شما بفهمانم این مبلغ به چه معناست، درآمد سرانه در ایالات متحده حدود ۶۰۰۰۰ دلار است. سرمایه مورد نیاز در هند به این معنی است که برای ثبت کسب و کار باید [معادل] ۲۵۰۰۰ دلار آمریکایی یا ۳۰۰۰۰ دلار پیش‌پرداخت کنید. این هزینه بسیار سنگینی برای یک کارآفرین فقیر برای ثبت رسمی به عنوان یک نهاد تجاری است.

دگرگونی عظیم در زندگی فقط یک نفر نمونه‌ای است که می‌توانید ببینید. آن را در میلیون‌ها ضرب کنید. و می‌توانید تأثیر یک تغییر ساده در قانون را بر زندگی واقعی ببینید

فروشنندگان خیابانی در شهرهای هند که می‌بینید، کارآفرینان داخلی از پایین به بالا هستند که بیشتر از خارج از شهر آمده‌اند. آن‌ها برای مستقر شدن در شهر ریسک زیادی می‌کنند. آن‌ها شبکه‌ای از مخاطبین را پیدا می‌کنند تا بتوانند یک کسب‌وکار راه بیندازند و با نبردهای قانونی که هر روز باید با آن‌ها مبارزه کنند، مبارزه می‌کنند.

چیزی که شخصاً مرا ترغیب کرد تا روی این موضوع کار کنم، مشاهدات خودم در یکی از بازارهای محلی بود که در آن با خانواده‌ام خرید می‌کردم. ناگهان یک ون پولیس آمد و به محض شنیدن صدای آژیر ون، همه دست‌فروشان در خیابان‌های آن بازار شروع به عقب‌نشینی کردند و «هلتز اسکلتز» را به راه انداختند. و من متوجه شدم که زندگی یک کارآفرین خیابانی بسیار وابسته به هوس‌های سیستم نظارتی است. یک لحظه آن‌ها تجارت خوبی انجام می‌دهند، لحظه دیگر همه آن‌ها از مشتریان خود پنهان می‌شوند و فرار می‌کنند.

ما باید با این نبرد قانونی کردن دست‌فروشان خیابانی در سطح محلی مبارزه می‌کردیم. ما کمپینی را در دو شهر هند - در جیپور و پاتن - راه‌اندازی کردیم و با فروشنندگان خیابانی ملاقات کردیم تا چالش‌هایی را که آن‌ها با آن روبرو هستند درک کنیم. ما با آن‌ها کار کردیم تا نوع خاصی از

قانون را تهیه کنیم که وضعیت کارآفرینان خیابانی را از کاملاً غیررسمی به شناخته‌شدن بهتر در سیستم نظارتی تغییر دهد.

مصادق فایده آن را می‌توانید در داستان دینش ببینید که بیش از چهل سال در آنجا کار می‌کند و نظام همیشه به او نگاه تحقیرآمیز داشته است. و اکنون او به عضویت یک کمیته تاون وندینگ انتخاب می‌شود، کمیته‌ای است که بر فضای فروش در شهر نظارت و تنظیم می‌کند. او اکنون می‌تواند پشت میز همان افسرانی که او را مورد ضرب و شتم قرار می‌دادند و آزارش می‌دادند، بنشیند و بتواند آن‌ها را از نظر نحوه تفکر آن‌ها در مورد زندگی افرادی مانند او به چالش بکشد.

فکر می‌کنم قبل از کمپین *Jeevika* [«معیشت»] برای تغییر قانون، افرادی مانند دینش صدایی در سیستم نداشتند. با آن‌ها به‌عنوان چیزی که منفور است، به‌عنوان چیزی که برای جامعه خوب نیست رفتار می‌شد. همه آن چیزها ناگهان تغییر کرد، جایی که دینش روی میز افسران دولتی نشسته است و می‌تواند با آن‌ها صحبت کند و به آن‌ها بفهماند که او و میلیون‌ها نفر مانند او هر روز برای کسب درآمد صادقانه با چالش‌هایی روبرو هستند. دینش و خانواده‌اش برای اولین بار دارای کرامت، کرامت به‌عنوان یک انسان، کرامت به‌عنوان یک کارآفرین خیابانی، و قمار به‌عنوان عضوی از جامعه هستند و می‌توانند پس از آن خود را درست رفتار کنند، نه فقط در مقابل خانواده و جامعه خود، بلکه در مقابل دولت.

از این نمونه‌ها و نمونه‌های مشابه، می‌توانیم ببینیم که چگونه یک اتاق فکر محلی متعهد به تغییرات نهادی و تکراری می‌تواند جایگزین بسیار مؤثرتری برای طراحی توسعه‌ای به رهبری خارج از کشور باشد. هنگامی که یک اتاق فکر به اهمیت مشارکت و یادگیری از افراد واقعی که در حاشیه جامعه زندگی می‌کنند حساس شود، تلاش‌های تغییر نهادی آن‌ها می‌تواند مثبت‌تر و طولانی‌تر باشد. نقش ما به‌عنوان افراد خارجی این است که آن عوامل تغییر را پیدا کنیم و از سفرهای کارآفرینی خود حمایت کنیم.

کاستی‌های مدل «توسعه از طریق کمک‌های خارجی» برای چندین دهه شناخته شده است - و گاهی اوقات توسط پزشکان تأیید شده است. در تجربه ما، حتی تلاش‌های صادقانه برای تطبیق این کاستی‌ها با سرهم کردن لبه‌های طراحی پروژه کمکی یا مداخله‌سازی مدل‌سازی، نتوانسته است این کاستی‌ها را دقیقاً به این دلیل که ریشه‌ی مشکل را در بر نمی‌گیرد، برطرف کند: کل پارادایم بر اساس ساختار، به مبانی کرامت انسانی، به خودتعیین فردی، به دانش و خرد پراننده، و به مشارکت دموکراتیک، متضاد است.

زمان آن فرا رسیده است که به‌طور جدی به این فکر کنیم که چگونه

کمک‌های خارجی و مداخله خارجی را به طور کامل پشت سر بگذاریم. فیلسوف آدام اسمیت، تا آنجایی که مسائل مربوط به ماهیت و علل ثروت ملت‌ها را جدی می‌گرفت، از پیشگامان اقتصاد توسعه بود. با این حال، برخی گفته‌اند که اسمیت می‌توانست در مورد پایان دادن به استعمار بسیار مصمم‌تر باشد، و این که او در اصل، مشت‌هایی را انجام داد. تحقیقات ویلیام ایسترلی شواهدی پیدا کرد که نشان می‌دهد، در حالی که اسمیت به شدت مخالف استعمار بود، او پایان آن را تنها یا حتی تمرکز اصلی خود قرار نداد، زیرا در آن زمان پایان دادن به استعمار بسیار بعید به نظر می‌رسید. این رویه‌ای بود که عمیقاً ریشه‌دار و در وضعیت موجود جا افتاده بود و منافع بسیار قدرتمندی برای تداوم آن سرمایه‌گذاری کرده بود.

وقتی صحبت از کمک‌های خارجی و توسعه بین‌المللی می‌شود، ممکن است این وضعیتی باشد که امروز در آن قرار داریم. منافع گسترده و پیچیده - بسیاری از آن‌ها، اما به هیچ وجه همه آنها با انگیزه نیت خوب - که در سازمان کمک‌های خارجی ما گرفتار شده‌اند، به تنهایی کافی است که بتوانیم آن‌ها را در نظر بگیریم، اما چالش غروب کمک‌های خارجی پیچیده‌تر است. با اهداف سیاست خارجی که اغلب از برندسازی مشترک و مکمل فعالیت‌های کمک‌های خارجی برخوردارند. به این سکون این واقعیت را اضافه کنید که در فرهنگ عامه، کمک‌های خارجی و راه‌حل‌های شناسایی‌شده از سوی خارجی‌ها برای کمک به فقرای جهان هنوز به طور کلی به عنوان تعهدات اخلاقی غیرقابل انکار تلقی می‌شوند. اما شاید، مانند استعمار، جد کمک‌های خارجی که به درستی لغو شده است، این درست باشد تا زمانی که ناگهان دیگر اینطور نباشد.

نیروهای مورد نیاز برای رسیدن به آن لحظه احتمالاً شامل جامعه مدنی در کشورهای دریافت‌کننده خواهند بود که به همان اندازه که کشورهای ثروتمند را ملزم می‌کند درس‌های شکست ما در گسترش دموکراسی و رفاه را از بالا به پایین به خاطر بسپارند. آدام اسمیت یادداشت امیدوارکننده‌تری برای پایان استعمار ارائه کرد:

“شاید در آینده، بومیان آن کشورها قوی‌تر شوند، یا ساکنان اروپا ضعیف‌تر شوند، و ساکنان تمام نقاط جهان ممکن است به برابری شجاعت و زور برسند که با ایجاد ترس متقابل، به تنهایی می‌توانند بی‌عدالتی ملت‌های مستقل را به نوعی احترام به حقوق یکدیگر تحت‌الشعاع قرار دهد.”

سازمان‌های غیر دولتی اندیشکده محلی که به لیبرال دموکراسی متعهد هستند، از بهترین اهرم‌ها برای دستیابی به توسعه هستند. افراد خارجی می‌توانند و باید از ظرفیت افزایش‌یافته آن‌ها حمایت کنند و باید آن‌ها را در برابر تعریف خود برای موفقیت مسئول بدانند. البته، دیگران به طرق مختلف

از توسعه حمایت خواهند کرد و این احتمالاً چیز خوبی است. با این حال، آنچه ما امیدواریم شاهد همگرایی بیشتر در اطراف باشیم، قدردانی بهتر از نقشی است که کارآفرینان جهانی و نهادی در رهبری تغییرات در مکان‌هایی که زندگی می‌کنند بازی می‌کنند. این دانش، تعیین سرنوشت و فرآیندهای دموکراتیک آن‌ها است که بیشترین نوید را برای دستیابی به توسعه با عزت دارد.

یک درس بزرگ برای تمرین توسعه این است که بدانیم سیستم‌های انطباقی پیچیده از عوامل فردی - انسان‌ها تشکیل شده‌اند. تعهد مشترک به کرامت انسانی باید به ما یادآوری کند که آن عوامل مستقل و تعیین‌کننده هستند. همانطور که آنگوس دیتون، اقتصاددان برنده جایزه نوبل، استدلال کرده است، «آنچه که قطعاً باید اتفاق بیفتد، اتفاقی است که در جهان ثروتمند کنونی رخ داد، جایی که کشورها به روش خود، در زمان خود، تحت ساختار سیاسی و اقتصادی خود توسعه یافتند.» اگر بتوانیم نقش مفیدی برای خودمان به عنوان یک بیگانه پیدا کنیم، کرامت انسانی ایجاب می‌کند که دست از کار بکشیم.

نتیجه گیری^۱

کتاب «توسعه با کرامت: خودکفایی، محلی‌سازی و پایان فقر» به‌طور جامع و عمیق به مفهوم توسعه‌ای پرداخته است که نه تنها به دنبال حل مشکلات اقتصادی است، بلکه کرامت انسانی و خودمختاری جوامع را در مرکز توجه قرار می‌دهد. این رویکرد، که از تجارب و دیدگاه‌های مختلف اقتصادی و اجتماعی استخراج شده است، برای کشورهایمانند افغانستان که با چالش‌های پیچیده اقتصادی، سیاسی و اجتماعی دست و پنجه نرم می‌کنند، بسیار آموزنده و قابل اجراست.

یکی از مفاهیم اصلی کتاب، اهمیت محلی‌سازی توسعه است. در کشورهای در حال توسعه مانند افغانستان، بسیاری از راهکارهای توسعه‌ای که از خارج وارد می‌شود، ممکن است با واقعیت‌های محلی همخوانی نداشته باشد. در نتیجه، این الگوهای توسعه می‌توانند نتیجه‌ای معکوس داشته باشند و به جای کمک به رشد، مانع پیشرفت شوند. کتاب بر این نکته تأکید دارد که جوامع محلی باید در فرآیند توسعه نقش اصلی را ایفا کنند و راه‌حل‌های متناسب با فرهنگ، نیازها و منابع خود پیدا کنند. این امر موجب تقویت خودمختاری و قدرت تصمیم‌گیری جوامع می‌شود و آنها را قادر می‌سازد تا به شیوه‌ای پایدارتر و ماندگارتر رشد کنند.

در این راستا، افغانستان می‌تواند از تجربیات مشابه در کشورهای دیگر استفاده کند. برای مثال، رویکردهایی که به جای تکیه بر کمک‌های خارجی و مداخلات بلندمدت، بر توانمندسازی افراد و جوامع محلی تمرکز دارند، می‌توانند در افغانستان نتایج مثبتی به همراه داشته باشند. بر اساس کتاب، توسعه باید به شکلی طراحی شود که مردم خودشان بتوانند به رشد و بهبود وضعیتشان کمک کنند، نه اینکه تنها به کمک‌های خارجی وابسته باشند. این رویکرد به توسعه خودجوش و به‌روزترین راه‌حل‌ها برای مشکلات محلی منجر خواهد شد.

نکته دیگری که کتاب به آن اشاره دارد، تأکید بر کرامت انسانی است. در بسیاری از کشورهای در حال توسعه، به ویژه افغانستان، مشکلات اقتصادی و اجتماعی منجر به نادیده‌گرفتن حقوق اساسی افراد و جوامع می‌شود. فروشندگان خیابانی، کشاورزان کوچک و کارگران فصلی اغلب از حمایت‌های قانونی و اجتماعی محروم هستند و مجبور به پرداخت رشوه یا تحمل تبعیض‌های ناعادلانه می‌شوند. کتاب بر این نکته تأکید می‌کند که توسعه باید کرامت انسانی را در مرکز توجه قرار دهد و به افراد این امکان را بدهد که با عزت زندگی کنند.

۱- نوشته شده توسط عبدالقاهر بهشتی؛ مسوول تحقیق و برنامه‌های موسسه مطالعات اقتصادی و حقوقی افغانستان (AELSO).

این فرآیند باید شامل شفافیت در قوانین، حمایت از حقوق کارگران و تسهیل دسترسی به فرصت‌های برابر برای همه افراد باشد. در افغانستان، این به معنای فراهم کردن محیطی است که مردم بتوانند بدون ترس از سرکوب و تبعیض، زندگی کنند و کسب و کار خود را اداره کنند.

در نهایت، کتاب به این نکته اشاره دارد که تغییرات نهادی و قانونی در سطح محلی می‌تواند تأثیرات بزرگی بر روند توسعه داشته باشد. به جای آنکه قوانین و سیاست‌ها از بالا به پایین تحمیل شوند، باید از ظرفیت جوامع محلی برای ایجاد تغییرات استفاده شود. این به معنای ایجاد فضای باز برای کارآفرینان محلی، به ویژه در بخش‌های غیررسمی اقتصاد، است تا بتوانند به‌طور رسمی و با حمایت دولت فعالیت کنند. در افغانستان، حمایت از کارآفرینان زن و جوان، که در معرض مشکلات اقتصادی و اجتماعی فراوانی قرار دارند، می‌تواند موجب شکوفایی بخش‌های مختلف اقتصاد شود و به کاهش فقر و نابرابری کمک کند.

بنابراین، با توجه به وضعیت اقتصادی و اجتماعی افغانستان، رویکرد «توسعه با کرامت» می‌تواند راهی مؤثر و پایدار برای مقابله با فقر و توسعه اجتماعی باشد. این رویکرد نه تنها به مردم این کشور امکان می‌دهد تا به طور مستقل و با کرامت زندگی کنند، بلکه به ایجاد یک جامعه‌ی عادلانه‌تر و پایدارتر نیز منجر خواهد شد. برای تحقق این اهداف، باید از همکاری‌های محلی، اصلاحات قانونی و حمایت از کارآفرینی محلی بهره برد و به مردم افغانستان این فرصت را داد که سرنوشت خود را در دست بگیرند.

- 1 see Steven Gedeon's "What Is Entrepreneurship?" *Entrepreneurial Practice Review*, Vol. 1, No. 3, 2010, pp. 16–35.
- 2 Vasily Grossman, *Life and Fate: A Novel*, trans. Robert Chandler (New York: Harper & Row, 1987), p. 230.
- 3 William Baumol, "Entrepreneurship: Productive, Unproductive, and Destructive," *Journal of Political Economy*, Vol. 98, No. 5, 1990, pp. 893–921.
- 4 Baumol, "Entrepreneurship," p. 901.
- 5 For one example, see Russell Sobel's "Testing Baumol: Institutional Quality and the Productivity of Entrepreneurship," *Journal of Business Venturing*, Vol. 23, 2004, pp. 641–655.
- 6 Adva Saldinger, "USAID to Push Localization, Counter China's Influence, Power Says," *Devex*, July 15, 2021.
- 7 Saldinger, "USAID to Push Localization, Counter China's Influence, Power Says."
- 8 Guy Lodge and Will Paxton, "Achieving Policy Change in Developing Contexts: The Role of Think Tanks," *Gwilym Centre Working Paper*, Nuffield College, Oxford, 2017.
- 9 See Kivu International web page "What We Do," www.kivu-international.org/what-we-do/, accessed June 27, 2021.
- 10 Lodge and Paxton, "Achieving Policy Change in Developing Contexts."
- 11 John Young, Volker Hauck, and Paul Engel, "Final Report of the External Evaluation of the Think Tank Initiative," *Overseas Development Institute and European Centre for Development Policy Management*, September 2013.
- 12 Young, Volker Hauck, and Paul Engel, "Final Report of the External Evaluation of the Think Tank Initiative," 2013.
- 13 Young, Volker Hauck, and Paul Engel, "Final Report of the External Evaluation of the Think Tank Initiative," 2013.
- 14 Ian Christoplos et al., "External Evaluation of the Think Tank Initiative (TTI) Phase Two, 2014–2019," *NIRAS*, April 18, 2019.
- 15 Christoplos et al., "External Evaluation of the Think Tank Initiative," p. 25.
- 16 Andrew Hurst, "Reflections from the Think Tank Initiative and Their Relevance for Canada," *Canadian Journal of Development Studies*, Vol. 42, 2020, p. 8.
- 17 Hurst, "Reflections from the Think Tank Initiative," p. 7.
- 18 Sukhadeo Thorat, Ajaya Dixit, and Samar Verma, eds. *Strengthening Policy Research: Role of Think Tank Initiative in Asia* (Los Angeles: Sage, 2019), p. 366.
- 19 David Lewis, Nazneen Kanji, and Nuno Themudo, *Nongovernment Organizations and Development* (2nd ed., London: Routledge, 2021), pp. 1–2.
- 20 James McGann "2019 Global Go To Think Tank Index Report," *Scholarly Commons*, 2020, p. 10, https://repository.upenn.edu/cgi/viewcontent.cgi?article=1018&context=think_tanks.
- 21 Based on interviews with Parth Shah and Dinesh Dixit conducted in New Delhi, March 2019 by AJ Skiera and Tarun Vats. Printed with permission.
- 22 William Easterly "Progress by Consent: Adam Smith as Development Economist," *The Review of Austrian Economics*, Vol. 34, 2021, p. 198.
- 23 Adam Smith, *An Inquiry into the Nature and Causes of the Wealth of Nations*, ed. W. B. Todd (Indianapolis, IN: Liberty Fund, 1981), Vol. 2, IV, vii, p. 626.
- 24 Angus Deaton, *The Great Escape* (Oxford: Oxford University Press, 2013), p. 312

درباره نویسندگان

تام جی پالمر

تام جی. پالمر معاون اجرایی بخش برنامه‌های بین‌المللی در شبکه اطلس است و کرسی جورج ام. بیگر برای پیشبرد آزادی را در اختیار دارد. وی همچنین یکی از پژوهشگران ارشد موسسه کاتو است. پیش از پیوستن به مؤسسه کاتو، او به عنوان معاون موسسه مطالعات انسانی در دانشگاه جورج میسون فعالیت می‌کرد. او قبل از همه‌گیری کرونا، سفرهای گسترده‌ای برای همکاری با سازمان‌های غیردولتی ترویج‌دهنده‌ی دموکراسی لیبرال و توسعه اقتصادی محلی داشت و این کار را قبل از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی آغاز کرده بود. از آثار او می‌توان به مقالاتی در نشریاتی چون نشریه حقوق و سیاست عمومی هاروارد، فارن پالیسی، اخلاق، کریستیکل ریویو، گلوبل پالیسی، اورآسیا ریویو، و اقتصاد سیاسی قانون اساسی، و همچنین نشریاتی همچون وال استریت ژورنال، نیویورک تایمز، دی ولت، کایسین، الحیات، بوستون ریویو، لس آنجلس تایمز، واشنگتن پست، دی پرسه، و اسپکتیتور لندن اشاره کرد.

او نویسنده کتاب درک آزادی: نظریه، تاریخ و عمل (واشنگتن: موسسه کاتو، ۲۰۱۴) و ویراستار چندین کتاب در زمینه‌ی اندیشه‌های سیاسی، اقتصادی، و اخلاقی است که آخرین آن‌ها کتاب حقیقت و حکمرانی: دیدگاه‌های مذهبی و سکولار (به همراه ویلیام ای. گالستون) (واشنگتن: انتشارات موسسه بروکینگز، ۲۰۲۱) است. پالمر مدرک لیسانس خود را در علوم انسانی از کالج سنت جان در آنابولیس، مریلند، مدرک ماستری در فلسفه را از دانشگاه کاتولیک آمریکا در واشنگتن دی سی، و دکترای سیاست را از دانشگاه آکسفورد دریافت کرده است.

مت وارنر

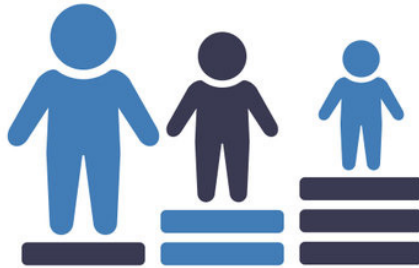
مت وارنر رئیس شبکه اطلس و ویراستار کتاب فقر و آزادی: مطالعات موردی در توسعه اقتصادی جهانی است. او اصطلاح «دوره‌ی بیگانگان» را برای توصیف چالش کمک به کشورهای کم‌درآمد برای توسعه بدون مانع‌سازی بر سر راه بهترین مسیرهای شکوفایی آن‌ها ابداع کرده است. مت در موضوعات اقتصادی، ساختار سازمانی، مدیریت غیرانتفاعی، و بشردوستی اثرگذار در سطح بین‌المللی می‌نویسد، سخنرانی می‌کند و مشاوره می‌دهد. آثار او در نشریاتی همچون فارن پالیسی، دیوکس،

هیل، ژورنال کاتو، فوربز، و اکانتاک منتشر شده است. او مدرک ماستری خود را در رشته اقتصاد از دانشگاه جورج میسون اخذ کرده و در توسعه سازمانی از دانشگاه جورج تاون تصدیق‌نامه دارد. او همچنین در سال‌های ۲۰۲۰-۲۰۱۹ از بورسیه «پن کمبل» در بنیاد ملی برای دموکراسی بهره‌مند بوده است. مت و همسرش، کریسی که وکیل است، همراه با چهار فرزندشان در وینا، ویرجینیا زندگی می‌کنند.

DEVELOPMENT *WITH* DIGNITY

Self-determination, Localization, and the End to Poverty

TOM G. PALMER AND MATT WARNER



Translated by: Zarin Rahmani



Advancing The Ideas for a Peaceful & Prosperous Afghanistan

RETHINKING DEVELOPMENT

DEVELOPMENT

WITH DIGNITY

Self-determination, Localization, and the End to Poverty

TOM G. PALMER AND MATT WARNER

”مطالعه این کتاب شما را با اندیشه‌های جدید درباره توانایی دانش محلی که در تجربه انسانی ریشه دارد - برای پیشبرد توسعه پایدار و تولید ثروت اجتماعی و اقتصادی ملت‌ها آشنا می‌سازد.“



ورنون ال. اسمیت، برنده جایزه نوبل علوم اقتصادی

Translated by: Zarin Rahmani

www.AELSO.org

ISBN987-6935-3-4789-3



9 876935 347893